تنبيه النائمين

15

تنبيه
النائمين

بنام ایزد یکتا

پس از آنکه میرزا حسینعلی «معروف به بهاءالله» درادرنه ادعاء خود رافاش کرد واین دعوی چون باصرایح بیان منافات داشت ازطرف میرزا یحیی صبح ازل جانشین نقطه اولی ردشد بزرگان وفضلاء بابیه که ازصحابه خاص نقطه اولی و پیروان وفادار صبح ازل بودند بر آن شدند که برای آگاهی مردم عموماً وجلو گیری از گمراهی عوام بابیه خصوصاً چگونگی ادعاء مزبور و بطلان آنرا روشن نمایند لذا از همان آغاز کار نوشتجات و رسائلی دراین زمینه ترتیب داده و پس از آنان نیز بعضی دیگر از پیروان صبح ازل بمناسبت رساله هائی دراینخصوص نوشته اند واینك که یکی ازمشهور- ترین آن رسائل یعنی «تنبیه النائمین» برای نخستین بار بچاپ میرسد مناسب است اهم آنها فهرست وار در این مقدمه نام برده شود .

۱ـ رساله ایست که آقاعلیمحمد اصفهانی برادر کهتر ملارجبعلی قهیر نوشته وباین کلمات آغاز شده «بسم ربنا الحی الوحید بر سالکان مسلك حقیقت وسائران بیدای طریقت مخفی نیست» مؤلف نسخه ای از این رساله را که در شانزدهم ربیع الاول ۱۲۸٤ قمری از تألیف آن فراغت یافته برای میرزا حسینعلی فرستاده و بفاصله کمی پس از آن بدست بهائیان دربغداد کشته شده است (۱)

(۲) رساله آخوند ملا رجبعلی قهیر روحانی فاضل وفقیه که این شخص خود از خصیصین اصحاب نقطه اولی بوده و در رساله

(۱)ـ رجوع شود بصفحه مج مقدمه نقطة الکاف

فاضلانه‌اش که باین عبارت شروع شده « هوالعلی العالی الاعلی جوهر تسبیح وساذج تقدیس سلطان بدیع منیع قیومی راسزاست »دلائل‌عقلی و نقلی‌بر رددادعاء مزبور اقامه نموده واو نیز دوسال پس از قتل برادرش بر اثر تألیف این رساله بدست اتباع میرزا حسینعلی در کربلا بقتل رسید (۲)

(۳) تذکرة الغافلین تألیف آخوند ملامحمد جعفر نراقی‌است که مؤلف دانشمند وبزرگوار آن بااستناد بنصوص وآثار نقطه اولی خصوصاً تفسیر سوره یوسف دراین زمینه داد سخن داده و بعضی از مشاهدات تاریخی خود و پاره ای ازنامه‌های میرزاحسینعلی‌را نیزنقل نموده وازاین‌رساله که درذی‌الحجه ۱۲۸٤ قمری‌تألیف آن خاتمه یافته نسخه‌های خطی متعدد بوسیله فرزند خود حاجی شیخ مهدی باطراف و اکناف فرستاده است نویسنده این رساله بسال ۱۲۸٦ درانبار دولتی در تهران مسموم وشهید گردید.

٤ـ نامه هائی است که آقاسید محمد اصفهانی ملقب به‌اباوحید که از افاضل بابیه‌ویکی ازچهارنفر ازلی بوده که ازطرف دولت عثمانی‌همراه میرزا حسینعلی بعکا تبعید شده بوده در رد دعوی مزبور و شرح رفتار وکردارمیرزا حسینعلی وپیروانش باشخاص نوشته ومیرزا مصطفی کاتب معروف‌بابی آنهاراجمع آوری‌و بصورت‌یك‌مجلددر آورده است‌این‌نامه‌ها حاوی مطالب مهم تاریخی است ونویسنده آنها نیز بدست بهائیان در

---

(۲)ـخواهر قهیردریکی ازنامه‌های‌خودتصریح کرده که برادرش دوسال پس‌از آقا علیمحمد کشته شده است.

عکا بقتل رسیده است .

۵ـ رساله معروف ومختصری است که میرزامحمدحسین متولی‌باشی قمی ازقدمای بابیه درجواب‌نامه میرزاموسی برادر میرزاحسینعلی نوشته‌است .

٦ـ فصل الکلام تألیف یکی از فضلای بابیه است که بدو زبان فارسی وعربی نوشته شده ودر آن بدلائل فراوانی از کتاب بیان استناد شده ومؤلف نسخه آنرا برای میرزا حسینعلی فرستاده است .

۷ـ رساله حاج میرزا احمد مشرف کرمانی است . این مرد از فضلاء و آزادیخواهان بنام بابی بوده و باقلم شیوای خود رساله عالمانه‌ئی در این زمینه ترتیب داده که نسخه اصل آن بخط وی موجود است . مؤلف مزبور بسال ۱۳۱٤ قمری در انبار دولتی مسموم شده و از دنیا رفته . مؤلف تنبیه النائمین یکی از آثارهمین نویسنده را که از صفحه ۱۱۵ الی ۱٤۱ نقل شده درپایان کتاب آورده‌است .

۸ـ شرحی‌است که میرزا مصطفی کاتب درجواب ملازین‌العابدین نجف‌آبادی ازمعاریف بهائیان نوشته ویك‌نسخه ازاین اثربخط نویسنده بااصل نامه ملازین‌العابدین نزدبازماندگانش موجود است .

۹ـ رساله‌بی‌نامی‌هم‌یکی ازقدماء درپاسخ‌نامه‌عباس افندی‌نگاشته وبانقل عین نامه بسطر سطر آن استادانه جواب داده و در این رساله به‌یك نامه تاریخی از عیال نقطه اولی که خواهر ملارجبعلی قهیر بوده استناد وعین آنرا نقل نموده است .

۱۰ـ تنبیه النائمین رساله حاضر تألیف عزیه خانم خواهر بزرك

صبح ازل است که بیش از رسائل دیگر شهرت یافته و سبب تألیف آن اینستکه عباس افندی نامه‌ئی راکه مشهور بلوح عمه (۱) است جهت عمه‌خود عزیه خانم نوشته واز اینکه بانوی مزبور از میرزا حسینعلی پیروی ننموده اظهارتأسف کرده وعزیه خانم‌جواب نامه اورا بشرحی که دراین رساله ازصفحه ۱ الی صفحه ۱۱۵ مندرج است نوشته این کتاب علاوه براینکه مانند دیگر رساله‌ها حاوی بعضی از نصوص نقطه اولی دراهمیت مقام صبح ازل است از حیث اطلاعات دقیق وعمیق نویسنده که خواهر صبح ازل ومیرزا حسینعلی بوده ومشاهدات خودرا ازطرز سلوك‌میرزاحسینعلی باصبح‌ازل دراوائل‌امر نوشته‌بمصداق رب‌البیت ادری بمافی البیت ازاسناد متقن تاریخ بابیه بشمار میرود وشاید یکی ازعلل شهرت این‌رساله همین مطلب بوده باشد چنانکه بعضی ازردیه نویسان مسلمان هم‌بقسمتهائی ازآن استناد کرده‌اند. تاریخ تألیف رساله منجزاً معلوم نیست ولی‌چون درمتن آن اشاره بوفات میرزا حسینعلی (۱۳۰۹ قمری) شده ومؤلف‌هم در۱۳۲۲ قمری ازدنیا رفته است ناگزیر تاریخ تألیف آن محصور بین‌سالهای ۱۳۰۹ و۱۳۲۲ میباشد.

نویسنده این‌رساله‌عزیه خانم‌مشهور‌بعزةالحاجیه دخترمیرزاعباس نوری معروف بمیرزا بزرك از بانوان مشهور بـابی است که در همان اوائل امر باین آئین گرویده وتاآخر عمر باطاعت برادرش صبح ازل پایدار وبسیار مورد توجه وعنایت او بوده است وهنگامیکه قرةالعین درخانه محمود خان کلانتر در تهران محبوس بوده با او ارتباط و

(۱)-این لوح از جلددوم کتاب مکاتیب‌عباس افندی که ازطرف خود بهائیان منتشر شده، گراور و در اول این مجموعه گراور شده است.

مکاتبه داشته است(۱) تا آخر عمر شوهر اختیار نکرده وهمواره از بعضی بستگان و برادرزادگان خود سرپرستی مینموده و بواسطه مراتب دانش و فضیلت وتقوی وانقطاع مورد احترام همه بوده سفری بابعضی از اقوام خود بمکه نموده محل اقامتش تهران و گاهگاه بقریه تاکور واقع در نور مازندران که مسکن آباء و اجدادش بوده میرفته است . در سن متجاوز ازهشتاد پس ازبهبوداز یك کسالت ممتدشبی بغتة بمرض و بامبتلا شده ونزدیك طلوع صبح روزشانزدهم ربیع الاول ۱۳۲۲ قمری درتهران دارفانی رابدرود گفته است مزارش در امامزاده معصوم در اطاق شرقی میباشد صبح ازل در رحلت او دولوح نوشته وضمن تجلیل فراوانی که ازوی نموده ثبات قدمش را در اطاعت حق واعراض از باطل ستوده است وماخوانندگان رابرای آگاهی بیشتر ازعظمت شأن او بمطالعه این اثر نفیس رهبری میکنیم تا خود از اثری بموئثر ببرند ودرپایان سخن این نکته رایادآور میشویم که چون مؤلف رساله درصفحه ۱۰۳ یکی از آثار معروف میرزا حسینعلی قبل از اظهار ادعاء استناد کرده که حائز اهمیت بسیار و نسخه اصل آن متضمن کتاب وصیت نامه عربی میرزا حسینعلی دردست است برای استفاده بیشترخوانندگان عین آن در آخر این مجموعه گراورشده متن بخط مشکین قلم و سر آغازش باین عبارت « هذا كتاب وصيتي من بعدى ان يا اهل الملاء فاسمعون »ونیز آخر آن « كذلك جعل الله يوسف النور فى مدينة البيان سلطاناً على الحق ولكن الناس كلهم فى حجبات انفسهم ميتون وان تلك الورقات دليل على عبوديتى لوجهه ان انتم تعلمون والا فامحوها فى الشط لعل الامكان كانوا بايات الله

---

(۱)رجوع شود برساله يادبود صدمین سال شهادت قرة العين .

ربهم یوقنون » بخط دست میرزا حسینعلی است و در این اثر بطوری
که ملاحظه میشود علاوه برپیروی واظهار اطاعت وانقیادنسبت بصبح‌
ازل راجع بموعودبیان‌هم که‌از آن ببقیة اللّٰه‌تعبیر نموده تصریح کرده که
درمستغاث (۱)ظاهر خواهد شد وبنابراین ادعاء من یظهره اللهی وی
چند سال پس از نگارش این‌اثر بااقرار و اظهار خوداو نیز مغایر
بوده است .

---

(۱)مستغاث بحساب ابجد۲۰۰۱ میشود واین اشاره است بکلام نقطه‌اولی
دربیان فارسی «باب۱۶ ازواحد دوم» که وقت ظهور من یظهره الله رادر
غیاث یامستغاث تعیین‌نموده وتصریح مینماید« که‌اگر نفسی بقدرتنفسی صبر
بعداز دوهزار ویکسال نماید بلا شبهه دردین بیان نیست »و ازاین عبارت
مستفاد میشود که مراد از مستغاث۲۰۰۱ سال‌بوده است .

(١٦٢)

﴿ هو القيوم الابهى ﴾

واشوق يا الهي الى باهي جمالك وضاحي وجهك وشمس وصالك وظمأ قلبي لمعين عنايتك ونمير موهبتك وسلسبيل رحمتك (الهي الهي) لاتخيبني لان نيران الحرمان اضطرمت بين أضالعي وأحشائي (الهي الهي) لا تحرمني لان حسرات الهجران اشتدت في قلبي وفؤادي (الهي الهي) يسرلي مناى ٭ وسهل لي أمري واشرح صدري ٭ ونور بصري بمشاهدة آيات مواهبك الشائعة في ملكوت توحيدك ٭ الذائعة في جبروت تفريدك ٭ وفرج كربي بسطوع أنوار بشارات عظمى ٭ واشارات تهتزلها أوراق سدرة المنتهى ٭ ومنها أن مر على نسيم من حديقة فؤاد ورقة نبتت من دوحة وحدانيتك يهتز به قلبي وينعش به روحي ٭ ويفرح به فؤادي لان تلك الورقة البديعة تعرضت لنفحاتك ٭ واهتزت من جذباتك وخضلت ونضرت وراقت من فيض بيانك وآمنت بك وبآياتك واشتعلت بنار محبتك ٭ وقامت

(١٦٣)

على خدمتك وصدقت بكلمتك واختصت بعنايتك يوم خروج جمالك من سجن الطاء ٭ ثم بعد ذلك ابتلت بفراقك وأفتتنت في هجرانك ٭ واحاطتها الاعاصير من كل الجهات ٭ واشتدت عليها الزوابع من سائر الانحاء وهبت عليها ارياح الامتحان فذبلت والتوت واصفرت من شدائد الافتتان ٭ أي رب ارجعها الى سدرة رحمانيتك ودوحة فردانيتك ٭ واجعلها ريانة بماء الجود وخضلة ومخضرة محققة السجود ٭ انك أنت الرحيم

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

الحمد لله الذي أظهر من أفق العالم ٭ النير الاعظم وأشرق وأبرق وسطع ولاح على آفاق الأمم ٭ وكشف الظلام الحالك ٭ وشق غاشية الليل الاليل بشعاع ساطع وبهاء لامع ينتشر في مطالع القدم ٭ ورفع السحاب وأتى السماء بماء منهمر وفيض مستمر ٭ فهطلت الغيوث

(١٦٤)

على التلول ٭ والربى وكشفت السيول عن الطلول في وادي المقدس طوى ٭ ومرت الرياح اللواقح في البقعة المباركة الارض المقدسة طور سيناء ٭ وتنفس نسيم الاسحار ٭ وتبلج تباشير الصباح ٭ وتشعشع أنوار الفلاح ٭ وتلألأ الفريدة الغراء اليتيمة المصيله بضياء النجاح ٭ وتقابلت حقائق الممكنات وكينونات الموجودات ٭ واستعدت أراضي القابليات وتهيأت أشجار الهويات ٭ فالحقائق الصافية اللطيفة استضائت من تلك الانوار الساطعة والاشراقات اللامعة مادامت متقابلة لتلك الشمس الطالعة ٭ وأما الكينونات المكدرة حرمت من ذلك الفيض الجليل ٭ والعطاء الجزيل ٭ والنور المبين ٭ والمرايا المتصدئة احتجبت من اشراق ذلك الكوكب العظيم والمجلي القديم ٭ ثم البلد الطيب أخرج نباته باذن ربه من ذلك الفيض المدرار والغيث الهطال ٭ وأما الذي خبث ما أخرج الا نكد الانكار ونبت الاستكبار ثم الاشجار المباركة اخضرت وأورقت وأزهرت

(١٦٥)

وتأنقت باثمار العرفان ٭ وأما الاشجار الخبيثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار ٭
والصلاة والتكبير والبهاء على النقطة
الوحدانية الظاهرة بالصفة الرحمانية

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

قال الله تعالى في القرآن المبين والذكر الحكيم (اذا الشمس كورت واذا النجوم انكدرت) (يا أيتها الورقة الحائرة) اعلمى بان الشمس هي الكوكب الساطع الفجر والباهر الشعاع أشهر النجوم وأعظم الكواكب في عالمها ٭ فظهور القيامة الكبرى والطامة العظمى وقيام الساعة الامر الادهى بتكور الشموس وتنتثر النجوم وينشق القمر وهذا سر من أسرار الحشر المستتر والرمز المستتر عن بصر كل ذي نظر ٭ والكاشف له ظهور الجليل الاكبر الموعود المنتظر ٭ فاذا قامت القيامة وأتت الساعة وجاءت الطامة وزلزلت الارض زلزالها

(١٦٦)

وانفطرت السماء باطباقها ونسفت الجبال وانقعرت الاشجار وسجرت البحور وحشرت الوحوش ونصب الميزان وتسعرت النيران ٭ وأزلفت الجنان ٭ وامتد الصراط ٭ وتكملت الاشراط ٭ فهل لمعترض ان يعترض لم كورت الشموس وخسفت البدور ٭ أو طمست النجوم وتتابعت الرجوم ٭ لا فورب القيوم ٭ انه شرط واضح معلوم ٭ لا ينكره الا كل جهول عنود ٭ مغتاظ مردود والذي من أهل الانصاف الخالي من الاعتساف يقول من شروط الساعة وقيامها تكور الشمس وانشقاق القمر وانطماس النجم لانه أمر منصوص كالبنيان المرصوص واذا كانت الحقيقة والماهية غير الوجود وليست عين الوجود ٭ فالوجود قابل للانفكاك عنها لانه مستفاد من النير ٭ أولانه غير الماهية فالجرم اذا كان غير النور يجوز انفكاك النور عنه ٭ وأما اذا كان الجرم عين النور لايجوز الانفكاك (ولله المثل الاعلى) فان النيرات على ثلاثة أقسام ٭ منها ماهو نوره مستفاد من النير كالنجوم

(١٦٧)

السيارة حول الشمس ٭ ومنها ماهو نوره غير جسمه وجرمه غير نوره ولكن الجرم مقتضي لذلك ومستلزم له وحيث طورق بينهما الغيرية يتصور الانفكاك عن النور كالشمس والنجوم الدرهرة ٭ ومنها نفس النور فلا يتصور انفكاك الشيء عن نفسه ﴿ الله نور السموات والارض ﴾ فالشمس والقمر والنجوم والسراج كلها يطلق عليها اسم النور ٭ وكل موجود وماهية وجوده مستفاد من الغير أو وجوده غير ماهيته وماهيته غير وجوده يجوز انفكاك الوجود عنه ٭ وأما نفس الوجود فلا يتصور انفكاكه عن نفسه ٭ وهذا أمر واضح مشهود ٭ لايحتاج الى البيان ٭ ويغنيك عن البيان الشهود والعيان ٭ سبحان ربي الرحمن عن كل نعت وصفة وتصور في حيز الامكان ٭ وانك أنت ياأيتها الورقة لتعلمين حق العلم ٭ ان جميع الشموس كانت كاسفة عند اشراق نور من أنوار ربك ٭ وان الالسنة كانت كليلة عن النطق في محضر مولاك ٭ وان الوجوه كانت

(١٦٨)

خاضعة خاشعة والاعناق منكسرة عند تجلي آثار سيدك الذي رباك ٭ فسحقاً للذين حجبوك وحالوا بينك وبين محبوبك الحنون ٭ وسعوا ليلا ونهاراً حتى يقطعوك ويسقطوك عن الدوحة الرحمانية والسدرة الفردانية ٭ واسئل الله ان يرجعك الى الشجرة المباركة

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو المشرق عن أفق التقديس ﴾

قد أشرقت الانوار والقوم في عمه عظيم ٭ قد ظهرت الاسرار والناس في دهش قديم ٭ قد ارتفع النداء والورى في صمم شديد ٭قد هتكت الاستار والاشرار في حجاب غليظ ٭ ونفحت النفحات والمذكوم محروم من هذا المشموم اللطيف ٭ فياأسفا من سكرات يتبعها حسرات ٭ وتلحقها زفرات ترادفها عبرات بل جمرات في قلب الملهم مما احتجب عن النور المبين ٭ واتبع كل فاجر أثيم ٭ واقتفى كل غافل زنيم ٭ وألقى في غياهب

(١٦٩)

الجحيم كعظم رميم ٭ وأما المخلصون لفي بشر عظيم ونعيم مقيم ومقام كريم ٭ فائزين بالحق المبين ٭ مستبشرين ببشارات الله موعودين بلقاء ربهم الغفور الرحيم بهاء الملكوت وضياء اللاهوت ٭ لعمر الله ان هذا لهو الفضل الجليل والوهب الجميل ٭ فياعطشي لذلك الكوثر والسلسبيل ٭ وياولهي لمشاهدة ذلك الوجه البسيم ٭ والشعاع الساطع المنير ﴿ فيا أيتها الورقة المبتلية ﴾ بفرقة الشجرة الرحمانية دعي أوهام كل وهام حميم ٭ هائم في تيه الخذلان ٭ تائه في تيه الهوان ٭ أ كيه أصم كجلمود صخر ثقيل ٭ وتعرضي لنفحات الله ٭ واهتزي بنسمات الله في كل آن وحين ٭ واستبشري ببشارات ربك الكريم ٭ وازهى هذا الثياب الرثيث والبسي القميص الجديد ٭ تتضوع منه رائحة قميص يوسف البهاء ٭ ويرتد كل ضرير بصيراً من الجود الجديد

﴿ ع ع ﴾

(١٧٠)

﴿ ياعمتي المنونه ﴾ قدري دررياض اسرار الهي سير نما ودر حياض فيض نامتناهي خوض فرما ٭ چشم بينا بايد وكوش شنوا شايد ٭ تأيد ملكوت أبهى واجب ٭ وتلقين ملأ أعلى لازم ٭ ملاحظه فرمائيد كه حجاب رقيق بصر را از مشاهدهٔ منظر أكبر منع نمايد ٭ ونبهٔ خفيفي سمع را از نغمات جان برور محروم كند ٭ صداعي عقل را از ادراك معاني كليه بازدارد ٭ وقناعي هوش را از احساس آثار جليله غافل كند ٭ رطوبتي در دماغ مذكوم را از طيب مشموم محروم نمايد وقطرهٔ از سم نقيع مسموم را معدوم كند ٭ بس ملاحظه فرما كه آفتاب عالم انساني را نقاب بسيار ٭ وجمال حقيقت را حجبات بيشماره حتى حجاب نور نقاب جمال ظهور كردد چه كه ضعيف البصر را نور آفتاب جهان تاب أعظم نقابست ٭ وشعاع ساطع لامع أكبر حجاب ﴿ محجبة خلع العذار نقابها ﴾ چنانچه ملاحظه ميفرمائي كه أنوار شمس حقيقت شرق وغرب را احاطه نموده وصيت

(١٧١)

بزركوارش كوشزد أهل خاور وباختر كشته ٭ در جميع مجالس ومحافل عالم ذكر اسم أعظم شمع انجمن است ٭ وكمالات وعظمتش چون آفتاب روشن ٭ باوجود اين أكثر أهل ايران هنوز درخواب غفلت بي پايان مستغرق ٭ باوجود آنكه مشرق اين نير تابان خطهٔ ايران بوده ٭ ومطلع اين بدر منير اقليم طهران ﴿ فياحسرة على الغافلين من هذا الفضل العظيم ﴾ اغيار هوشيار كشتند وياران بخواب تغافل كرفتار ٭ بايد أهل آن اقليم باقلب سليم وخلق عظيم درفرح مبين مبعوث شوند وسكان آن سامان با كمال روح وريحان وسرور وحبور بي پايان درجهان يزدان محشور كردند ٭ وكف زنان وپاي كوبان نعرهٔ ياپشرى بفلك اثير رسانند كه الحمد لله از منبت سدرهٔ مباركه اند واز مغرس دوحهٔ رحمانيه از مطلع بدر منيرند ٭ واز مشرق نير فلك اثير ٭ ولي صد هزار حسرت كه ازاين موهبت بيخبرند ٭ ودر زاويهٔ غفلت مستقر اكرچه اين از سنن الهيه است ﴿ ولن تجد

(۱۷۲)

لسنته تبديلا) أهل بطحا سراج محمدي را درصدد اطفا بودند ه ومعالم أحمدي را درتهيهٔ امحاء أهل جليل كه م وطن حضرت روح بودند ه رسد باب فتوح برخواستند ه اكر نفحات روح بخش روح را ازمرور برقمهٔ مباركه منع نمودند ولي درشرق وغرب منتشر شد واكر رائحه طيبهٔ كلستان الهي را ازعبوق درواديِ طوى بازداشتند ولي درشمال وجنوب دنيامتضوع كشت سبحان الله اين چه سري بود ه واين چه حكمتي بوده كه بيكانكان آشنا شدند وآشنايان بيكانه ه سيدقرشي محروم ماند ه وبلال حبشي محرم كشت ه قسم بجمال قدم كه عنقريب سلالهٔ أهل ايران طيش آباء را فراموش كنندوازفرط عيش درجوش وخروش آيند كه باين ...ت شرفند ه وباين منقبت مبجل مستغرق بحرعنايتند وملحوظ بنظر عاطفت

(باري أي عمهٔ مهربان) خفتكانرا بيداركن وبيهوشانرا هوشيار بخردان را بعقل ودانش دلالت نما

(۱۷۳)

وافسردكان را بشعلهٔ محبت الله ونور معرفت الله يعني اين جام موهبت را أول خود ازدست ساقي عنايت بنوش وبنوشان ه واين شهدهدايت را ازمعدن حلاوت بچش وبچشان ه چون جمال رحمن رامدت سجن طهران وزندان واغلال كران منتهي ه شدوياران بشرف مثول فائز شدند چه عنايت والطاف درحق ان عمهٔ مهربان مبذول فرمودند درأيام عراق وچه در سائر بلاد وچه دراين سجن أعظم تاأواخرأيام صعوده چون جمال قدم ذكران عمه را ميفرمودند آثارعنايت ازچهرهٔ مبارك ظاهر ميشد ه آن الطاف را فراموش مكن وآن نعمهٔ الهي را ازكوش هوش برون مفرما ه الحمد لله اين موج بحرعنايت را مشاهده نمودي ه وآن نسمهاي جان افزاراديدي ه وآن بيان را شنيدي ه وآن شهدحيات چشيدي بكوچكونه دل بريدي ه

(أي عمه مهربان) از انصاف مكذر آن عنايت را روايتي تبديل منما وآن موهبت رابحكايتي ازدست مده

(۱۷۴)

آن ماه منير را بغساق وحميم مبادله مفرما ه وآن عذب شراب را بوهم سراب مقايسه مكن ه آن بدر منير را بشيء حقير موازنه منما ه آفتاب حقيقت بظنون نفوس خفاش طبيعت مستور نماند ه ولعاب عنكبوت أوهام برروي تابان جمال رحمن برده نكشاند ه رايت يزدانست كه مرتفع در قطب جهانست ه آيت سبحان است كه مشرق ازأفق امكان است ه بحر أعظم است كه موجش روباوج است ه وجيوش عرمرم است كه ازملكوت أبهى در هجوم دمبدم است ونفحات قدس محيي رمم لشكر نجات است كه صف شكن جيش ظلمانست نسائم حدائق توحيد است كه روح بخش أهل تجريد است ه وشميم عنبرين رياض نفيس است كه نافهٔ مشكين غزالان عليين است ه

(باري أي عمهٔ مهربان) دمافلان بفرما كه انصاف بدهيد آيا ازأول ابداع تاحال چنين ظهور برروري باين عظمت

(۱۷۵)

كبرى وجلالت عظمى ظاهر كشته تاشبههٔ عارض شود وباعث تردد كردد ه ملاحظه كنيد كه سائر ظهورات هريك باقومي ياقبيلهٔ مقاومت نمودند ه ياخود مجادله ومحاربه كردند چنانچه حضرت خليل بانمرود مردود وقوم عنود درافتاد ه وحضرت كليم هدف سهام فرعون لئيم كشت ه وحضرت روح در دام عنادِ يهود جحود افتاده وحضرت فخر رسل مبتلا بقبيلهٔ ازقطاع سبل كرديد ه وحضرت أعلى روحي له الفداء درمخالب سباع شيمه مبتلا كشت ه اما جمال قدم واسم أعظم روحي لتربته الفداء فرداً وحيداً واضحاً مشهوداً من دون ناصر ومعين بنفس مبارك مقابله باجميع دول وملل فرمودند ه ومقاومت بامن في الارض كرده چون شمع روشن بود ه وچون شمس ساطع برهر انجمن ه هميشه برده برانداخت وعلم برافراخت ه وسينهٔ مباركرا هدف سهام احزاب بساخت ه نه برده‌نشين شد ه ونه كشكول بدوش وحيران وسركردان وفراري درهر

(۱۷۶)

سرزمين ه دمي نياسود ه وشبي در بستر راحت وبالين أمنيت نيارميد ه هيچ صبحي آسايش جان نيافت ه وهيچ شامي راحت وجدان نديد ه در زير زنجير بدانمود ودرتحت سلاسل واغلال فرياد براورد ه ازبدوامر تايوم صعود دردست أقوام عنود مبتلا بود ه درطهران چون ازبند وزندان رهايافت ه و زوطن مألوف رخ بتافت ه وبحكم محكم اخراج بلدشد ه درعراق عرب شهرهٔ آفاق شرق وغرب كشت ه وباجميع ملل درمشقت وتعب افتاد ه درِرابكشود وصلاي عام داد جميع فضلا وعلماي ملل هجوم آوردند وباعتراض وجدال برخاستند وشبهات القانمودند ه هريك جواب صريح شنيدند وبرهان قاطع ديدند وحجج بالغ شنيدند ه وازهر علمي سؤال نمودند ومسائل غامضه ومطالب معضله سؤال كردند وجواب شافي كافي استماع نمودند بقسميكه كل اذعان نمودند واقرار بعلم بي پايان كردند ه نفسي بساحت أقدس حاضر نشد مكر انكه قانع شد وعالي

سؤالي نكرد مكر انكه اقرار واعتراف بزركواري نمود باوجود انكه وحيد وفريد بود وناصر ومعينش معدودي ضعيف ٭ زلزله درارکان عراق انداخت وأهل نفاق را هميشه خائف وهراسان داشت ٭ سطوتش چنان درعروق واعصاب نفوذ نموده بود كه نفسي در كربلا ونجف درنيمهٔ شب جرئت مذمت نمينمود ٭ وجسارت برشناعت نميكرد ٭ تاانكه كل طوائف وملل متفق شدند ٭ وباى دول درميان آمد ٭ ازعراق بمدينهٔ كبيره هجرت شد ٭ ووضع وحركت واستغناء ووقار وبزركواري جمال قدم بشهادت صدرأعظم البته بسمع شمارسيده ٭ سبحان الله باوجود انكه ميرزا حسين خان اوقت سفير دربار عثماني بود ٭ وبكمال جهد وجد ساعى دروقوع اين هجرت بوده باوجود اين بوجود مبارك وحسن حركت وروش وسلوك جمال قدم چه درعراق وچه درآستانه وچه دراين سجن أعظم پيش آشنا وبيكانه افتخار مينمود ٭ عظمت امر را ملاحظه فرما كه بچه

قسم است (الفضل ماشهدت به الاعداء) باري چند ازمدينهٔ كبيره ببلغار وصقلاب جمال قدم را ارسال نمودند تا اين نداء بكلي منقطع كردد ٭ واين أنوار منتشره ازمطلع آفاق بكلي مفقود وپنهان شود ٭ اما آن جوهر وجود درمحل منفى بقدرتي عظمى وقوتي كبرى ظاهر شد كه خوف وهراس قلوب أهل آن سامان را مستولى شد كه مبادا اين شعله درآن خطه جهان افروز كردد ٭ واين نار موقدهٔ الهيهٔ عالم سوز در شور بين سفير وصدر كبير ٭ كار برآن قرار كرفت كه جمال قدم را درسجن أعظم قرار ومكان دهند ٭ ودركوشهٔ نسيان اندازند ٭ چون آن افتاب أفق رحمن از مطلع زندان اشراق نمود أنوار عظمتش بآفاق رسيده ٭ وتوقيعات ملوك نزول يافت وخطابات شديده بناپليون ورئيس مشهور وصول پذيرفت ٭ باري عظمت أمر نفسي در سجن أعظم ظاهر شد كه هركس حاضر ميشد كمان سلطنت مينمود ٭ درساحت اقدسش جميع أعناق خاضع بود ٭

وكل رقاب ذليل ٭ جميع طوائف وملل بخضوع تام قائم وكل قبائل وأمم ببزركواري وعظمت وعلو منزلت وسمو مرتبت جمال قدم قائل ومعترف ٭ نهايت اينكه چنانكه بايد وشايد عارف نه ٭

(أي عمهٔ مهربان) امكان از نسيم جان بخش خوى برادر بزركوارت دراهتزاز ٭ وآئينهٔ جهان نماي جهان از پرتو رويش روشن وممتاز ٭ صيت بزركواريش طنين درسپهر برين انداخته ٭ وآوازهٔ دلبريش درجهان عليين افتاده ٭ آيا انصاف است كه ورقهٔ ازسدرهٔ مباركه اش مهجور بماند ٭ وثمرهٔ ازشجرهٔ طيبه اش محروم كردد ٭ لا والله ٭ آن عمهٔ محترمه بايد سرحلقهٔ ورقات مقدسه باشد وشمع افروخته درانجمن مخدرات منجذبه ٭ دركتاب عليين آيهٔ مبين باشد ٭ ودر دفتر موقنات عنوان عظيم ٭ قسم باسم أعظم كه درنهايت حسرت اين كلمات تحرير واين عبارات تقرير يافت ٭

(أي عمهٔ مهربان) اين آوارهٔ صحراي محبت الله نظر

بمحبت مخصوص كه از بدو طفوليت بآن عمهٔ مهربان داشت بتحرير اين كلمات پرداخت ونكارش اين عبارات متصدي كشت (من انچه شرط بلاغ است باتوميكويم) آيا بخاطر داري كه دركودكى وطفوليت چه دل بستكي بشماداشتم ٭ والآن نيز بحق تربت مباركه ومطاف ملأ أعلى كمال محبت را دارم واز اينجهت حسرت وافسوس ميخورم ٭

(أي عمهٔ حنون) تا وقت باقي است فرصت را غنيمت دار ٭ ويوسف مصر الهي را بثمن بخس دراهم معدوده مفروش (صحبت يوسف به از دراهم معدود) دراهم معدود دراين مقام نفوسي هستند كه سبب احتجاب كردند ٭ وعلت نقاب آن روي چون آفتاب ٭ اكراندك ملاحظهٔ شود مقامات وشئون هر نفوسي از روش وسلوك واضح ومشهود كردد ٭

(أي عمهٔ طيبه) توميداني كه اين عبد لسان طعن ندارد وتابحال نسبت بنفسي كلمهٔ نقصى ازلسان نرانده ٭ ولكن

چند كلمهٔ مجبوراً بيان حقيقت است نه طعن ووهن درحركات وسكنات ومراتب درجات وصعود وهبوط نفوس ٭ ملاحظه نمائيد ودرروش وسلوك دقت نمائيد حقيقت هر نفسي آشكار ومشهود كردد ٭ احتياج بدليل وشهود نماند ٭

(أي عمهٔ مكرمه) بدرمنير را أنوار مبين بايد وسراج وهاج را پرتو أثير ٭ بحر أعظم را موج درربار بايد ٭ وعنقاي مشرق قدم را اوج پرانوار ٭ ابر آذري را فيض بهاري شايد ٭ ونسيم سحري را روائح جان پروري ٭ شجرهٔ طيبه ثمرهٔ آبدار آرد ٭ ومعين صافي آب خوش كوار ٭ روح مسيحائي حيات ابدي بخشد ٭ وعصاي موسوي ثعبان مبين نمايد ٭ پس معلوم شد كه آفتاب را أنوار بايد ٭ وكلزار را رائحهٔ عنبر بار ه دربار را موج عظيم بايد ٭ وعنقا را اوج رفيع ٭ ظهور مظاهر أحديه محض أحياي أرواح درقميص خلق جديد است ٭ واشراق شمس حقيقت محض تربيت وترقي در جميع مراتب دراين

(۱۸۲)

عصر مجید ٭ باوجود این نفوس برخولي که بذاتها
محتاج مربي ومحافظ ومعین هستند چگونه توانند
که مربي آفاق کردند ٭ وفائض براهل میثاق لاوالله
ذات نایافته ازهستي بخش ٭ کي تواند که شود هستي بخش
مریض طبیب نگردد ٭ وناتوان پزشك دانا نشود ٭
در قرآن میفرماید ﴿ یدعو من دون الله مالا یضرّه
وما لا ینفعه ذلك هو الضلال البعید ٭ یدعوا لمن ضره
أقرب من نفعه لبئس المولی ولبئس العشیر ﴾ انصاف
باید داشت ازنفسي که در تربیت أولاد وعیال وآل عاجز
مانده چگونه امید تربیت أهل آفاق نمائیم ٭ آیادراین
قضیه ذرهٔ شبهه وتردید است ٭ لاوالله شما در نهایت
تصدیق واطلاعید ومیدانید که چگونه است ٭ بازامررا
برخود وبعضي مستور میدارند ومشتبه مینمایند ٭
﴿ أی عمهٔ عزیزه ﴾ ابناء برخي ازمدّعیان که خویشرا
مربي کل میخوانند وقطب فلك أعظم میشمارند ٭ باین
بقعهٔ مبارکه پناه آوردند وبقدر وسع خویش رسالهٔ

(۱۸۳)

درایمان واتقان خود واستدلال برامر مبارك وبطلان
مادون مرقوم نمودند وبخط خودشان در نزد أمة الله
خدیجه سلطان موجود ٭ ولی از حرکت وروش
وتربیت قسم بتربت مبارکه چنان مخجول ودرنزد بیگانه
وخویش چنان شرمسار وملول میشدم که ایشانرا مجبور
برجوع نمودم حال ملاحظه فرما که چون معین ازمنبع
دلفرط بطین یعني آب از سر چشمه بگل آمیخته بود
چگونه صفانخشد وسبب حیات گردد ﴿ فاعتبروا یا أولی
الالباب ﴾ آیا انصاف است که بقطرهٔ کدره ازبحر حیات
وعذب فرات محروم شد ٭ وبشرارهٔ ازآفتاب جهانتاب
محجوب گشت ٭ لاوالله ٭ لاوالله ٭ لا والله ٭
﴿ أی عمهٔ فطنه ﴾ قسم بعطاف ملأ أعلی که در فطانت
وادراك وعقل وهوش تو بر دیگران که مدعی قطبیت
جهان رحمن هستند امتیاز ورجحان داری ٭ طفلی راکه شما در
آغوش مهر ومحبت تربیت نموده بودید از هر جهت
مشابهت بسائر برادرانش نداشت ومناسبت قبول نمیکرد

(۱۸٤)

﴿ أی عمه خانم ﴾ کیرم که بعضي لسان عرب ندانند ٭
وفصاحت وبلاغت نشناسند وبصحیح وسقیم کلام
درآن زبان پي نبرند ٭ از این جهت أمر برایشان
مشتبه شود أشعار فارسي ازقصائد وغزلیات ومثنوی
که دردست است کفایت است بالله این چه حمیت
وغیرت بر مضرت است که چشمها را نابینا نموده
وگوشهارا ناشنوا ٭ سبحان الله این چه سرّیست آخر
بعد ازصعود حضرت أعلی روحی له الفدا تاحال چه
آثار قدرتي وبزرگواری از مادون حق نمود ارشد
که حجاب از مشاهده شمس حقیقت گشت باوجود
انکه حضرت أعلی روح العالمین له الفدا نص صریح
میفرماید ﴿ ایاك ایاك ان تحتجب بالواحد البیانیه فانه
خلق عنده ﴾ وواحد بیاني هیجده نفر حروفات حي
ونوزدهم خودانحضرت است ٭ ملاحظه کنید میفرماید
من وحروفات من محتجب مشو ٭ وایمان خویش را
براقرار واقبال مامطلق محا ٭ واز جملهٔ حروفات جناب

(۱۸۵)

قدوس اند که بنص بیان سیزده واحد مرآت درظل
أوهستند ٭
﴿ أي عمهٔ مهربان ﴾ قدري در ریاض بیانات حضرت
أعلی روح الوجود لمظلومیته الفدا سیر وسیاحت نمائید
وبعضي ازأبواب بیانرا قرائت وتلاوت فرمائید
وتعمق وتفکر کنید که درمواقع متعدده در مراتب
وشئون وحقائق مرایا چه بیان میفرماید ٭ تاحقیقت
حال چون آفتاب واضح ومشهود گردد ٭
﴿ یا عمتي ﴾ الی متی تستغرق في الرقاد وتضطجعی في
المهاد ٭ فاستیقظی من الهجوع والتزمی الخضوع
والخشوع تالله الحق ان الشمس قد بزغت ٭ وان
السحاب قد فازت وان الارياح قد هاجت ﴿ وان
الارض قد اهتزت وربت وأنبتت من كل زوج بهيج ﴾
لو استمعت باذن واعيه ٭ فوالله لسمعت نقرات الناقور من
الملأ الأعلی في ذکر ربك الابهی ٭ هل ینبئك الغدیر
عن بحر النمیر ٭ أو ینبئك نعیب الغراب عن سفیر

(۱۸٦)

العقاب ٭ أو ينفعك طنين الذباب عن هدير الورقاء ٭
أو يحميك عنقر المشيم من جنود عرمرم عظيم ٭ أو
يشفيك ويرويك السم النقيع وسراب البقيع عن الداء
الشديد والعطش في قفر بيد ٭ لا وربك المجيد
الذي أنشأ الخلق الجديد ٭ وانعم بالبصر الحديد
لكل عبد منيب ذي قلب سليم وخلق عظيم
﴿ع ع﴾

جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین حاوی بر جواب عمه محترمه خانم بزرگ بجناب عباس افندی هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون .

(هذا کتاب تنبیه النائمین)

بسم الله العزیز المستعان

اتانی کتاب احسب انه هو السحر لکن دون موقعه السحر قوه باصرهٔ دانش و هوشیاری وغره ناصیهٔ بینش و بزرگواری

ایدک الله بتاییدات الغیبیة الخفیة الازلیة

نامهٔ مشکین آمه که بامداد خامه و مداد بیاد آوری این مهجوره نکاشته وارسال داشته بودید عز ورود و وفود بخشود وغبار ملال ازصفحه خاطر اندوه پژوه زدود .

خبذا بر آن شیوهٔ رضیه وشیمه مرضیه که اوقات خودرا صرف یاد آوردن چون منی که مأیوس ازحیات ودر زمرهٔ اموات نموده وزبان بنصایح ومواعظ مشفقانهٔ گشوده اید گفتم یا سبحان الله این قاصد از کدام دیاراست مشکبو واین نامه درچه داشت که عنوان معطراست ولی از مضامین آن که نظما و نثرا محتوی بر بعضی عبارات و اشارات ومطوی برخی کنایات واستعارات بود خواستم اول ازجواب همهٔ آنها صرف نظر نمایم وزبان معارضه نگشایم زیرا که بمصدوقهٔ الکلام یجر الکلام

مبادا سخن بستیزه جوئی و سخت گوئی رسد بعد دیدم که تسامح در جواب‌هم عندالخلق معاتب و عندالله معاقب خواهم بود لهذا بنحو اقتصار وبروجه اختصار هریك ازمطالب را جوابی نگاشته وارسال داشتم تا بدانید که از بدو ظهور این امرالی کنون باهمکان همراه و از سرایرو ضمایر هریك خبیروا گاه بوده‌ام‌خدمت بزرگان این‌سلسله علیه رسیده مطالب مکنونه ومآرب‌مخزونه ازآنها شنیده و فهمیده‌ام‌که الی کنون اغلب از آن مطالب بمنصه بروز وظهور رسیده وخواهد رسید اگر از دیگر کسان قضایای دیگر به‌بینم ویابشنوم چون روایت پیش درایت و یا اجتهاد مقابل نص صریح است عندلیب آشفته‌ترمیگویداین افسانه‌را اینکه نگاشته بودید « **قدری در ریاض اسرار الهی سیرنما و در حیاض فیض نامتناهی خوض فرما چشم بینا باید وگوش شنوا شاید تاییدملکوت ابهی واجب وتلقین ملاء اعلی لازم** » ندانستم این ریاض اسرار الهی کیست واین‌حیاض فیض نامتناهی نامش چیست اگر مقصود خود آن نورچشم است خوب است صریح مرقوم دارید که تادر کمال جد وجهد در مقام تفتیش وتحقیق برآیم از روی دلیل وبرهان کشف نقاب از روی شاهد مقصود نموده و بتکلیف خویش رفتار کند معلوم است برهرصاحب تکلیفی لازم است که اگر نفسی من جانب الله مردمرا دعوت بحق نماید محض دینداری و خدا پرستی در مقام طلب برآید واز مدعی دلیل وبرهان بخواهد وپس‌از ایقان واطمینان اقرار واذعان نماید وازتجلی حق محروم نگردد اگرچه عبارات وفرمایشات شمادرهمین‌نوشته دلالت براین‌مینماید که‌شما ازجانب‌خودادعائی‌ندارید زیرا که نفس کامل جامع صفات کمالیه اینکونه الفاظ بی‌معنی وعبارات

غیر مربوط بیکدیگر را نمینگارد و بر آنها استدلال نماید چنانچه در ضمن جواب برخی از الفاظ بی معنی و عبارات بیربط این خط شما که در نهایت سعی و دقت نگاشته و ارسال داشته‌اید اشاره خواهد نمود که این مهجوره را تبلیغ و بخود دعوت نموده‌اید و اگر مقصود دعوت بطریقهٔ «اب» نامدار آن نور چشم کامکار بوده است ـ و در اینمقام است که نوشته اید «حجاب رقیقی بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبه خفیفی سمع را از نغمات جان‌پرور محروم کند... رطوبتی در دماغ مزکوم را از طیب مشموم محروم نماید و قطرهٔ از سم نقیع مسموم را معدوم کند... انوار شمس حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده وصیت بزرگواریش گوشزد اهل خاور و باختر گشته در جمیع مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است و کمالات وعظمتش چون افتاب روشن باوجود این اکثر اهل ایران هنوز درخواب غفلت بی پایان مستغرق باوجود آنکه مشرق این نیر تابان خطه ایران بوده و مطلع این بدر منیر اقلیم تهران»

اولا اینکه نوشته‌اید حجاب رقیق بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبهٔ خفیفی سمع را از نغمات جان‌پرور محروم کند چنین نیست کسیکه از روی خلوص و بیغرضی مجاهد و طالب است بر همه امراض و اعراض که وجود اعتباریه دارند غالب است والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق
سد سکندر نه حاجب است و نه حایل

خاصه وقتیکه جبرئیل امر در جمیع هیاکل امکانیه ندا در دهد ان یا اولی البیان فلتستمسکن بدین الله ولتصدقن کلما نزل فی البیان و

ولتنصرن اسم الازل الوحید درچنین هنگام حجاب رقیق و پنبه دقیق در گوش مجاهد فی الله نماند - کما قال الله تبارك و تعالی لو انزلنا هذا القران علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله

ثانیاً میگویم ایکاش من طرف خطاب نبودم و بعتاب و ملامت اعدا واحباء مبتلا نمیشدم فیالیت مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا ولی چون کتمان حق نمودن موجب خذلان است و سبب غضب قادر منان فانما اثمه علی الذین یبدلونه ناچار باید آن مطالبیکه تاکنون در پرده خفا مانده کشف غطا نمایم و زنك اوهام از خاطر پیرو برنا بزدایم تاهر بصیری چاه را از راه بازداند و هر ضریری خودرا بصیر نخواند زیرا که گفته‌اند اهل البیت ادری بما فی البیت .

جناب میرزای ابوی که از بدایت عمر که بحد بلوغ رسید بواسطهٔ فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب اشتغال بدرس واهتمام بمشق داشته آنی خودرا از تحصیل مقدمات فارغ نمیگذاشتند پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت بعلم حکمت و مطالب عرفان مایل گردیده که بفواید این دو نایل آیند چنانکه اغلب روز و شب ایشان بمعاشرت حکمای ذیشان و مجالست عرفاء و درویشان مشغول بود وقتیکه صور اسرافیل ظهور دمیده شد ایشان مردی بودند که اکثر کلمات و عبارات عرفاء و حکما را دیده و اغلب علائم آثار ظهور را شنیده و فهمیده تا اینکه امر الهی کالشمس فی رابعة النهار آشکار شد و مطلب از سر بجهار رسید و کار بمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انجامید ازجمله اشخاصیکه قبول این امرخطیر را کردند یکی جناب ایشان بودند که باغایت علو ایقان و نهایت غلو اطمینان قلاده متابعت و متاوعت فرمان واجب الاذعان صاحب بیانرا بر گردن نهاده برای همه

قسم جانبازی مهیا و آماده بودند چنانکه در قضیه بدشت با جمعی اصحاب در خدمت جناب طاهره بوده و لقب بهاء از آن مطهرهٔ معظمه شنوده و باین لقب ممتاز و بین اقران مفتخر و سرافراز گردیدند بعد از مراجعت از بدشت و ختم جنك قلعهٔ شیخ طبرسی همواره شبانه روز بمعاشرت بزرگان دین واصحاب عرفان و یقین اوقاترا مصروف داشته و همیشه بذرخیال ریاست وهوای سلطنت دراراضی دماغ ودل میکاشتند ازهمان وقت ایشانرا سودای جهان گیری در دل وهوای گردون سریری در سر بود گمانش اینکه اگر بشاه ایران زیانی رساند زمانه اورا بسریر سلطنت مینشاند غافل از اینکه رشتهٔ امور در دست قادری است که در آب خاصیت آذر دهد و بر سر شبانی تاج قیصر نهد یوسف را از قعر چاه بعز وجاه رساند و بر سریر سلطنت وشاهی نشاند تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء تعز من تشاء وتذل من تشاء بیدك الخیر انك علی کلشئی قدیر

مدتها این خیال خام را در تنور خاطر می‌پخت ولی بهیچ وسیله راه بمقصود نمیبرد هرقدر بعضی ازدرست بینان با کفایت و مآل اندیشان باهوش ودرایت که از این خیال خام آگاهی داشتند ایشانرا ازمبادرت باین امرخطیر ممانعت مینمودند بجائی نمیرسید و فایده و ثمری نمیبخشید تا اینکه بعدازچندی کریمخان مافی را که اززمره اصحاب و نمره احباب بود خواستند و این مطلب را بـا او درمیان آورده و اورا تشویق بلیغ و تاکیدی اکید در انجام این مرام نموده پنجاه تومـان نقد واسب و شمشیر و پیشدو خود را بخان مافی داده و اورا بـرای انجام آن کار نافرجام مامور نمودند و لابدا در سرسر وعدهٔ صدارت و سپهسالاری نیز باو داده و شاید در صورت قبول وتمکین ننمودن اورا هـم تهدید

بقتل و هلاك کرده هرچه بوده آن شخص هم یا از خوف جان و یا بطمع مال و منصب آن نقدینه و اسب و شمشیر را بر گرفته وخفیا بجانب اسلامبول عزیمت نموده پس از چند روزی معلوم شد که آن پهلوان مافی خود را از مصاف معاف داشته و لوای هزیمت افراشته است چون جناب میرزا دیدند بآن مقصودی که مایل بودند نایل نشدند خواستند در اجرای خیال خود تجدید وسایل نمایند محمد صادق تبریزی را که از مؤمنین بیان بود و صاحب صدق وایقان مدتها درخدمت جناب عظیم تربیت یافته بقدر لمحه ازدایره خدمت سر بر نتافته جانی برای قربانی در کف داشت و گوهر غلطانی برای نثار راه دوست در صدف همواره مکنون خاطرش این بود برای جانان جان نثار کند ودر راه دوست آنچه دارد ایثار نماید بالجمله آن جوان با ایقان را بخدعه و فریب خواسته محفلی در اجرای خیال خود آراستند و اورا در این مطلب تحریص وتحریض بلیغ نموده باین عنوان که حضرت ثمره ارواحنا فداه دراجرای این قضیه مایل و مقرند و در انجام این مرام همراه ومصرو حال انکه کذب محض و افترای صرف بوده است بلکه بعد از اطلاع منع صریح فرمودند و جناب میرزا نپذیرفتند بالجمله او نیز کمر جلادت بسته و بریکران عزم نشسته که گوی سبقت از میدان همکنان رباید و خود را مقبول حق وخلق نماید زیر همین قبه واین بارگاه بالجمله آن بیچاره صادق را بسوی قربانکاه فرستاد وشد آنچه شد که قلم از ذکر آن عاجز است اگر ندیده اید البته شنیده اید که آن فتنه دهماء صیلم بزرك و آن غوغای عظمای ظلمای سترك برسر اهل بیان چه آورد و چه سوزنده آتش شعله وری افروخت هر که منتسب باین اسم بود ازعالی ودانی ووضیع و

شریف و عالم وجاهل سراسر همه سوخت بس بزرگوارانیکه ناهی این
فساد و ماحی این خصومت و عناد بودند بخاك مذلت افتاده چه بسیار
پیشوایانی که ادلاء دین و ارکان یقین بودند از عرض و جان و مال و
عیال آنچه داشتند در سراین کار دادند چون جناب عظیم وجناب خال
ومیرزاقر بانعلی وسلیمان خان ومیرزاسلیمان قلی وامثال ذلك قریب هشتاد
نفر بدرجه شهادت فایز شدند کما فی الحدیث کلهم یصلحون للخلافة
زبانه آتش و شعله نیران این فتنهٔ دهماء صماء بکماء بتمام بلاد ایران
رسید چقدرها نفوس طیبه بقتل و اموال کثیره به‌نهب و تاراج رفت و
چه بسیار خانه‌ها خراب شد این اول بذر نفاق و فتنه بود که جناب ابوی
کاشتند پس ازاشتعال نائره فساد حاشا کرده وبگردن دیگران گذاشتند
بالجمله در آن تراکم افواج ظلم وعدوان بسی از رؤسای سلاسل گرفتار
اغلال وسلاسل گردیدند و در آن تلاطم امواج دریای فتنه بی‌پایان چه
بسیاری سرهای سران بروی خاك خواری وذلت افتاده و بساپاهای لطیف
ظریف خوبان از زحمت پیاده روی پر آبله گردیده وچه اطفال خورد
سال در اسیری از قافله وامانده و در بیابان بی آب و نان هلاك شدند
از جمله اشخاصیراکه دراین موقع برای حبس ابدی بانبار دولتی بردند
یکی جناب ابوی بودند پس ازچندی وقوف ومکث درمحبس با جمعی
از نفوس محترمهٔ که در میان طائفه برهمه برتری و فزونی داشته قدم
همت در میدان شفاعت گذاشته و باب ضراعت گشوده برای خلاصی
ایشان اصرار بیشمار نمودند بالاخره از کثرت بذل مال و تصدیع نساء
ورجال میرزا آقاخان صدراعظم رابعجز وستوه درآورده حکم خلاصی
ایشانرا گرفته بشرطیکه من بعد ازاین حرکات و تحریکات غیرمرضی

منهی واز مملکت ایران منفی باشد این بود که پس از خلاصی حبس بجانب بغداد روانه شدند چندی در آن سر زمین اقامت نموده و اغلب ایام را بمصاحبت احباب و معاشرت اصحاب و مطالعهٔ بیان ومجالست اهل ایقان بسر برده گویا از کلمات حضرت نقطه بغلط چنین فهمیدند که معاد وحشری و ثوابی وعقابی وسزائی وجزائی غیراز این عالم نیست و هرچه هست در این نشأه است این توهم باطل را نیز ضمیمهٔ خیال فاسد خود که داعیه ریاست و برتری و هوای سلطنت و سروری بود نمودند و حال آنکه این مطلب مخالف نص بیان و مباین اقوال و احکام تمام انبیاء و اوصیاء ومؤمنین و موحدین اهل ریاضت ومکاشفه است جمیع هادیان سبل و تمامی انبیاء ورسل بلسان واحد ببقای نفس مطبق و بحشرونشر متفق بوده و هستند اگر شخص منصف از غشوات و غمزات هوای نفس خود بیرون آید و بامعان نظر از روی تفکر و تدبر ملاحظه نماید بعین عیان میبینند که در جزئیات افعال و اعمال که از او ناشی میشود اثر مترتب است چگونه میشود که شخص مادام العمر تمام اوقات خود را بحسنات که مقبول عقل وشرع است یا بسیئات که مطبوع نفس اماره است ومبغوض خدا و خلق است صرف نماید وبکلی مجازات داده نشود اگر چنین باشد ابداً ارسال رسل و انزال کتب لازم نبود در صورت نبودن نشأه دیگر کمال بی‌شعوری است بدعوت انبیاء تصدیق کردن و تحمل مشقات فوق الطاقه و تکالیف شاقه نمودن و از همه جاها مطرود و در پیش همه کس مردود بودن جان و مال وعرض وناموس خود را بباد فنا دادن و در بیغولها و خرابه‌ها بسر بردن و در کوهها و بیابانها دربدر بودن سخیف عقلی که اینگونه مطالب قبول

نماید و زبان باین اراجیف گشاید ولهم قلوب لایفقهون بها ولهم اذان لایسمعون بها ولهم اعین لایبصرون بها اولئك كالانعام بل هم اضل واولئك هم الغافلون و حال آنکه تمام انبیاء بیك رشته و سبك این مطلب را بیان فرموده‌اند چنانکه حضرت اعلی ارواحنافداه در این باب نصی صریح در جواب مهاجرالی الله الواحدالاحد اخوند ملااحمد بزبان مناجات میفرماید اذماقد وعدت فی الدار الاخرة وماقد خلقت فی الجنة ذلك لماقد مننت علی احدفی حیوته بعرفانك و الاكیف یذوقن من بعد موته مایحبن فی جناتك فوعزتك انك انت منتهی مناى وانك انت غاية املی ورجائی ما استلذذت الابك وان استلذذت بغيرك فان نفس عملی ناری لایحتاج بنار اخری اذماقد وعدت فی الاخره مايثمر من ذلك العمل ـ و در بعضی از زیارات حروف میفرمایند وانتم فی ظلی تستقرون فی كوركم لم یكن رضوان مثل مایذكركم الله انتم فی غرف الرضوان بما اشتهت انفسكم تجزون و لاتحزنون قدرخردل فانكم انتم فی الفردوس الاعلی عند ربكم متعززون لكم فيها حوريات كانهن لؤلؤمكنون لكم فيها غلمان كانهم ياقوت مخزون لكم فیها ما اشتهیت انفسكم تا آنجا كه میفرماید ـ سیرجعنكم الله ربكم الی الحیوة الاولی لینتقمن بامركم علی الذین استكبروا علیكم انه كان بكلشئی قدیرا و در كتاب علی اعلا میفرماید ولكن لم یقع غفرانك الالمن عرفك ویتبع امرك ولایدخل فی رضوانك الامن احبك و یتبع ماقدر من عندك اذماقد وعدت فی الاخرة یظهر لاهلها بما یتذوت فی تلك النشاة وهم درجای دیگر میفرماید فسبحانك ممانسب الی قول الناس من بعد ذلك لك قیامات و ماقدرت من شؤنها من البعث والحشر والنشر والصراط والمیزان و عرض كل علیك و خلق الجنة والنار وماقد احصيت فی یوم القيمة من شؤن التی قد

قدرت من قبل فی الفرقان الی ان ترفعن تلك الشجرة تقضی ولکن بعد ذلك
فی کل ظهور لك قیامة ومن بعدها فی ظهور الاخر قیامة کل ذلك یتعلق
به فی تلك الحیوة ولکن ماقدقدرت من بعد الموت لموحدیك جنته الخلد
التی قد خلقت فیها من کلشی لم یکن لها عدل تا آنجا که میفرماید
ولم یکن عندك لموحدیك جنة اعلی من ان توقفهم لطاعتك وعبادتك اذما
قد وعدتهم من بعد موتهم بما یظهر لهم بذلك العمل و کذلك نقمتك لمن احتجب
عنك لم یکن الا بما احتجب عن رضاك اذ کل یلحقنه بعد موته بما اکتسب
ذلك وان هذا اشد عندك و عند من قد عرفك اذ انك ان انت اردت
ان تمن علی اولیائك بما قد وعدت لهم فی جنتك اجریت لهم اسباب
ما یتعارجون بها الیك و اذا اردت ان تنتقمن من اعدائك تجرین لهم
اسباب ما تعزنهم انفسهم باحتجابهم عن امرك تا اینجا که میفرماید
ولاریب عند من عرفك بانك قد قدرت لموحدیك فی الجنة مایتلذذون
بکل الائك من بعد ما قبضوا فی سبیلك ومثل ذلك ماقد قدرت من النار
لدون موحدیك بعد ما انقطع عنهم ارواحهم ولکن هذا ما لایؤمن به احد
لانه لایقدر ان یوصل الیه ومایقدر ان یعرفه و یوصل الیه مایؤمر به من عندك
من شؤنات التی یقدر علی عرفانها بالجمله مقصود از نگارش این ایات و
ذکر این بیانات این است که شخص باشعور منصف بداند که حضرت
نقطه ارواحنا فداه با جمیع انبیا متفق و کتاب بیان با جمیع کتب آسمانی
در یك رشته سایر و متحد بوده اند ـ لانفرق بین احد من انبیائه و رسله
هریك هادی وداعی الی الله مصدق قبل ومبشر بعد وقائل بمعاد و جزا و
معتقد بدار بقا بوده اند چنانچه میفرمایند ماخلقتم للفناء و انما خلقتم
للبقاء چون مشعر فهم آن عالم واکتناه بر کیفیات ان نشأه در نفوس ناسوتیه

که منغمر درعالم طبیعت میباشند هنوز خلق نشده لهذا کما هوحقه نمی توان‌فهمید ولی خداوند حکیم برای عارف وعامی‌عالی ودانی‌راهی‌برای آن‌سرا مقرر داشته وسلمی بجهت صعودعالم بالا گذاشته‌و آیت معرفتی برای مکلف مقرر فرموده که این مطلب رابرسبیل ایجازواجمال‌چون وجود صانع قطع ویقین بثبوت وتحقق آن نماید ولی ادراك تفصیل و تشریح کیفیت آن ورود بآن نشاه را میخواهد چنانکه نطفه نمیتواند ادراك عوالم علقه و مضغه ولحم وعظام را نماید کذلك جنین نمیتواند ادراك کیفیت عالم بعد از تولدرانماید وهکذا درسایر مراتب‌ومقامات جاری‌است انشدکم بالله‌شخص‌باشعور و انصاف میتواندلقای‌عبدالکریم و عبدالاحدرا ببقای ابد ترجیح دهد؟ ودر مقابل جمیع اهل مذاهب وادیان خال منقصت وهوان برجبههٔ مقدس شاهد بیان نهد؟ چه بنویسم و چه بگویم.

من‌عاجزم زگفتن‌وخلق از شنیدنش

باری تحقیق مسئله رشتهٔ کلام را از دست این مهجوره گرفت ولی چون‌بنا برواقع گوئی است تمام مطالب‌و وقایع را بدون نقیصه‌و کزاف گوئی محضالله مینویسم که تابریچارگان بی‌خبر مخفی‌و پوشیده نماند.

بالجمله درآن مدت اقامت بغداد بواسطه آن سودائیکه درسر وخیالاتیکه در خاطر داشت بعضی عبارات که دال بربغاوت وطغیان و مورث کشف راز های پنهان بود از ایشان بروز نموده چون بعضی از مؤمنین طبقه اول طاقت استماع اینگونه اقاویل و اباطیل را نداشتند اندك اندك آن عباراترا بسمع مبارك حضرت ازل رسانیدند حضرت

برایشان متغیر وزبان توبیخ و تغیر وملامت گشودند فرمودند در این قلیل زمان خلق بیانرا خواستی از مبدء دور وقضیه سامری را بظهور رسانی؟ وایشانرا از اینگونه مقالات منع و طرد فرمودند جناب ایشان نیز بواسطه کشف مآرب باطنی و مطالب قلبی بجانب سلیمانیه واطراف انجا باسم عزیمت هزیمت فرمودند پس ازوصول بآن سامان بخیال ریاست خواستند بامردم آنجا آمیزشی نمایند وطرحی تازه ریزندمسلك عامه عمیا معلوم است خاصه اکراد آن مرز وبوم که در بلاهت و بلادت دب اکبرند ودر عداوت بافرقه شیعه بسان افعی اشقر سریع القبول‌اند وبطی النکول چنانکه فرمودند الاکراد طایفة من الجن حمیت جاهلیت درطینت هریك سرشته است خـامه ازلی در جبهه همه رقم هـذا کافر نوشته باآن بلادت جبلی طالب مقامات رفیعه‌اند و مفطور بر عداوت شیعه‌چون ازذریه شیطان‌انداز فرط تعصب لعن برشیطانرا جایز نمیدانند ولاسیما برحروف نفی فرقان‌جناب میرزا چون خواستند مسند ریاست بگسترانند بگوش هریك یس‌بخوانند اول‌عبارات قدح وطعن ازحروف نفی را از بیان برداشته بهمان نهجی که درخلافت خلفا اعتقادی عامة است هریك رابجای خود گذاشته و مخالف این رأی را کافر و زندیق دانسته سهل است حرف دویم نفی را اسیس‌واکیس ازامیرالمؤمنین علی سلام الله علیه خوانده بلکه عبدالقادر جیلانیرا برآیت موعدهٔ سبحانی علی عمرانی که نقطه فرقان درحق او فرموده است‌انت منی بمنزلة‌هرون من‌موسی وفرموده من کنت مولاه فهذا علی مولاه ترجیح‌داده ابوحنیفه را برحضرت صادق وهادی‌بالله رابرامام علی‌النقی خلعت مزیت بخشیده حتی‌یکی‌ازموثقین ازخود ایشان شنیده که حضرت صادق سبب گمراهی

وتفرقه‌واضلال امت حضرت خیر الانام ومایه اختلاف و اختلال مذهب اسلام شده وجعفر کذاب رابر آنحضرت ترجیح داده وحال آنکه در دین اسلام ومذهب حقه شیعه اگر کسی یکی ازشهدای قرآنرا انکار نماید کافراست چه جای آنکه یکی ازمرایاو اوصیای نقطه فرقانرا انکار نماید چنانکه میفرمایند اولنا محمد واوسطنا محمد و آخرنا محمد وکلنا محمد بالجمله مقصود این عناوین آنکه شاید درقلوب قاسیه ونفوس عاصیه آنها تصرفی نمایند وبرمسند ریاست وفرماندهی آنها راجح وغالب آیند چون در آن اوان برخی از اهل عرفان عامة در آن سامان صاحب خانقاه و ریاست بوده‌اند مانند شیخ طه وابنای اوشیخ براکه وشیخ عبدالله وشیخ رضا وشیخ علی که هر یك را هزارها مرید و فدوی جان نثار بود باین جهة رنگی که ایشان ریخته بودند رونقی نگرفت بنیانی که گذاشته بودند بانجام نرسید چندی ازبیکاری درآن دیار بتحصیل علوم غریبه پرداخت و روزگاری بسختی و مشقت میگذراند پس از آنکه شیشه مرامش بسنك واز صدمات روزگار بتنك آمد عریضه خدمت حضرت ثمره بطرز مناجات عرض کرد که نسخه آن درپیش اغلب بیانیین ضبط است که در اواخر آن عریضه عرض کرده وکیف اذکر یا الهی مامستنی من بدایع قهرك ولوامع بطشك اما کنت حمامة بیتك وانجلة وادی احدتیك اوبقامن بیداء صمدیتك او بعوضة من برازلیتك فبعزتك قدجفت عظامی وانهدمت ارکانی ان تعفو عنی فانك انت خیر راحم وان تعذبنی فانك انت الغفور الرحیم- مختصراینکه ازباب انابه داخل شده و از گفته وکرده‌های قبل برحسب ظاهر نادم وتائب گردیده که حضرت هم عفو فرموده وایشانرا طلبیده بر سر کار های نخستینش گذاشتند یا بن الانصاف ازحق مگذر

کسیکه در کمال ذل و عجز و بانهایت خشوع و خشیت چنین عباراتی عرض نماید سزاوار است که لوای غوایت افرازد و ساز مخالفت نوازد .

انشدکم بالله قائل این کلمات باقائل اقیلونی اقیلونی لست بخیر کم وعلی فیکم چه تفاوتی دارد اگر آن عبارات از روی صدق و بیان واقع بوده است آن ادعاها و مخالفت بعدرا بچه حمل نمائیم اگر دون صدق و خلاف واقع بوده است چنین شخصی چگونه رئیس امم و جمال قدم تواندشد علم الله که عیناً مشاهده مینمایم یوم الساعة و یوم الحسرة راکه آن نور چشم باکمال ندم و حسرت بین یدی الله واقف و با نهایت اسف میسرائی یالیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا ولی آن ضراعت و برائتها فایده نبخشد و آن تاسفها در آن موقع سودی ندهد بالجمله همینکه ایشان برسر کار نخستینشان آمدند و بر مسند ریاست مستقر و مستقل شدند باز آن مطالبیکه مکنون خاطرشان بود اندك اندك خواستند صورت گیرد بمرور و تدبیر انجام پذیرد وقوع آن امر مهم دیدند موکول است بفراهم آوردن بعضی مقدمات تا آن مقدمات صورت نبندد بمقصود و مرام خود نایل نخواهند شد .

واما اجرای آن مقدمات اول اینکه بجمیع ولایات ارسال رسایل کردن و جلب قلوب عالی و دانی نمودن بعضی را بوعد و برخی را بوعید بسوی خود جلب و جذب نمودن ثانی باب مراودهٔ احباب و اصحاب بر روی حضرت بستن ثالثاً بعضی از بیانیین که اول طبقه بودند چون جناب حاجی سیدمحمد اصفهانی وجناب حاجی سید جواد طباطبائی حکیم کربلائی، وملامحمدجعفر کاشی و آخوند ملارجبعلی و متولی باشی قمی وامثال ذلك که این ادعاها در گوششان کصریر الباب وصفیر الذباب بود جلب قلوب

نمودن و هدایا و تحف خدمت ایشان فرستادن و ضمناً هم بطور کنایه و استعاره زمزمه و اشاره از مقاصد منویه خود نمودند چنانکه همان اوقات جناب ملا محمد جعفر کاشی شرحی بایشان نوشتند که من از آنجناب استشمام رایحه بعضی ادعاها مینمایم و ازسوق عبارات شما بعضی خیالات میفهمم سهل است اززبان بعضی از اصحاب آنجناب بعضی کلمات میشنوم نمیدانم بچه حمل نمایم و بمردم چه جواب بگویم ایشان درجواب بخط دیگری گویا خط آن نورچشم باشد شرحی مبسوط وطرحی مضبوط نگاشته و در اطراف آن لوح بخط خودشان مشروحاً و مفصلا مبنی بر انکار و استغفار عباراتی نوشته که اگر شخص عاقل بخواندمات ومتحیر میماند که قائل و کاتب اینگونه عبارات چگونه مدعی آن قسم شئونات ومقامات میشود .

و همچنین جواب آقامیرزا محمد هادی قزوینی که تمام آن مشتمل بر انکار واصرار بر اینکه قائل اینگونه عبارات ومعتقد باین اعتقاد مردود درگاه حضرت آفریدگار است رابعاً جمع آوری جمعی ازقلاش و او باشهای ولایات ایران و جسته گریختهای آنسامان را که در هیچ زمان بهیچ مذهبی داخل نشده و بهیچ پیغمبری ایمان نیاورده جز آدم کشی کاری نیافته و بغیر ازمال مردم بردن بشغلی نشتافته با آن ادعای حسینی کردن اشرار شمر کردار را بدور خودجمع نمودند از هر نفسی که غیر از رضای خاطر ایشان نفسی بر آمد قطع کردند ازهر سریکه جز تولای ایشان صدائی بر آمد کوبیدند و از هر حلقی که غیر از خضوع بایشان حرفی بیرون آمد بریدند ودر هر دلیکه در اوسوای محبت ایشان بودشکافتند اصحاب طبقه اول که اسامیشان مذکور شد از خوف آن جلادان

خونخوار بعزم زیارت اعتاب شریفه بجانب کربلا و نجف و برخی باطراف دیگر هزیمت نمودند سیداسمعیل اصفهانی را سر بریدند وحاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند آقا ابوالقاسم کاشی را کشته دردجله انداختند سید احمد را به پیشدو کارش را ساختند میرزا رضا خالوی حاجی سید محمد را مغز سرش را بسنك پراکندند ومیرزا علیرا پهلویش را دریده بشاه راه عدمش راندند و غیر از این اشخاص جمعی دیگر را در شب تار کشته اجساد آنها را بدجله انداختند وبعضیرا روز روشن درمیان بازارحراج باخنجروقمه پاره پاره کردند چنانکه بعضی ازمؤمنین ومعتقدین را این حرکات فاسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید بواسطه این افعال زشت و خلافکاریها از دین بیان عدول کرده واین بیت را انشاد نموده درمحافل میخواندند و میخندیدند ،

اگر حسینعلی مظهر حسین علی است

هزار رحمت حق بر روان پاك یزید

و میگفتند که ماهرچه شنیده بودیم حسین مظلوم بوده است نه ظالم خاتما مکمل ومتمم تمام این مقدمات و بانجام رساننده همهٔ آن خیالات جمع کردن اغلب توقیعات و نوشتجات حضرت نقطه وهیاکل شریفه و خطوط بدیعه و هم چنین نوشتجات خودشرا آنچه دلیل بر اظهار عبودیت و خضوع خودواقرار بر مرآتیت ووصایت حضرت ثمره بود در هرولایت و در پیش هر کس بود الواح بجمیع ولایات از طرف حضرت صادر نموده که حضرت ازل جمیع خطوط وتوقیعات حضرت نقطه را خواسته اند در هرجائیکه گمان داشتند فرستادند و بردند ازجمله نوشتجاتیکه در ولایت بوده والده جناب آقامیرزا محمدعلی راباخودش

و خدمتکاری بطهران فرستادند برود بتاکور و تمام نوشتجات راحمل
نماید و یك بقچه از آن نوشتجاترا با کمال خوف مخفیانه حمل کرده
نزد مهجوره آوردند مابقی آن نوشتجات که بقدر دویخدان بودتماماً
را خود حمل کرده بطهران آورده حضرات برداشته‌وخدمت ایشان بردند
سراین مطلب‌و جمع آوری توقیعات‌مبارکه راغالباً ندانستند ونمیدانند
لیکن مردمان با ذکاوت نقاد و نفوس بافطانت وقادالبته میدانندبرای
چه بوده و در انجام خیال ایشان چه‌فایده داشته است اولامداومت و
ممارست بآن آیات مبارکه تا ملکه برایش حاصل شود که در وقت
ادعا بهمان سبك بتواند چیزی بکوید و بنویسید ثانیاً خطب ومناجات
وآیات بلسان فطرت که از آن حضرت ظهور کرده در نزد خلق نباشد
که اگر وقتی کلمات ایشانرا در مقابل آن کلمات گذارند حق از
باطل وصحیح ازسقیم فرق‌داده میشود ثالثاً آن خط بدیع بالمره مفقود
گردد که‌خط ایشان درانظار اولوالابصارجلوه‌نماید رابعاً اتم‌واهم‌مقصود
ایشان این‌بود توقیعات‌و ایات‌واحکامیکه مخصوص بر وصایت وولایت
حضرت ثمره است و نصوصی که در حق آنحضرت نازل شده بکلی از
میان خلق مرتفع شود و از این قبیل نوشتجات و احکام در دست‌اهل
بیان‌نباشد که بیچاره‌ها پس‌ازشنودن‌ادعای‌انی‌اناالله حیران وسر گردان
در وادی جهل وخذلان لاعلاج از قبول وتصدیق ایشان باشند غافل از
آنکه فطرت سلیم و عقل مستقیم و نیت خالص این تدبیر و مکائد و
افکار واغدار را میداند چنانکه یکی از احباب بعد از ادعای ایشان
قصیده ساخته و این چند بیت در آن درج است

طلعت حق ناشناسم ار نشناسم   نفحه‌روح القدس زصیحه شیطان

نعمت حق ناسپاس ارندهم فرق   قول مه آبادیان زسوره فرقان
شخص گرسنه تمیز چون نتواند   سفرهٔ پر اطعمه ز حفرهٔ نیران

بالجمله پس از اینکه نوشتجات و توقیعات و ایات بدیع حضرت نقطه را در هر نقطه که بود جمع آورده و بمرام خفیه خود نایل شدند مدتها مشغول مطالعهٔ آن ایات بدیعه و مشق ایات نویسی بودند ولی باز علناً ساز مخالفت اغاز ننمودند مگر سرا بحواریون خود که با هم انباز و همراز بودند ولی برحسب ظاهر در خدمت حضرت ثمره کمال ادب را منظور میداشتند اذن جلوس نیافته هیچوقت در حضور حضرت نمی نشستند حتی از شخص موثقی شنیدم که او حکایت کرد ازحاجی عبدالغفار نام و آقا محمد کاظم نام هردو تاجران اصفهانی که شبی ببغداد کهنه خانه که میرزا موسی پسر حاجی میرزا هادی جواهری پیشکش کرده بود هردوخدمت جناب ایشان رسیدیم بعضی سؤالات ازایشان کردیم صحبت ما بطول انجامید وقت شام شد ایشان شام خواستند ماخواستیم برخیزیم منع کردند دوباره نشستیم که شام آوردند خورشی که باشام آوردند سبزی قرمه بود همینکه ایشان بخورش دست بردند و قدری خوردند یکدفعه باکمال تغیر سر بر آورده با آنکه نظارت داشت متغیر شدند وسخت گفتند که این بوی پیاز چیست مگر شما ها منع شدید حضرت را نشنیده اید ناظر عرض کرد بسر شما که دراین خورش پیاز ندارد شاید آن کاردی که بااوسبزی خورد کرده اند رایحه پیاز میداده است فرمودند درخانه ایکه حضرت تشریف دارند چرا باید پیاز در آن خانه وارد شود اگر تا کنون برای حضرت شام نبرده اید نبرید که اگر رایحه پیاز بشامه حضرت برسد یقیناً شام میل نخواهند کرد شام نخوردند تا تدارک خورش برای

حضرت کردند آنوقت شام خوردیم که تا این درجه مراعات حال حضرت را بحسب ظاهر مینمودند - قضیه دیگر بخاطرم رسید محض تنبیه غافلان مینویسم که بیچاره بیخبران خبردار وخوابیدگان بیدار شوند والا برای من تفاوتی ندارد زیرا که هردو از یك دوحه‌اند و نسب و نسبت هردو بمن مساویست چیزیکه هست این است که از حق کتمان نباید کرد و انصاف را از دست نباید داد تـا عندالله محجوب و شرمنده نشوم و آن قضیه این است پس از مراجعت از سفر بدشت با آن آتش شوریکه در سرها بود روزی جناب ایشان حضرت ثمره را در همین خانـه بنهار دعوت کردند من هم جوان بودم از جای برخواسته بانهایت خدمتگذاری تدارکی صحیح دیدیم منتظر بودیم که تشریف بیاورند دراین اثنا ایشان رسیدند عیال ایشان که کمال وجاهت و صباحت منظر داشتند باعیال برادر دیگرم مرحوم حکیم هردو دست از آستین در آورده خـودی آراستند ولباسهای فاخر پوشیده با کمال نزاکت منتظر ورود حضرت بودند که جناب ایشان آمده و آن دو را با آن حالت مشاهده کرده فرمودند چه شده که هردو خود را آرایش داده ومشاطگی کرده‌اید مگر نمیدانید اگر حضرت تشریف بیاورند بهریك از شماها میل نمایند دیگر برماحرام میشوید تا تشریف نیاورده‌اند شماها لباسها و وضعهای خودرا تغییر بدهید حضرات فوراً برخواسته و وضع را تغییر دادند .

قضیه اعجب از این زمانیکه والده آقا میرزا محمد علی برای بردن نوشتجات حضرت نقطه آمده بود حکایت کرد که روزی جناب ایشان یعنی اّب بزرگوار آن نورچشم امر کردند که سلطان خانم همشیره آن نور چشم را لباس فاخر پوشانیدم و آرایش دادم فرمودند ببر خدمت

حضرت ثمره واز زبان من عرض کن که این کنیزی است سالها دردامن
خود پرورده‌ام و بدست خویش تربیت کرده‌ام اکنون؛ برای خدمتکاری
آنحضرت فرستاده ام استدعا دارم که منتی بر جان من گذاشته
و او را بکنیزی قبول فرمائید منهم او را برداشته خدمت حضرت
بردم وایشان مشغول بنوشتن بودند پس ازچندی سربرآوردندونگاهی
بجانب‌مافرمودند من عرض کردم بآنچه مأموربودم در جواب فرمودند
که سلطان خانم فرزند من است با اطفال من هیچ‌تفاوتی ندارد والبته
اورابر گردانید زیرا که‌الی کنون چنین حکمی جاری نشده‌مامراجعت
کردیم من فرمایشات حضرترا بایشان رسانیدم بعد از قدری مکث
فرمودند باز بروید واز زبان من‌عرض کنید که اورا برای کنیزی آقای
اقامیرزا احمد فرستادم استدعا دارم دست ردبرسینهٔ من نگذارید بار
خدمت حضرت رسیدم و گفتار ایشانرا بعرض رسانیدم فرمودند که او
و میرزا احمد در پیش من‌یکسانند هردو فرزند من هستند خداراضی
نیست که شما در این‌باب اینقدر مبالغه‌و اصرار نمائید باز مراجعت
کردم فرمایشات حضرترا رسانیدم چیزی نفرموده سکوت کردند حال
از صاحبان ذوق سلیم و دارندگان عقل مستقیم و مردمان باهوش و
بصیرت از روی انصاف سئوال مینمایم بانکسیکه شما را خلعت وجود
پوشانیده از این قضایائی که الی کنون ذکرشدچه میفهمید گویا ازسه
حال بیرون نباشد اولایا باید جناب ایشان‌بحضرت نقطه ایمان‌نیاورده
محض هوای‌نفس چون اشخاص صیکه علی‌العمیا داخل‌فرامیس شدند که‌تماشا
کنند به‌بینند چه‌خبر است از روی صورت ظاهر داخل این امرشده‌از
بدایت کار خیال کوبیدن جادهٔ‌تزویر داشته شاید مغلطه و های هوئی

بشود ایشان بنوائی فایز و نائل گردند یا بایداز این حرکات و اقوال
که ذکر شد اول ایمان آورده باشند بعد بواسطه حب جاه و یا کلمات
متشابهه حضرت اعلی ویا معاشرت بابعضی طبیعیین و دهریین نکول در
دین خود کرده بعبارة اخری مرتد شده باشند و یا باید نعوذبالله اصلا
کلیة این ظهوراترا دروغ و پیغمبران را بی اصل و خدای رالغو دین
و ایمان را کذب معجزات و آیاترا بی حقیقت و ادعاهارا همه باطل فهمیده
ریاضات ومجاهدات را زحمت بخوددادن مکاشفات و معاینات راتهمت
برخود نهادن دانسته باشد کما اینکه علمای با بصیرت شیعی در حق
خلفای جور از این سخنها گفته و نوشته‌اند که افعال و اقوال آنها با
هم منافی گفتار و کردارشان با هم مباین بوده که اگر برهر ذیشعوری
عرضه بدارند میداند که آنها یا بدین جاهلیت باقی بوده ولی برحسب
صورت ایمان آورده و یا آنکه در اول ایمان آوردند بذل مال و
ترك جان کردند وقتیکه پای وصایت وخلافت در میان آمد بواسطه حب
ریاست صوری و باقتضای خباثت فطری جبلی بتحریك عایشه وحفصه تخم عداوت
کاشتند دست ازدین و آئین که ایمان بخداورسول بود برداشتندازجیش اسامه
تخلف نموده ان الرجل قد یهجر گفتند بقهر و غلبه بدون اذن و اجازه برای بیعت
گرفتن بخانه‌اش ریختند درخانه را سوخته و پهلوی دخترش را شکستند
کردند آنچه کردند حال ای مردمان منصف انصاف بدهید آن شیخین بااین شیخ
چه تفاوتی دارند و کدام یك اطغی واشقی هستندیا درعالم هیچ چیزی نیست و
همه گفته‌ها حرف مفت است و یا اگر هست او نیست وامررا برعبادالله
بمصداق الملك عقیم مشتبه کرده است چه قدر شبیه است افعال واقوال
قبل و بعد ایشان بگفته آن شخص روضه‌خوان اصفهانی که در اثنای

روضه گفت حر ملعون خبیث آمد راه را برحضرت گرفت شخصی در زیر منبر گفت آقا حر داخل شهدای کربلا و شهید راه خدااست چرااو را ملعون و خبیث میگوئید در جواب گفت ای ملعون من آن حر قبل از شهادت را میگویم فی الواقع اگر حضرت نقطه همان شخص منتظر موعود و از جانب خدا آمده لسانش لسان فطرت ناطق عن الله و ماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی است و کتاب بیان از کتب آسمانی است امرش نافذ وحکمش متبع بوده پس در همه اقوال و احکام او باید متبع و مطیع باشید نه اینکه بعضی را قبول واز بعضی نکول نموده درزمره آنانکه یؤمنون ببعض الکتاب ویکفرون ببعض باشید بالجمله اینکه نوشته بودید

«پس ملاحظه فرما که آفات عالم انسانی را نقاب بسیار و جمال حقیقت را حجبات بیشمار حتی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد چه که ضعیف البصر را نور آفتاب جهانتاب اعظم نقاب است وشعاع ساطع لامع اکبر حجاب»

ای مربای مربی عوالم انفس وافاق وای ثمره وجود حکیم علی الاطلاق ای اول تجلی وجود ای آخر مظهر غیب وشهود این چه عبارات است که مینگارید شهدالله وکفی به شهیدا که من از اعاده وتکرار آن خجلت زده و شرمسارم واقعاً تحریرات آن نور چشم و تلفیق بعضی عبارات چون سؤال آن شخص عامی است که از مرد عالمی پرسیده بود که خسن وخسین هر سه دختران مغاویه علیه السلام اند یا نه شخص عالم در جواب فروماند گفت من خسن و خسین تورا اصلاح کنم یا هر سه دختران مغاویه علیه السلام تورابهم وفق دهم مهجوره هم نمیداند

در جواب این عبارات منزله از سماء هویت چه نویسد بینکم بین الله خود انصاف دهید که آفات عالم انسانی را نقاب بسیاریعنی چه این عبارات را برهر که عرضهٔ بدارند چه‌میگوید وقائل آن جزاعتراف بغلط‌نویسی خودکند بکدام زبان میتواند طریقهٔ معذرت جوید بلی چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندرطعنهٔ نیکان برد بالجمله اینکه نوشته بودید «حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد» یعنی چه ای پسرعرفان الی کنون ندانسته اید که نور زایش وجود است و حجاب نمایش عدم الله نور السموات والارض و جمیع حجبات و کثرات و عوایق از ابنای جهل اند که راجع بمرکز اصلیه وشجره خبیثه کشجرة خبیثة اجتثت فوق الارض مالها من قرار و تمام نورانیات و مجردات از احفاد و نتایج عقلند که راجع باصل شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء درهرجائیکه جمال نور شعله افروخت آنچه وجود اعتباری که رایت ضلال باشد سراپا بسوخت گویا حدیث کمیل ابن زیاد و سؤال ازحقیقت تاکنون بنظر آن نور چشم نرسیده که حضرت نقطه ولایت در مرتبه خامس میفرماید نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز جمال نور برای هدایت است نه غوایت و طلعت ظهور بجهت ارتقای بمدارج علیین است نه انتقال بمناهج سجین ازسبك وسوق عبارت چنین فهمیده میشود که آن نور چشم در مقام تحصیل قواعد و قوانین عرفان قدیم که ابوی بزرگوار در آن مهارتی داشتند برنیامده‌اید با وصف این خدای دانا گواه وقادر توانا اگاه‌است که اهل ایمان و متدینین بدین بیانرا خیال جزاتحاد وسیر درعالم ودادنیست در پیش غیر زبان قدح وذم نمیگشایند

وچنین الواح که مایهٔ افتضاح است بعمر و زید نمینمایند اینکه نوشته بودید «چنانچه ملاحظه میفرمائی که انوار شمس حقیقت شرق وغرب را احاطه نموده و صیت بزرگواریش گوشزد اهل خاور و باختر گشته در جمیع مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است و کمالات وعظمتش چون آفتاب روشن»

الله اکبر که خود در عبارت حجاب از روی شاهد نور برداشتی و خال منقصت برچهرهٔ او گذاشتی ولی بر هر ذیشعور این مطلب مشهود و مبرهن است ومعلوم ومسلم از آنزمانی که اسرافیل امر صور ظهور دمید و از آنوقتیکه از سماء مشیت قطرات نور بارید هیمنه صیت آئینش زلزله در بنیان کل عوالم غیب وشهود انداخت طنطنه بروز سلطنتش رایت غلبه در بروج مشیده هر شهر ودیار افراخت اگر بخواهم اسامی هریك از سفرای الهیرا که درنزد هریك از اولی السلطنه و علمای روی زمین کسیل فرمودند بشمارم شاید بعضی از خاطرم محو شده باشد و این مطلب بر جمیع مؤمنین اول طبقه اهل بیان پوشیده نیست ولی مطلبیکه مشهور آفاق و مشهود اصحاب وفاق ونفاق گردید قضایای واقعه در عراق عرب بود که از شرارت وجهالت آن غولان آدم کش و آن خونخواران انسان کش قاطبه اهالی آن مرز وبوم و کلیه ولات دولت روم بتنك آمده خواستند آن ننك را از اسلام محو نمایند و آن نقطه فتنه و فساد را از دفتر مسالمت نفی فرمایند که اهالی آن بوم وبر ازمجاور ومسافر از عرب وعجم چندی در آن سرزمین مرفه الحال باشند این بود که باتفاق دولتین آن ریشه فساد و فتنه را از آن زمین کنده و بجانب اسلامبول راندند غیر از این مطلبی که ذکر شد دیگر در کدام وقت مجلسی

آراستند وایشان‌را برای‌محاوره و مناظره ملتی در آن‌انجمن خواستند درچه روز برای‌اقامهٔ دین بیان قیام‌کردند و درکدام زمان بجهة‌انتشار امر الهی جدا اقدام نمودند در چه مورد اجرای کلمه توحید کردند و درکدام موقع امر الهی را بر هوای نفس خود رجحان دادند اگراظهار کمالات وعظمت در قهوه‌خانه بغداد نشستن وشرب دخانات کردن‌است پس اغلب اهالی بغداد دارای عظمت وجلال اند و صاحب فضل و کمال گویا ورود میرزاملکم‌خان را در آن ملك ازخاطر محو کرده‌اید که‌پس از ملاقات وطی مقالات و اظهار بعضی شعبده و نیرنجات متحیر ومات مانده بخیالش آمد که نیرنجات این‌مشعبد مؤید صورت گرفتن‌خیالات او است خدمت حضرت ثمره رسیده وبعرض رسانید آنچه دیده‌بود‌بعد عرض کرد که‌ورود و وفود این مرد برما بزرك‌دریچه‌است برای ورود خاص و عام واعظم نتیجه‌ایست بجهة قبول قاطبه انام مصلحت این‌است که اورا از خود نرانیم و بلطایف‌الحیل بسوی‌خود خوانیم بیچاره‌غافل از آنکه ملکم را چون خودش نیز داعیه ریاست عامه بسروخیال سلطنت تامه‌در خاطر است حضرت چون دانستند که در بروز نیرنجات ملکم مات وفانی شده و منکر آیات سبحانی گردیده است فرمودند مرا در این مطلب فکر وتأملی لازم است روز دیگر که چند ساعتی از روز گذشت‌دیدند که جوابی نرسیده و میوه مرامی‌از شجره‌خیالش نچیده عریضه دراین باب عرض کردند جوابیکه از حضرت ثمره رسید مضمونش‌قریب باین عبارات بود که‌تو آیات‌الهیراچون‌شعبده ونیرنجات ملکم شمرده‌و سراپای وجود خودرا بشراشرهٔ در قبضه اقتدار واختیار او سپرده غافل از اینکه

سحر با معجزه پهلو نزند دل خوشدار

سامری کیست که دست ازید وبیضا ببرد

اگرشما را اعتقاد که اجرای خیال موکول بسعی و تدبیر خود است مرا اعتماد بصورت گرفتن امال موقوف بخواست وتقدیر خدا است انی لااملك لنفسی ضراولانفعا ولاموتا ولاحیوة ولانشورا تاخدای نخواهد باد بهاری روی شاهدگل را غـازه نکند وابر آذاری خلعت خادمان چمن راتازه ننماید تاموسای اراده زبان افاده نگشاید ابداً احدی عائده نبرد تا عیسای امر رب انزل علینا مائدة من السماء نسراید کسی مائده نخورد البته ازاین خیال واهی بپرهیز و بذیل اراده ازلی بیاویز و هو علی کل شئی قدیر بعداز ملاحظه این جواب چون بر وفق خیالات ایشان نبود تامدتی اظهار رنجش و گله ازحضرت ثمره مینمودند که بعدازمدتی که چنین اسبابی از غیب مهیا شده حضرت همراهی ندارند. اینکه نوشته بودید.

«باید اهل آن اقلیم باقلب سلیم و خلق عظیم درفرح مبین مبعوث شوند وسکان آن سامان باکمال روح وریحان وسرور و حبور بی پایان درجهان یزدان محشور گردند وکف زنان وپای کوبان نعرهٔ یابشری بفلك اثیر رسانند که الحمدلله از منبت سدره مبارکه اند وازمغرس دوحهٔ رحمانیه ازمطلع بدرمنیرندوازمشرق نیرفلك اثیر ولی صد هزار حسرت که از این موهبت بیخبرند و درزاویهٔ غفلت مستقر.»

اگربخواهد تمام عباراتی که نگاشته اید هریك را بنویسد وبعد جواب آنرا درضمن آن عبارت بنگارد مطول ومبسوط خواهد شداولا

باید قلم حك و اصلاح بردارم خط نسخ برسر آنصفحه گذارم زیراکه چون قصایدحکیم ریاضی یزدی مفردات آن صحیح‌است ولی برمرکبات آن معنی مترتب نمیشودالابرمل واسطرلاب وتاویل وتوجیه خوب‌است آن نورچشم باین عبارات مراجعه نماید به‌بینند سکان آن سامان با کمال روح و ریحان وسرور و حبوربی پایان در جهان یزدان محشور کردند چه‌معنی دارد خدای متعال شاهد حال و گواه مقال است که در تحریر این عبارات خجالت میکشم نمیدانم آن احمقهائی که‌چنین‌عبارتها رامی‌بینند ومیخوانند وتمجیدمینمایند مگرحس انسانی ندارندافسوس میخورم که چرا باید اینانرا درزمرهٔ بنی‌نوع انسان‌دانند ونمره آدمیان خوانند .

چشم باز وگوش باز واین عمی حیرتم از چشم بندی خدا

ختم‌الله‌علی‌قلوبهم‌وعلی‌سمعهم‌وعلی‌ابصارهم‌غشاوة‌ولهم‌عذاب‌الیم‌اینکه‌نوشته بودید «الحمدلله‌ازمنیت‌سدره‌مبارکه‌اند وازمغرس‌دوحهٔ‌رحمانیه از مطلع بدر منیرند واز مشرق نیر فلك اثیر ولی صد هزار حسرت که ازاین موهبت بی‌خبرندالی آخر»

اولاماازعدم‌فصاحت وسلاست وربط عبارات صرف نظرمیکنیم وار ارباب دانش و هوش مستدعیم که این عبارات را بمیزان صحت و اعتدال‌سنجیده‌اگردراوغشی‌وعیبی نیست‌برمن طعن‌سهل‌است لعن‌نمایند

ثانیاًپس ازغمض‌بصروصرف‌نظرازظاهرعبارات‌از آن نورچشم سئوال مینمایم که آیا شما ازموهبهٔ خفیه الهیه بی‌خبریدیامن ؟شما کتمان‌حق کرده‌اید یامن؟ شماهوای نفس را بر رضای خدا ترجیح داده ایدیامن؟ شما دعوی انا ربکم الاعلی کرده اید یا من ؟ شما سبب قتل و

هلاکت نفوس مقدسه که هریك ازارکان دین واسطوانهٔ آئین بودند شدید یامن؟ شما محرك ومؤید ابالیس فتنه وفساد بوده اید یامن؟ شما بحضرت ذکر نسبت جهل داده ایدیامن؟ شما بنقطه بیان کافر شده اید یامن؟ شما بوصی منصوص او جاحد ومنکر شده اید یامن؟ شما اغوای جهله وفسقه در قدح و شتم حضرت ثمره کرده ایدیا من؟ شما نصوصیکه اقلاً پانصد توقیع که نص قاطع بروصایت وخلافت آنحضرت در دست است بغیراز آنکه از ولایات جمع کرده واز مردم گرفته انکار کرده ایدیامن؟ ازجمله نصوصیکه لازم دانست برخی از آنرا دراین ورقه مرقوم دارد که صاحبان بصیرت ملاحظه نمایند واز خود رأئی بسوی حق گرایند.

توقیعی که ازنقطه اولی بحضرت ثمره صادر شده اللّٰه اکبر تکبیرا کبیرا هذا کتاب من عنداللّٰه المهیمن القیوم الی اللّٰه المهیمن القیوم قل کل من اللّٰه مبدؤن قل کل الی اللّٰه یعو دون هذا کتاب من علی قبل نبیل ذکراللّٰه للعالمین الی من یعدل اسمه اسم الوحید ذکراللّٰه للعالمین قل کل من نقطة البیان لیبدؤن ان یااسم الوحید فاحفظ مانزل فی البیان واء مربه فانك لصراط حق عظیم همچنین در توقیع جناب ملا عبدالکریم قزوینی میفرماید اللّٰه اکبر تکبیرا کبیرا ان یاکریم قدوهبناك واحدا من حق واحد الاول لتحفظن کل مانزل من عنداللّٰه ولتبلغن الی اسم الوحید ولتسئلن عمن یکتب ایات اللّٰه ما انتم مراد اللّٰه لاتعلمون ایضاً بجناب خال مرقوم شده اننی انا اللّٰه لااله الاانا کنت من اول الذی لااول له حیاباقیا اننی انا اللّٰه لااله الا انالاکونن الی آخر الذی لا آخرله حیاباقیا وان الدین قدبدء من عددالبر ولینزلن علی اسم الوحید انتم من هنالك تسئلون وان وحیدالاکبر رجع علی الواحد الثانی انتم ایاه تحبون ایضاً در توقیعی دیگر میفرماید قداصطفی اللّٰه

سبحانه‌فی ذلك الظهورمر آتا ممتنعة وبلورية مرتفعة تعاكست فيهاشمس الحقيقةوتجلت لديها نقطة الالهية و تحاكت فيها كينونية الازلية وان ذلك من فضل‌الله ورحمته وجودالله و كرامته وعطاءالله وموهبته واحسان‌الله و منته وجوايزالله وبدايعه تادرجائیکه میفرمایدوان مماقدشاءالله سبحانه فی ذلك الظهور ارتفاع شجرة البيان من‌اصلهاو فرعها واغصانها واثمارها واوراقها فیالها ثم لهامن تلك‌الثمرة البديعة و ياحبذا طرزا ثم‌حبذاطرز من تلك‌الورقةاللطيفة وياطوبى ثم‌طوبى من ذلك الغصن‌الممتنع ويافخراثم فخر الذلك‌الشجر المرتفع‌حيث‌يستحكين‌عن‌الله باوليته‌و آخريته‌وظاهريته و باطنيته ويستدلن على‌الله بكينونيته وذاتيته و نفسانيته‌وانيته‌وستعكس من تلك‌المرات مرات ثم‌من تلك‌المرات مرات ثم‌من تلك‌المرات مرات ثم‌من تلك‌المرات مرات ولواذ كرالی آخرالذی لا آخرله لـم يفرغ حب فؤادی عن‌تلك‌التعاكسات المتلالئحات والتجليات‌المتصاعدات ولـكن‌الـی حينئذ بفطرةمحضه غيرتلك المرآت ماظهرت و سيظهرالله اذاشاءانه كان علی كلشئی قديرا تابجائیکه‌میفرماید واشهدبان‌الله سبحانه قدارادفی ذلك الاسم ذكر حرف‌الخامس وارتفاع‌مقعده الی آخر .

اگر انصاف دهی میدانیکه مقصود از حرف خامس فرقان رتبه حسینی است که باسم نور تعبیرشده چنانکه در دلائل سبعه میفرماید نورمشرق ازصبح ازل‌را خواهی‌دید اگر توخود هارب نشوی ومضطرب نکردی نظر کن‌در دعای سحراز حضرت باقر(٤)که اول آن این است اللهم‌انی اسئلك من بهائك‌بابهاه‌و كل بهائك بهی اللهم انی‌اسئلك‌ببهائك كله‌كه این فقره‌اشاره است برسول‌الله صلی‌الله علیه‌واله و درثانی‌درمقام امیرالمؤمنین تاآنکه درمرتبه خامس که میرسی ذکرنور میکندکه آن

مقام سیدالشهداء (ع) است زیرا که نورمقامی است مثل مصباح که خودرا میسوزاند ازبرای استضائه دیگران زیراکه درنور هیچ جهت انیت باقی نمیماند چنانچه اگر زنده هستی خواهی دید انوار این ظهور راکه خود بنفسه از انیت نفس خود میگذرد از برای اقامهٔ توحید خداوند واوامر ونواهی آن انتهی کلامه عزوجل

اسامئی که ازبرای حضرت ثمره درموارد عدیده ازسمای عزومجد الهی نازل شده ودر توقیعات وایات والواح نقطه اولی بـآن اسامی ذکر شده‌اند ازاین قرار است .

اسم هو واسم بهاج واسم مغنی واسم علی اسم متین اسم باب اسم خلیق اسم مستکبر اسم متکبر اسم ثمره ازلیه اسم ازل اسم عزیز اسم مرات الله اسم علی اسم سلطان اسم وحید اسم آخر اسم حجة واسم النور .

واسامی دیگر که درالواح عز ثبت وضبط است و تمام در خاطر این مهجوره ضبط نیست مقصود از اسم نور که رتبه حسینی است و آن مخصوص آنحضرت است اگر دیگری این دعویرا نماید بدیهی است که درنزد عقلاوارباب تتبع و اطلاع عاطل وباطل است ازکسی هم شنیده نشده است الا از حسین میلانی تبریزی واز جانب والد ماجد آن نور چشم که این ادعا راکرد بدون برهان و دلیل فقط برهانیکه درطبق ادعای خود داشت دوچیز بود یکی مسمی بودن باسم حسینعلی و حال آنکه نص صریح بیان است که حضرت نقطه اولی میفرمایند در این کور قاتل سیدالشهداء (ع) درظاهر مسمی بود باسم آنحضرت (گویامقصود حسینخان صاحب اختیار حاکم فارس باشد) دیگری فرستادن دستمال خون آلود برای امةالله وتعزیه ننه‌من غریبم درآوردن بود دیگر کسی ندانست آن

خون که بود واز برای چه بود کدام تیر سه‌شعبه برایشان رسیده وبکدام عضو از اعضای ایشان زخم وارد آمده خیلی تعجب دارم که شخص مدت شصت هفتاد سال تجربه‌ها کند و اطلاعات حاصل نماید وهمیشه عمرش صرف مصاحبت عرفاء وحکماء ودراویش باشد ادعائی کند که نداند در آن ادعا چه برهانی اقامه نماید آن ادعا را بجائی نرسانیده دعوی من یظهری نماید یا سبحان‌الله ازعقول ناقصه این اشباح الرجال که امتیازی فیما بین ذباب وعقاب ندهند و فرقی در ثواب و عقاب نگذارند اولئك کالانعام‌بلهم اضل‌سبیلا بالجمله از توقیعات که‌مدل‌بر وصایت حضرت ثمره است وبرای خود حضرت ثمره‌شرف صدور یافته این توقیع مبارك‌است بسم‌الله‌الاعزل‌الاعزل‌اننی انالله لااله‌الا اناالوحادالوحید اننی اناالله‌لااله‌الا اناالاحادالاحید اننی اناالله لااله الا اناالصمادالصمید اننی اناالله لااله‌الا اناالفراد الفرید ـ الی ان‌قال هذا کتاب من عندالله المهیمن‌القیوم الی‌الله العزیزالمحبوب شهدالله انه‌لااله الاهوله الخلق و الامر من قبل‌ومن بعد یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هوحی لایموت فی قبضته ملکوت کلشئی یخلق مایشآء بامره انه کان علی کلشئی قدیرا .

ان یا اسم‌الازل فاشهدعلی‌انه‌لااله‌الا اناالعزیزالمحبوب‌ثم‌اشهدعلی انه لااله الاانت المهیمن القیوم قد خلق الله کل ماخلق من اول الذی لااول‌له‌وکل‌مایخلق‌الی آخر الذی لااخرله بمظهر نفسه هذاامرالله لماخلق ویخلق یحکم‌الله مظهر نفسه من عنده فی‌کلشئی کیف یشآء بامره انه هو العلام الحکیم‌اذا انقطع عن ذلك‌العرش تتلو من ایات ربك‌مایلقی‌الله‌علی فوءادك ذکرا من عنده انه‌هوالمهیمن القیوم واتل عن نفسی فی کل‌لیل ونهار ثم‌عباد الله المؤمنین اننی اناالله لااله الا اناالعلام المتقدروان شئت

اننی اناالله لااله الا اناالسلطان الممتنع واز جمله توقیعات توقیعی است که بابوی بزرگوار شما درتوصیهٔ حضرت ثمره نازل شده

الله‌اظهر۲۳۸ شهدالله انه‌لااله‌الاهوله‌الملك والملكوت‌ثم‌العز والجبروت ثم القدرة و الیاقوت ثم القوة و اللاهوت ثم السلطنة والناسوت یحیی و یمیت ثم‌یمیت ویحیی وانه هوحی لایموت و ملك لایزول و عدل لایجور وسلطان لایحول و فرد لایفوت عن قبضته من شیئی لا فی السموات ولا فی الارض و لا ما بینهما یخلق مایشآء بامره انه کان علی کلشئی قدیرا و الحمدلله علی مااشرق کما هو اهله و مستحقه .

ازعنصر ابهی سمی یحیی‌الواح مسطوره که از جوهر وله‌وسازج انجذاب متجلی گشته مشاهده شد الشکر لمجلیه جل وعز کمال ترافب در روح وارتواح آن منظور داشته که ازیاح مشرقهٔ برفؤاد آن ساکن نگردد واسباب شوق درخط واملاء برنهج کمال ازبرای اوفراهم آورده که مطلق مشاهده حزنی نه سرا ونه جهرانتماید و کمال حفظ آن و آثار مخزونه آن داشته تا وقت خود واللهمع‌الصابرین

این صورت همان توقیعی است که پس ازفرستادن حضرت‌ثمره آیاتی که از لسان فطرت ایشان نازل شده بقلعه چهریق صادر شده حضرت اعلی بشکرانهٔ آن موهبت عظمی سیصدوشصت ویك لوح‌مرقوم داشته برای‌حروف حی‌وشهدای بیان‌اهداء فرموده‌و در تمام‌آنهابشارت بظهور ثمره ازلیه ونزول آیات برسبیل فطرت از لسان آنحضرت‌اشاره فرموده و بتوفیق الهی بعضی ازآنها در مواقع خود نگاشته خواهدشد از جملهٔ آنها همین‌توقیعی بودکه در توصیهٔ آنحضرت برای جناب‌ابوی مرقوم فرموده بودند که بتحریر آمد

والحق والانصاف ایشانهم در کمال سعی وجهد در امتثال امر حضرت اعلی اقدام نموده تمام وصایای ایشانرا بعمل آوردند

سالها آنحضرترا درحبس محترم نگاه داشته تا وقتیکه بمعاونت جنود جور و فساد کارش نضجی گرفته و از بذل مال میرزا موسی پسر حاجی میرزا هادی جواهری مرامش قوامی یافته جهراً لوای مخالفت افراشته وبذر فتنه و فساد وشقاق ونفاق در اراضی نفوس عالی و دانی کاشته تا آنقدریکه دستش میرسید از قوه بفعل آورده از قدح وذم وشتم وطعن ولعن وتهمت و افتراهای گونا گون وقطع نان و آب ومنع آمدوشد اصحاب بجا آورد ودر نهایت درجه شدتی که برای محبوسین معمول است ایشان در حق حضرت ثمره بمنصه ظهور رسانیدندو سیعلموا الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ولی خداوند علی اعلی از هرجهت وجود مبارك ایشانرا حفظ فرمود- یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره المشرکون

مجملا ایشانرا بگمان اینکه محض ادعای من یظهری بمقصود خود نائل شوند غافل از آنکه گفته‌اند نه هر مدعی صادق است ونه هر مجنونی عاشق ونه هرچوبی عصا است و نه هرشبانی موسی نه هرناقلی سحبان است ونه هر صحیفه فرقان نه هردستی یدالله است و نه هرامئی رسول الله نه هر کجی هلال است ونه هر لالی بلال

هزار نکتهٔ باریکتر زمو اینجااست

هیچ عاقلی دانا و هیچ شاعری توانا اینگونه ادعای بدون برهانرا بچیزی نخرد وبه پشیزی نبرد زیرا که همیشه در کره ارض مردمان با دانش وبینش و دانشمندان متبحر ومتتبع بوده‌اند فصحائیکه از سلاست بیان سلسله

در پای آب روان نهند و در طلاقت لسان داد انا افصح العرب والعجم دهند هیچ وقت بچنین دعاوی اعتنائی ندارند وباین گفتارهاوقع ووقری نگذارند

عرض خود میبری وزحمت ما میداری

اینکه فرموده‌اند آیات حجت است صحیح است بشرطیکه ازروی فطرت باشد و مقرون بتحدی نه اینکه هرسجع وقافیه سازی و هرعبارت پردازی ادعای واهی نماید خلق ناگزیر از اطاعت او باشند چنانکه حضرت امام حسن عسکری در تفسیر آیهٔ فاتوا بسورة من مثله میفرمایند ای مثل محمد بواسطه امی بودن آن حضرت است

صدهزاران دفتر اشعار بود　　　پیش حرف امیئیش عار بود

کسیکه از بدایت عمراز صرف و نحوومعانی بیان آگاه و از دواوین شعرای عرب وعجم با اطلاع از کتب تواریخ وسیر با بهره و ازمطالب حکماء وعرفاء مستحضر شب و روز با عرفاء و دراویش محشور و در نظم ونثرنویسی معروف و مشهور بعد از اعلای کلمات بدیعه و اعلان نفحات قدسیه مصاحبت ومؤانست تمام اوقات با بزرگان دین که هر یك در محاورهٔ علمی با یك دنیا برابر بودند داشته چنین کسی بعد از چهارده سال ممارست درکتاب بیان و کلمات حضرت اعلی و توقیعات مبارکه بیاید ادعای زبان فطرت نماید احمق آن شخصی است که باین دعوی گوش دهدعلاوه براینکه این لسان لسان فطرت نیست وعلاوه بر دلایل عقلیه متقنه و براهین واضحه محکمه برطرح وطرد و بطلان وفساد این ادعاتوقیعات متواتره و آیات متکاثره تصریحا و تلویحا برطرد و رد این دعوی و مدعی از حضرت اعلی اروا حنافداه در دست است بغیراز

آن الواحیکه بغدر بچنك آورده و پامال کرده‌اند از آنجمله توقیعی است بذات حروف السبع ـ ان یا اولی البیان فلتمسکن بدین الله ولتصدقن کل ما نزل فی البیان ولتنصرن اسم الازل الوحید ولتمسکن بحبه فانکم انتم به لتنجون لا اله الا الله وان علیا قبل نبیل نفس الله وان اسم الازل الوحید ذات الله ایضا در توقیع جناب خال نوشته شده وان الدین قد بدء من عدد البر ولینزلن علی اسم الوحید انتم من هنالك تسئلون ایضا بجناب ملاحسین خراسانی مرقوم شده ولتصدقون من بدعوکم الی الله ربکم و ان لم تنصروه وتبهجوه ابدا ابدا ایاه لا تحزنون و انا جعلنا لکم فی البیان شمسا مضیئا تدلن علی شمس الازل ایضا باسم کریم وساوهبناك حق ماقدر بواحد من واحد الاول مراتا استحفظت کتاب الله واظهرت ثمرة الرضوان فی الرضوان ایضا بجناب خال مرقوم شده واشهد بان الامر فی الدین یوصل الی الله و کل به مؤمنون وقد خلق الله مراتا النفسه و انطقها بآیات بینات انتم من عندنا تستنبؤن ایضا بجناب وحید اکبر مرقوم شده ان یا وحید فلاوصینك بالوحید بان هذا مایرفع به دین الله فی کتاب عظیم وسیظهر الله فی ذریتك ان تقضی ماتاعن البیان مایورثن الملك و لیظهرن امر الله علی العالمین ـ ایضا فی صلوة الهیاکل فاحفظ اللهم ثمرة التی قد اظهرتها فی البیان وارجع الی ادلائك فیه بما تحب وترضی علی منهاج امرك وارتفاع ذکرك کیف شئت و انی شئت ولتربین اللهم شجرة البیان الی یوم من یظهره الله و لتظهرن اللهم فی راس کل ست وستین سنة هیکلا من هیاکل الواحد لیرفعون منا ـ هجك فی البیان و یاخذون ماقد قدرت من مطالعك فی البیان الی یوم یشرقن سمائك وارضك و ما بینهما بظهور من یظهره الله و در توقیع دیگر میفرماید ان الازل یحفظ نفسه ولولم یؤمن به احد من العالمین ایضا بحضرت

ثمره بخطه الابهی واحفظ نفسك ثم احفظ نفسك ثم ما نزل فی البیان ثم ما نزل من عندك فان هذا یبقی الی یوم القیمة وینتفع به کل المؤمنین ایضا ما نزل الی المرات بخطه الابهی الی ان قال قل اللهم انك انت، خلاق السموات والا- رض وما بینهما قد خلقتنی و کلشئی ورزقتنی و کل شئی وامتنی و کل شئی و احییتنی و کل شئی و بعثتنی و کل شئی وجعلتنی مرات نفسك و بلورة ذاتك ومغرب قدوسیتك و مشرق قیومیتك للعالمین قل کل من عندالله و کل الیه لیرجعون قل انا کل بالله وایاته مؤمنون قل انا کل بالله ثم بکلماته موقنون قل انا کل لله عابدون ایضا در احسن القصص نازلشده یا اهل الارض فاتبعوا هذا النور الذی انزله الله معی بالحق الاکبر وما حلل لکم الا الطیبات و ماحرم علیکم الا الخبائث باذن الله و هو المکتوب فی کتب السموات والارض لله الملك لا اله الا هو و هو الله کان بکلشئی علیما یا ابن الانصاف در صورتیکه حضرت نقطه جل ذکره امر فرمایند جمیع اهل ارض را که متابعت نمائید ان نوریرا که خدا اورا بامن نازل فرموده است چگونه رواست آن شمس درهیکل من یظهر نهی کند اهل ارض را از متابعت آن نوریکه خودش امر باطاعت او کرده است و آن نوررا خطاب سامری نماید بالجمله در بین عوام معروف است که دروغگو حافظه ندارد چرا بایدفراموش نمایند آن عباراتیرا که خود ایشان یعنی والدماجدان نور چشم با نهایت خضوع و عبودیت نوشته اند و در خطبه صلوات بعد از شهادت نوشته و ان طلعة النور سلطان الظهور فی الاحدیات والصمدیات و در آخر خطبة مذکوره بیکی از شهدای منصوبه از جانب حضرت ثمره نوشته اند قل یا اهل الملاء ان تریدون ان تلاقوا طلعة الله فانظروا الی طلعة النور وان ذلك موهبة لکم ان کنتم مؤمنین تا آنجائیکه مرقوم داشته

هنيئاً لك يا حبيب بما شربت رحيق المختوم من يد سلطان حق مكين هو الذی اصطفاك من بين الناس وجعلك شهيدا للعالمين و ان ذلك لرحمة من لدنه عليك وعلی عباده المخلصين ثم اعمل كل ما وصيك به ولا تكونن من الخائفين وانه لهو المقتدر علی ما يشاء و انه سلطان حق عظيم

وصاك الله فی كتاب القبل

تا آنجا كه نوشته اند ثم اشهد بان كل الكلمات يرجع الی كلمة النور و انا كل به راجعون و من قال غير هذا فعليه لعنة الله و انا بريئی منه و ما انا من المشركين وانی مع تلك الكلمات لمعدوم عند حرف من كتاب الله العزيز الحكيم وكيف ينبغی لاحد ان يدعی الامر لا فو ربك الا القوم المفسدين والسلام عليك و علی من معك فی صراط عزيز حميد الحال از روی انصاف ملاحظه كن كسيكه اين گونه عبارات را بنويسد و باين طريق اظهار عبوديت كند و آنكسی را كه غير اين بداند و بگويد لعنت نمايد شايسته است باب غوايت و اضلال بگشايد و عباد الله را بخود دعوت نمايد عبارتيكه حرف نفی فرقان گفته لولا علی لهلك عمر آيا با اين عبارات كدام يك فزونی دارد برای كدام يك از اين دو ميتوان محمل قرار داد اين دو بزرگوار با هم چه تفاوتی دارند ـ اعجب از اين گفتار رقعه ايست بجناب حاجی سيد محمد شهيد نوشته اند و آن رقعه اين است ـ فدای وجود مبارك سركار ان عبدكم الذی فی ظلكم يناديك بلسان النمليين ويرجو من بدايع فضلك لانك انيس المكروبين ويقول نعماً لك بما شربت عن كاس المقربين و علی الذين كانوا معك عباد المقدسين كسيكه در حق يكی از شهدای حضرت ثمره چنين خاضع باشد بديهی است كه چه قدر در حق خود حضرت اظهار عبوديت ميكرده ايضا سواد نوشته ايست كه ميرزا جواد خراسانی از روی او نوشته حاشيه آن سواد

جناب ابـوی فقراتی بخط خود نگاشته اند و الان مـوجود است محض
استحضار اهل انصاف و دانش بعضی از آنرا مینگارد هوالعلی الاعلی
جوهر تسبیح وسازج تقدیس سلطان بدیع منیع قیومیراسزاست کـه‌از
رشحات طفحات ابحر عنایات و مکرمت خود هویات موجودات و
کینونیات ممکناترا ازذلت عدم و نیستی برعرش عزت و هستی‌جالس
فرمود باسرافیل قدرت وسلطنت نفخه حیاترا براجسادجواهرمجردات
و سوازج مشهودات دمید و مرا یای لطایف معلومات امکانرا از بدایع
لمعان انوار رحمت‌بالغه خودمنورنمود ونفایس‌طرائزمجردات‌اکوان را
از افق جمال‌مستشرق‌و هویـدا ساخته تـاجمیع ذرات مخلوقـات از
افق سموات عالیات الـی ارض مربوبات شهادت دهند بـراینکه او
است سلطان وجود در اعـراش ممکنات و او است ملیك مقصود در
هویات معلومات - تاآنجاکه‌نوشته‌اند و بعد طمطام رافت کبری‌بجوش
آمد وقمقام عنایت عظمی در خروش ابحرفضل‌بتلاطم آمد و انهرجود
بطماطم تا اینکه قمیص جلال را از طلعت جمال برداشت فورا مرآت
قدسیه ازلیه و بلوریه صمدیه نوریه و جوهر وجود و مجردشهود عَلَم
هستی برافراخت وغطاء نورربانی از طلعت‌احدانی کشف نمود تااینکه
مبشر باشد از هویه نور ووجهۀظهور ونقطه احدیت در اعراش‌طور که
جمیع من‌فی‌الملك مترصد امرالله‌وطلعةالله باشند تا سراج ازلیه قدسیة
از زجاج افئده عباد مستضئی شود و مصباح نوریۀ صمدیه در پیشگاه
صدور ناس مستنیر گـردد کـه مستحکی شونـد از سلطان عماء و
مستجلی شوند ازملیك سناء قسم بجوهر سنا و بـر نقطه امضاء و عرش
قضاء که جلوس آن نیراعظم‌اعظم است از آنچه در سموات وارضین

است این ناری است که بنفس مبارك در نفس خود موقدشد از غیر آنکه
مس کند اورا ناری بلکه این ظهور شمس عماء بخاطر احدی ازمقربین
ومخلصین ملاءاعلی نگذشته چنانچه نقطهاعلی وطلعهابهی روح من فی اعراش
الظهور فداه درحقشان میفرمایدلن تخبره الاخبار ولن تقدره الافکار ولن یبلغ الی
بساط عزه اعلی جواهر افئدةالموحدون ولا یصل الی ساحةقدسه ابهی مجرد عقول
المقدسین مفخرظهوراتند و مظهرشؤنات من عندالله خالق الارض والسموات
متفردند از اشباه وامثال ومقدسند از اشراك واضلال سبحان الله از این خیالات
مفقوده معدومه و از این بیانات خبیثهٔ مردوده - تا آنجا که مینویسد
جلوس سلطان ازلیرا در این چنین قوت و قـدرت مشهوده مشاهـده
نمائید که این است نتیجه اعظم و لطیفه افخم و دقیقه اقوم تا آنجا که
میفرمایندسعی نمائید که از رضای مبارکشان غافل نشوید وازاو امر و
نواهی ایشان باز نمانید این عبد فانی دانی قسم بخدا کـه خائف و
متزلزلم که چگونه از شرایط عبودیت برآیم و علم خدمت برافرازم
در کل آن بر کل ارض ساجدم طلعت مبارکشان را و بکل لسان سائل
و آملم رحمتشانرا ان اشهدبانی ماخلیت من ارض الاوقدوقعت وجهی
علیهاسجدالله المقتدرالعزیز الحمیدو ماترکت من لسان الاوقدنادیت بها
لله وکان الله علی ما اقول علیم نیستم مگر عبدذلیل در ساحت قدسشان
چشمهای غافلین درخواب است وچشم این بنده از خوف بیدار ومنتظر
رحمت است و جمیع نفوس آرمیده اند و این جسد بر خاك ذلت افتاده
مترصد عنایت است این است که در عرایض بساحت اقدس ایشان عرض
شده سبحانك اللهم یاالهی تری بان کل العیون نائمون علی فراشهم وعیون
البهاء منتظرة لبدایع رحمتك و کل العباد مسترقدون علی بساط عزهم

وطلعة الرجاء علی وجه التراب مشتاقة بطرائز رافتك سبحان‌الله مگر از برای عبد تلقاء ظهور وجودی است که ذکر شود چه‌شان است‌از برای عدم تلقاء مظهر ایات القدم وچه ذکری است از فانی‌در عرش‌باقی و کجااست‌عبدمفقوددرساحت‌سلطان‌وجودوچه‌مقام‌است‌از برای‌مملوك‌نزد مالك یااز برای ذلیل‌نزد عزیز یا از برای، دانی نزد عالی‌بل‌استغفرالله از آنچه‌ذکر شده و میشود کل معدوم‌صرفیم و مفقودبحت ولانملك‌لانفسنا نفعاولاضراولاحیوةولانشوراکل‌درقبضه‌قدرت‌اسیریم ودر نزدغنای بحت فقیرتاآنجاکه‌میفرمایدای اهل بیان‌یك توقع‌ازشمادارم واستدعامینمایم ثم‌اقسمکم‌بالله‌المقتدرالمتعالی المهیمن‌القیوم بان لاتذکرونی لابالحب ولابالودولابالبغض ولابالکره گویارضای خدا هم در این باشد وکفی بالله‌بینی وبینکم بالحق شهیداثم علی‌وکیلا الخ آنچه در حاشیه بخط ایشان نوشته شده است

کتاب‌نور ارسال نشد با اینکه بسیارتاکید و مبالغه شد اهمال نفرمائید بسیار لازم است از برای کل‌اهل‌بیان جناب ملازین‌العابدین صلوات‌الله علیه باید سعی بلیغ در اتمام آن مبذول فرمایند

فورب‌السموات والارض انه لکتاب عزمحبوب و ایات مهیمن قیوم‌ان اکتبوه باحسن‌الخط علی‌کمال ما انتم تستطیعون ان تکتبون ثم اقرؤها بالحب‌ان تحبون الی سموات الجذب تعرجون اوالی عماءات القدس تصعدون والسلام والتکبیر علی عباده‌المخلصون ایضا بجمعی دیگربعد از فقراتی چند نوشته بهرحال این‌ایام رضای ایشان محبوب است و کل در قبضه قدرت اسیرند مفری برای نفسی نیست وامرالله‌را باین سهلی ندانند که هرکس هوسی دراو باشد اظهار نماید حال از

اطراف چندین نفس همین ادعا را نموده اند زود است خواهند دید که شجرهٔ استقلال بسلطان جلال ومليك جمال‌خود لم‌يزل‌ولايزال باقی خواهد بود و کل اینها مفقود بل معدوم کان لم‌یکن شیئامذکوراخواهند گردید اناللهٰ‌وانااليه راجعون‌انتهى فياسبحان‌اللهٰ کمال تعجب‌است از آن بهائم آدمی صورت که خود را دارای علم‌عرفان و ایقان میدانند بعداز دیدن وشنیدن این عبارات چه میگویند وبرچه وجه حمل مینمایند جز اینکه بگویند آقا شکسته نفسی فرموده‌اند چاره و گزیری ندارند چه‌که از این قبیل عبارات و اشارات از تلویح گذشته تصریحادردست است ولی کو گوشیکه استماع نماید واهل انصافیکه اذعان و تصدیق کند

لقداسمعت لوناديت حيا ولكن لاحيات لمن انادى

اینکه نوشته بودید «**خفتگانرابیدارکن و بیهوشانراهوشیار بی‌خردانرا بعقل و دانش دلالت نماو افسردگان را بشعله محبت الله و نور معرفت الله‌یعنی این جام موهبت را اول خود از دست ساقی عنایت بنوش و بنوشان**»

اگرچه از تلفیق کلمات وتعقید عبارات و مراعات سجع و قوافی مطلبی مفهوم و مقصودی معلوم نمیشود جز اینکه جناب ابوی دعوی من یظهری کرده‌اند و عباداللهٰ رابعبودیت خود خوانده اگرچه دراوراق قبل بدلایل عقلیه و نقلیه ونص صریح حضرت نقطه ارواحنا فداه وعبارات خودایشان که بلسان مناجات بحضرت ثمره عرض کرده وشرحی که درجواب جناب ملامحمدجعفر کاشی وشرحی مفصل بجناب آقای میرزا هادی قزوینی که هر دو موجود است در این باب نگاشته

درچنین ادعائی انکار صرف نموده ومدعی این امر را لعنت کرده‌اند با وصف آن انکارهای صریح واضح لایح چنین دعوائی از آن مدعی در نزد عقلا و اهل انصاف قابل استماع نیست زیرا که قبل نوشته‌ام قائل این اقوال اگر این همه عبارات را دروغ گفته وتدلیس کرده چنین شخصی قابل وامین نیست که هادی وراهنمای تمام عباد باشد وخلق را ازحضیض غفلت و جهالت برهاند و باوج مراتب علیه و مقاصد عالیه رساند و بفحوای کلام الهی که در قرآن مجید میفرماید کونوا مع الصادقین بر احدی همراهی ومتابعت او لازم نیست چرا که صادق نیست واگر راست گفته‌اند و از شایبهٔ کذب وفریه عری و بری‌اند وبعداین چنین دعوای بزرگی نموده‌اندچنین دعوائی نیز قابل استماع نیست البته شخص عاقل بیغرض مصدق ومتبع مدعی این دعوی را بحکم عقل سفیه میداند و از حلیهٔ دانش عاری میشمارد با این شرح مبسوطی که نوشته شد فرض میگیریم که شخصی آمده وادعائی کرد وبکلی آن عبارات سب ولعن هم ازاو نیست حال مارا باید محض ادعا از آن شخص مدعی هرچه میگوید قبول نموده بپذیریم ویاباید ازاو مطالبه نمائیم برطبق ادعای خود برهانی اقامه نماید که جمیع من فی الارض از اتیان بمثل اوعاجز شوند اگر محض ادعا بایدتصدیق کرد چنانکه خودایشان وشهدای ایشان گفته‌اند که نفس ادعا حجت است این مهجوره میگوید که قبل از جناب ابوی اشخاصی دیگر نیز آمدند وبلسان فطرت هم نزدیکتر بوده‌اند و چنین ادعائی کردند چون سید اعمی هندی که بعداز ظهور نقطه بیان و نصب حضرت ثمره بروصایت ومرآتیت ایشان ادعای مرآتیت کرد و بعضی غرایب ازقبیل اخبار از مغیبات ازاو بروز نمود ودر حق حضرت ثمره بعضی

تکلمات جسورانه هم میگرد بتبعیت او جمعی بضلالت افتاده بمعرض هلاکت رسیدند وهمچنین حسین میلانی که دعوی رجعت حسینی کردو بعضی ازعبادالله را بدون برهان بنار نیران جهالت مبتلا نمود کذلك سید اعمی دیگر مدعی مرآتیت شد در بروجرد کشته شد پس از آن میرزا اسدالله دیان ابوالشرور که دعوی من یظهری کرد بعضی شبه آیات و مناجات برطبق ادعای خود آورد توقیعی قهر آمیز ازساحت قدس ازلیه بررد وردعاو نازل سیجیئی محمد من الغمام ویضربك بالسیف ایهاالدنی الادنی میرزا محمد مازندرانی باغوای والد بزرگوار در ارض با او را بدون اذن حضرت ثمره بقتل رساید درصورتیکه برای انابه و معذرت آمده بود ومن خودخط اورا درپیش نبیل قزوینی دیدم که عریضهٔ عرض کرده بود باین مضمون من الدنی الادنی الی العلی الاعلی

بندگی هیچ نکردیم و طمع میداریم

که خداوندی از آن سیرت واخلاق اید

از جمله مدعیها میرزا عبدالله متخلص بغوغا که مردی نطاق و مجلس آرا بود که شخص بیانش بنان تحریر و لسان تقریر از دست و زبان عارف وعامی میربود و گفتار سحر آگینش غبار ملالت و کسالت را از آینهٔ خاطر عالی و دانی میزد وداو نیز مبتلا بنتیجهٔ ادعای خود گردید از دو دیده کور وازمعاشرت احباب خود مهجور ومنفور شد.

ازجمله مدعیهای من یظهری حاجی میرزا موسی قمی وملامحمد لال زرندی بوده‌اند وازجمله آنها میرزا هاشم کاشانی بود که وقتی پاره آیات تلفیق نموده خدمت حضرت ثمره فرستاد در جواب او سه میم مرقوم فرمودند و فرستادند بعد از رسیدن جواب دیگران ندانستند

مراد حضرترا ولی خودش گفت مراد این است که مگو و مخوان و منویس وبهمین سبب دست از ادعای خود برداشت پس بنابراین ادعای صرف بدون برهان بحکم عقل حجت نیست جز اینکه برهانی باید اقامه نماید که کل من علی الارض از اتیان بمثل اوعاجز باشند قل هاتو ابرهانکم ان کنتم صادقین؛ واما برهان باید از مجاری عادی نباشد یعنی از روی کسب وتحصیل نباشد بلکه آب حیوانی باشد که از ینبوع فطرت جوشد که اگر قطرهٔ از آن برلب هر گم گشته وادی حیرانی رسد فوراً اورا ازتیه غفلت ونادانی بمدینه علم وایقان رساند هوالذی بعث فی الامیین رسولامنهم یتلو علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة و ان کانوامن قبل لفی ضلال المبین ونفرموده‌اندهوالذی بعث من الدراویش والعرفاء والادباء والصوفیه رسولا منهم انهم بعداز شصت هفتاد سال که باهمه عرفاء و دراویش اوقات صرف نموده و باتمام شعراء و حکماء طبیعی شب وروز محشور بوده قریب بیست سال باعلمای بیان و اهل لسان خاصهٔ بدیع معاشر بوده وآیات بدیعه که از سمای الوهیت نازل شده همه را ضبط ودرلوح خاطر ثبت نموده که هنگام فرصت بعامیان عمیا طینت بنماید وزبان من یظهری گشاید اگر مقصود تلفیق الفاظ و تطبیق عبارات و مراعات سجع وقوافی بزحمت و کلفت باشد مقامات حریری ومقامات بدیعی وطیف الخیال و مقالات حمیدی و احیاالعلوم غزالی ومهجة البیضاء ومحبوب القلوب فاضل اشکوری از همه نزدیکتر اخوان الصفا درفارسی وتاریخ معجم واخلاق ناصری وبیهقی و هشت بهشت وتاریخ وصاف و عقدالعلی واندرز نامهٔ قابوس و گلستان و دره نادری ازهمه نزدیکتر گنج شایگان وانشاءات قائم‌مقام وامثال ذلك که

هریك درسلاست وفصاحت بیان وطلاقت لسان بیعدیل وبی نظیر بوده‌اند
پس باید هریك از آنها را بخدائی تصدیق کرد مثل آنکه ملامحمدعلی
مسئله گوی تبریزی که جمیع آراء وفتاوی مجتهدین را از زمان شهید
اول و ثانی تازمان شیخ محمدحسن صاحب جواهر و شیخ مرتضی در
خاطر داشت و میگفت اگر اجتهاد بمسائل وفتاوی علما دانستن
است من اعلا جدهمه مجتهدین هستم پس معلوم شد زبان فطرت نه از
روی تکسب وسرقت است که عبارات دیگرانرا حفظ و ضبط کرده باسم
آیات فطرت بخرج دهند نعم ماقیل .

دانهٔ آبی بدانه سیب نیز   گرچه ماندفرقها دان ایعزیز
هردو گون اهو گیا خوردند وآب
زین یکی سرکین شده‌زان مشك ناب
هردو گون زنبور خورد از یك محل
زین یکی شد نیش وانکدیگر عسل
صد هزاران این چنین اشباه بین
فرقشان هفتاد ساله راه بین

یابن‌العرفان انصاف بده از توسؤال مینمایم این شمس حقیقترا که
که نقطه اولی میخوانی آیا نقطه ازعالم وحدت سیر بعالم کثرت نکرده
وصور حروف ظاهر نشده از آن حروف هیاکل پدیدار نگردیده و از
آن هیاکل آثار بدیعه منیعه ظاهر ننموده اصل نقطه حذف شد وهباء
منثور گردید وحال اینکه این مطلبی راکه تو ادعا مینمائی خلاف سیرهٔ
جمیع انبیاء ومرسلین است درجمیع ادوار واعصار زیراکه برای‌هریك

ازاحکام وسننی که هریك از انبیاء آوردند خلقها خلق شدندکه هریك از آن احکام را بموقع اجراء رسانند چنانچه درکور قرآن نظرکن در ظل حکم اقیموا الصلوة چقدرها مصلی درعالم ظاهر گردیدوهکذا سایر اوامر واحکام مقدسه قرآن چگونه میشودکه شخص نبی ورسول ظاهر شود وبرهان اقامه نماید واحکامی از جانب خدا بیاوردکه عباد را از وادی ضلالت و جهالت نجات داده بجنت عرفان و ایقان رساند هنوز احکام اوراکسی نشنیده وبموقع اجراء نرسانیده دیگری بیایداحکامش را نسخ نماید ومتمسك ببعضی ازکلمات و عبارات متشابه کتاب بیان باشد درصورتیکه خودش نتواند احکامی بیاورد درظرف این مدتی که مشق این کار رامیکردو نتوانست ترتیب اثری دهد پس از آنکه دید دروغش مکشوف وکذب ادعایش آشکارا میگردد بمردهٔ کالقردهٔ خود گفت که نقطه بیان‌را درعالم نورانیت ملاقات کردم چون‌طفل رضیعی که برای ثدی‌ام‌خودضراعت‌و زاری‌نماید که‌احکام‌بیان اورا نسخ ننمایم منهم براورحم آورده احکام‌کتاب‌اورا نسخ‌ننمودم‌مگرچند حکم ازمحرمات ومنکرات اورا چون برعاملین ترك آنها شاق بود استعمال آنها راجایز شمردم واین اشعار رادر این مقام انشاد نمودند.

بیان ازمن شده صادر منم برنسخ او قادر

کنون بروی شدم آمر چراکوشدمراساجد

یامعاشر المنصفین به‌بینید و بشنوید که این مدعی شمس حقیقت چه‌میگوید اشهد کم‌بالله هیچ‌شخص عامی باشعور چنین سخنی میگوید وچنین ادعائی مینماید اگرنقطه بیان از جانب خدا و احکامش متبع بوده توچه میگوئی مگرکتاب بیان رساله عملیه فلان‌مجتهد بوده که‌تو

تقلید میت راجایز بدانی که احوط چنین یااقوی چنان است چه بسیار عجب است که از گفتن این عبارات خجالت نکشیده‌اید .

بالجمله عقل سلیم و ذهن مستقیم حکم‌میکند که قبل از انتشار احکام‌سابق واجرای امراول چنین دعوائی باطل وازدرجه اعتنا واعتبار ساقط است مگراینکه مدعی شود آنکسیکه اول آمد نعوذبالله دعوایش دروغ صرف وبرهانش کذب محض بوده است والا بعداز تصدیق امراو و قبول برهان او نمیتواند در زمرهٔ آنان که یؤمنون ببعض الکتاب و یکفرون ببعض باشد گویا آن نورچشم ندیده است آیات الهی وبینات نامتناهی راکه همه آنها نصوصی است ظاهر وباهر برخلافت و وصایت وحجیت حضرت ثمره ودر اکثر آنها تصریح شده بدوام وبقای دین‌بیان ونصرت وترویج آن بدست آنحضرت ومرایای ظاهره بعدازآنحضرت وبسیاری ازواقعات واتفاقات دیگر که هنوز آنها بعرصه ظهور و بروز نرسیده ولی بدون شبهه وعده الهی خلف نشده خواهد رسید وازجمله آنها ارتقای مناهج بیان وانتشار احکام‌آن وذکر ادلاء حی ومرایائیکه پس‌از حضرت‌ثمره باید بیایند بعدد نوزده ودرراس هرشصت وشش‌سال یکنفر پس‌از آنها اجراء احکام بیان باشهدای بیان خواهد شد وبعد از آن دین واحکام بیان چون دین اسلامیان و احکام قرآن درك زمان فترت خواهند کرد وبلیل‌الیل دچارخواهند گردید بعداز آنکه‌بواسطه طول لیل وکثرت بعداز مطلع شمس بیان ظلمت جهل و نادانی عوالم انسانیت را فرو گرفت وغمام غفلت ظلمانی نقاب حجاب برچهره‌شاهد ظهور انداخت ابالیس ظلم وعدوان از بیغولهای جهل و ضلالت بیرون آیند و گرفتاران زمان فترت بغفلت و غوایت راهنمائی نمایند چنانچه

ازقبل درفرقان ظهور نقطه بیان رادرچنین عصری وعده داده بودند که به یملاءالله الارض قسطاً وعدلا بعدما ملئت ظلماً و جورا در آن اوان محض بروز عنایات خفیه طمطام الطاف غیبیه الهیه بجوش وخروش آید آن گوهر گرانبها ازصدف هویت برای هدایت وتربیت عباد بکسوت بشر نماید و آن شمس مشرق یزدانی ازافق این عالم طالع و تابان گردیده تجلی فرماید .

مقدس نوری از قید چه و چون
سر از جلباب چون آورده بیرون

بالجمله بعضی آیات و توقیعات مبارک که حضرت اعلی را که شاهد بـر وصایت و مرآتیت حضرت ثمره ورادع دعوی مدعی است دراین مقام مسطور میدارد که تا از گمشدگان وادی حیرانی رفع اشتباه نماید فی کتاب العلی الاعلی وان ماقد ذکرت من ظهور الفرج فقد اظهرت یا الهی بظهور حجة قدعجزت عنهاماعلی الارض کلها تا آنجا که میفرماید، فلتلهمن اللهم کل خلقك بان یعرفن قدر تلك الایام فـانها ان غربت لن یرونها الامن عندمن تظهرنه وکان الخلق فی اللیل الالیل بمثل بعد محمد الی ان تمن علیهم بظهور نفسك یوم القیمة فان هنالك کل بالنهار لیحشرون ایضا در کتاب جلیل میفرماید الله اکبر تکبیرا کبیرا اننی انا الله لااله الاانا کنت من اول الذی لا اول له کیا نادائما اننی انا الله لااله الاانا لاکونن الی اخر الذی لااخر له کیانادائما ان یا اسم الجلیل فاشهد بان الله لم یزل کان حیا باقیا ولایزال لیکونن مثل ماقد کان یبدء الامر من الله و یرجع الامر الی الله و ان الامر ینتهی الی اسم الوحید لان ظهوره بنفسه حجة و من بعده ان اظهرالله بمثله ذاحجة فینتهی الیه و الاالامر بید الشهداء فی البیان الذینهم

عن حدود ما نزل فی البیان لا یتجاوزون الی یوم من یظهره الله فی القیمة الاخری فان به یصلح کل امر الی اخر و در بعضی از ایات میفرماید و ان عرش الوحید عرشی مثل ما کنت حیا و کان حیا و لکن ما ینبغی لی لا یدرکه الا الله رب العالمین تا آنجا که میفرماید و ان ما امرتم به بالوحید قد وهبناه آیاتنا و جعلناه عرش بطوبنا للعالمین قل یا اولی البیان لا تختلفون فی امر الله و کنتم علی منهاج واحد لثابتین تا آنجا که خطاب بخود حضرت ثمره میفرماید یحب الله ان یظهر کل ما نزل فی البیان بما یجرین من یدیك و یحفظ عندك للموحدین و ان شاء الله یوم عزة للمؤمنین ینشر بین یدی اسم الوحید ذکر الله للعالمین ذلك ما قد احب الله ربك و یحب من بعد انه هو الاحب الاحببین تا انجا که میفرماید وان ما دامت الشمس مشرقة کل بضیائها مستضیؤن و من بعد ذلك من یتلون ایات الله بفطرتها انتم بضیائها مستضیؤن و من بعدها لو یطلع بمثله فاذا انتم بمثله مهتدون و انتم بضیاء الله مستضیؤن الی ان یکمل الواحد فاذا ینتهی الامر الی الله ان یا اولی الایات تصبرون فان الامر بلغ الی الله و لا یحب الله ان یظهره الا فی یوم من یظهره الله انتم یومئذ فی نصر الله لتسارعون تا آنجا که میفرماید و ان تستنصرن بالله ثم باسم الوحید لینصرکم الله اذا انتم بما قد قدر الله و دبر لتقدرون و تدبرون ـ یا للعجب بعضی از قاصرین و کوته نظر ان برای اثبات دعوای خود میگویند که بمجرد غروب شمس ربوبیت شمس حقیقت من یظهره الله طالع شد و لیلی دربین نبوده و این قول بانص صریح حضرت نقطه مباینت دارد چنانکه در آخر شرح کوثر میفرماید فاذا عرفت ما ارشحناك من احکام الرجعة فایقن ان حامل امر الله فرض ان یکون علی فطرة من الرسل تا جائیکه میفرماید و ان سنة الله قد قضت من قبل بمثل ما تقضی من

بعد کما قال رسول‌الله ص و الذی نفسی بیده‌لتر کبن سنن من قبلکم حذو ـ
النعل بالنعل و القذة بالقذة حتی لا تخطوا من طریقتکم و لاتخطأکم سنة بنی
اسرائیل اگر اندکی انصاف دهی و از لجاج و اعوجاج باز آئی میفهمی فرمایشات
حضرترا که سیرت و سنت خداوند متعال براین جاری بوده است در زمان
فطرت هر رسول و نبی بعث میفرماید رسول و نبی دیگر را که در وقت
احاطه ظلمات جهل و حیرت اضائه و منورفرماید جمیع افراد عـوالم
کونیه را چنانکه میفرماید قدقضت من قبل بمثل ماتقضی من بعد

بالجمله از جمله مواعید آنحضرت است کـه در صلوة هیاکـل
برای حضرت ثمره است و لتظهرن اللهم فی راس کل ست و ستین سنة
هیکلا من هیاکل الواحد لیرفعون مناهجك فی البیان و یا خذون مـاقد
قدرت من مطالعك فی البیان الی یوم تشرقن سمائك و ارضك و ما بینهما
بظهور من تظهرنه و در توقیع وحید اکبر میفرماید و سیظهر الله فی ذریتك
ان تقضی ماأتاعن البیان مـایورثن الملك و یظهرن امر الله علی العالمین
ایضا فی صلوة الهیاکل فاحفظ اللهم ثمرة التی قـد اظهرتها فـی البیان
و ارجع الی ادلائك فیه بما تحب و ترضی علـی منهاج امرك و ارتفاع
ذکرك کیف شئت وانی شئت ولتربین اللهم شجرة البیان الی یـوم مـن
یظهرنه الله ایضا بحضرت ثمره مرقوم شده ولقد راینا مـا سطرمن هنالك
و اناکنا به عالمین و احفظ نفسك ان لایحط علمك حزنا ثم مـا انزلنا
علیك فی فؤادك فانـا کنا علیك ثم ادلائك لحافظین ایضا بخطه الابهی
و ممهور بمهره الاعلی و مکتوب فی راس التوقیع اسم الله الوحید الله اکبر
تکبیرا کبیرا هذا کتاب من علی قبل نبیل ذکر الله للعالمین الی من یعدل اسمه اسم
الوحید ذکر الله للعالمین قل کل من عند نقطة البیان لیبدؤن ان یـا اسم

الوحید فاحفظ مانزل فی البیان و امر به فانك لصراطحق عظیم
اینکه در شرح کوثر میفرمایند فایقن ان حامل امرالله فرض ان یکون علی فترت من الرسل در کلمات دیگر ایشان نیز هست که اهل بیان درلیل الیل واقع خواهند شد بین آنها وبین حضرت من یظهر طول لیل خواهدبود و در عقبات برزخ الی یوم النشور خواهندماند بعد از آن میفرمایند فاسئلك الاهم بعزتك بان تورقن تلك الشجرة بکل اسمائك حتی تحصی علیها الی ماقداحطت به علما اذلاحدلذ وكرك لانفاد لما عندك فاسئلك اللهم باسمائك التی قداحصیت علی تلك الشجرة من الابدالی المستغاث الی ان قال وان ترفعن شجرة الاثبات بماتسکن به قلوب اولیائك ویبرد به صدور امنائك بما یشهدن حروف اثباتك علی سریر سلطنتك واستقلال کبریائك ظاهرین غیر محتجبین و لتسلطنهم علی حروف النفی بما یاخذونهم بما اکتسبت ایدیهم وینتقمون عنهم بما احتملوا بغیر حق فی سبیل ولاتیك اذانك القادر علی ذلك الی آخره انشدکم بالله الحق ای اهل انصاف از بدایت بعثت حضرت رسول ص الی غدیر خم و بعد الی صعود روح پرفتوح آنحضرت جمیع اخباریکه بر وصایت و خلافت و عظمت شان حضرت ولایت مآب صادر و باکمال اهتمام روات خاصه ثبت وضبط کرده اند زیاده از سی خبر نیست که بعضی از آنها را عامه منکر وبرردّ آن اخبار اصرارها دارند و آن اخبار را از احادیث نبوی نمیشمارند و آنقدریکه کلمات مصرحات و آیات بینات حضرت اعلی جل شانه در علوشان وسموقدر حضرت ثمره دلالت دارد و نص بر ولایت ووصایت اواست عشر آن بلکه عشر عشر آن در اخبار قبل بعداز تفحص وتتبع بنظر نرسیده است وتاکنون شیعیان خالص و محبان مخلص سراز دائره اطاعت و انقیاد آنحضرت

نکشیده و بواسطه محبت آن بزرگوار از جان ومال و عیال و اطفال چشم پوشیده اند ایکور چشمیکه از انوار ساطعهٔ الهیه اغماض نماید و ای بی نورقلبیکه از تجلیات غیبیه قدسیه حقه اعراض کند اینکه نوشته بودید

«اما جمال قدم و اسم اعظم روحی لتربته الفداء فرداو حیدا واضحا مشهودا من دون ناصر ومعین بنفس مبارك مقابله باجمیع دول و ملل فرمود و مقاومت با من فی الارض کرد چون شمس روشن بود و چون شمع ساطع برهر انجمن همیشه پرده برانداخت وعلم برافراخت و سینه مبارك را هدف سهام احزاب بساخت نه پرده نشین شد و نه کشکول بدوش وحیران وسرگردان وفراری در هر سرزمین دمی نیاسودوشبی در بستر راحت و بالین امنیت نیارمید هیچ صبحی آسایش جان نیافت وهیچ شامی راحت وجدان ندیدودر زیر زنجیر نداسود و در تحت سلاسل و اغلال فریاد برآورد از بدو امر تا یوم صعود در دست اقوام عنود مبتلا بود»

اما الجواب اولا معنی بعضی از این عبارات مباین با الفاظ و الفاظ آنها مخالف بامعانی است مثل این عبارات که نوشته اید که همیشه پرده برانداخت و علم برافراخت و سینه مبارك را هدف سهام احزاب بساخت نه پرده نشین شد و نه کشکول بدوش حیران و سرگردان و فراری در هر سرزمین دمی نیاسود

خود انصاف بدهید صدر و ذیل این عبارات باهم بینونتی دارد یا نه چون مرا باشخص آن نور چشم معارضه و معانده نیست مهر بر لب زده و خاموشم ولی از ادعاهائیکه کرده بودید نمیگذرم و آن این است ـ سینه را هدف سهام احزاب ساخت کی کجا چه وقت تا

در بغداد بودند از طرفی حاجی امین بی دین بعنوان اینکه از طرف حضرت ثمره امین و مامور گرفتن وجوه مال الله و سهم امام از قاطبهٔ مؤمنین بیان است دوره افتاده در همه بلاد از همه عباد بمغلطه و اشتباه پولها گرفته اندوخته ها جمع آوری کرده تشکیل کمپانی خیریه داده چه مبالغ خطیره مال مردم را تصاحب نموده بحضور جناب ایشان آورده دفینه و خزینه کردند در حالتیکه صاحب مال حقیقی بکمال عسرت برای مخارج یومیه معطل بود

و از طرف دیگر الواح بدیعه ایشان بتوسط سلمان نا مسلمان بشیراز و یزد و کرمان و اصفهان و کاشان و طهران و جمیع ولایات ایران میرسید دست تکدی دراز کرده و دهان حرص و آزباز نموده وقت مراجعت کولبار او چون کشکول درویشان از پخته و نپخته دوخته و ندوخته از ماکول و مشروب و ملبوس خراسان الی تبریز مملو و لبریز بود از اشربه و حلویات یزد و شیراز مینوشیدند از البسه و حریرهای یزد و کاشان و خراسان میپوشیدند از رنك و حنای رودان و کرمان می بستند از خربزه و گز اصفهان تناول نموده از پسته و بادام شهر بابك و سیرجان میشکستند سهامی غیر از به و سیب و گلابی اصفهان دیده و سنانی جز پشمك و نقل بید مشك و باقلوای یزد شنیده نشده که بآن سینه مبارك رسیده باشد عزیز این عبارات را از برای چه و بکه مینویسید درصورتیکه میدانید از بدو ظهور این امر از سرایر وضمایر هر کسی آگاهم و بر شداید و رخای هریك شاهد و گواه در چه مسئله از معضلات مسائل دین و مشگلات دلائل آئین یا کدام یك از علمای نجف و کربلا انجمن کرده و از روی برهان سخن راندند

تو بودی در سپاهان باشکرشاد قلم شاپور میزد تیشه فرهاد

آنانکه‌از اول ظهور سرجانبازی بر کف‌ارادت نهاده زبان تبلیغ وارشاد در میان عالی و دانی گشاده از روی براهین عقلیه و قوانین نقلیه و استشهاد بایات باهرات ومعجزات متکاثرات علمای زمان دابای نحو کان باین دین مبین دعوت و تبلیغ‌مینمودند ـ چون ملا محمدجعفر کاشانی و حاجی سید جوادطباطبائی ومتولی باشی قمی و ملارجب‌ـ علی قهیر که هریکی از آن بزرگواران جمعی از آقایان نجف اشرف وکربلای معلا را چون جناب شیخ مرتضی وحاجی میرزا علینقی حجة الاسلام و حاجی میرزا حبیب‌الله و حاجی میرزا حسن شیرازی وحاجی میرزا ابوالقاسم طباطبائی و فاضل اردکانی و غیره را تبلیغ کرده و هدایت مینمودند والا بر شما معلوم میشدکه در بغداد چگونه‌زیست میکردید و چسان اعلای کلمهٔ حق مینمودید و الله که انصاف ندارید ولی جناب ابوی کاری که کردند بخلاف دیدن ومشی انبیاء و حکم خداکه فرموده قولواقولالینا اشراریکه خود را منسوب باین طایفه کرده وبیدین ولامذهب صرف‌بوده چون سید مهر کاشی وشاه میرزای کاشی اغوا نموده علاوه برقتل آن مظلومین که از مؤمنین بیان شهید کردند ارائه بقتل ملاآقای دربندی کرده که او را کشته و اموال او رابردند و این حرکت‌زشت چون تیرانداختن بشاه ایران سبب اختلال حال واغتشاش امر قاطبه بیانیین و اسباب تحیر بلکه موجب‌تنفراغلبی از علمای بزرك گردیده کسیرا که برهانی با هروبینهٔ بین در دست‌است شایسته نیست که فساد و فتنه آغازد وخود را مورد توبیخ عارف وعامی سازد بالجمله اینکه نوشته بودید

«امکان از نسیم جان بخش خوی برادر بزرگوارت دراهتزاز وائینه جهان نمای جهان از پرتـو رویش روشن و ممتاز صیت بزرگواریش طنین در سپهر برین انداخته و آوازهٔ دلبریش درجهان علیین افتاده»

اولا بفرمائید آئینهٔ جهان نمای جهان از پرتورویش روشن و ممتاز چه معنی دارد واقعا حیف است کسی پس از چهل سال تـربیت و معاشرت با اهل علم و فضل و ممارست بکتب علمیه این گونه عبارات بیربط مهمل رابنویسد و بولایات بعیده کسیل نماید اینکه نوشته ایـد

«آن عمه محترمه باید سر حلقهٔ ورقات مقدسه باشد وشمع افروخته درانجمن مخدرات منجذبه درکتاب علیین آیه مبین باشد و دردفتر موقنات عنوان عظیم»

من را چون ازورقهٔ سدرهٔ مبارکه و ثمرهٔ شجرهٔ طیبه خـوانده اید حال میخواهد بمقتضای فطرت اصلیه وجوهر ذاتیه بورقات دیگـر ابلاغ امرالهی نماید و اززجاج خاطر آنهاغبارغفلت وزنك کدورت بزداید نمیداند چه بگوید اگر بگوید آن مهدی موعود و شخص معهود کـه تمام کتب سماوی و آیات منزلهٔ الهی برظهورش گواه و جمله انبیای کرام برجلالت شان و بزرگواریش آگاه بوده اند از افق غیب جلوهٔ ظهور بخشیده و بجمیع گمگشتگان بادیهٔ حیرانی جرعهٔ وصال چشانیده وجوده اثباته ودلیله ایاته لوای اننی اناالله لااله الاانا افراخته وکوس لمن الملك الیوم لله الواحد القهار نواخته چون مهر درخشنده از افق غیب طلوع نموده ونقاب حجاب از چهره شاهد مقصود گشوده جوهره عوالم معنی را در قوالب الفاظ گنجانیده اشباح مراتب شهود را باعلی درجه وجود رسانیده

احکامیکه اعمال بآن موجب ارتقای بمراتب عالیه معنویه و انتظام امور صوریه از جانب خدا برای خلق آورده حارس و نگاهبانی چون خود برای عباد معین فرموده زیرا که تمام معارف علمیه و احکام الهیه از کتاب وسنت که برای تربیت خلق آورده بدیهی است که در این زمان قلیل حیات بدنیه خلق قابل درك و فهم آن نمی باشد نفوس انسانیه و هیاکل بشریه باید اندك اندك بکمال و تمامیت خود برسد کما قال الله تعالی و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطاه فاذره فاستغلظ فاستوی علی سوقه

اطوار خلقیه و ترقیات کونیه در تمامی ذرات مکونات لازم و جاری است بمصداق انك میت و انهم میتون در هر جمع تفریق و در هر ترکیب تفکیکی است و از برای هر نفسی اجلی مقدر و مقرر است لهذا شخص نبی و رسول را لازم است که امر صلاح و فلاح امت و بیان شرع و سنت خود را در دست امینی و حکیمی حافظ و بصیر سپارد و او را والی احکام و راعی اغنام و نایب مناب خود نماید و این مطلب از بدیهیات اولیه است که شخص نبی مؤید بوحی و الهام تا کسی را قابل تاج خلافت و وصایت نداند و لایق براصلاح حال عباد نفهمد اورا باین موهبت عظمی و عطیهٔ کبری مفتخر نمیسازد این است که فرموده وان لم تفعل فما بلغت رسالته چون همواره درهر دوره ارباب هوا و هوس خود را بکسوت نفوس مقدس جلوه میدهند که عباد الله را بتیه ضلالت اندازند بجهت این بود که هریك از سفرای الهی درحین حیوة خود برای حفاظت و حراست سنن و احکام و ترقی کافه انام خلیفه و جانشین تعیین فرموده اند .

اوضح از این بگویم شخص نبی بمنزلهٔ پدر امت است چنانکه فرموده

اند اناوعلی ابواهذه‌الامة نطفه معارف‌ربانیه رادرارحام‌نفوس‌بشریه‌القا مینمایند واولیاء اورا پرورش میدهند تابحد بلوغ کمال رسند این است معنی‌الیوم اکملت‌لکم دینکم‌بواسطه‌تعدد اوصیاء و خلفاء همیشه‌جاری وساری بوده‌چنانکه بدیع اول وصی‌خودفرمود شیث هبةالله راودوازده نفر ازاوصیای او بودند تازمان غیبت وفترت‌شده بعدمبعوث شدحضرت نوح وصی خود گردانید سام‌را کذلك دوازده نفراز اوصیای آنحضرت بودند تازمان غیبت‌وفترت رسیده بعد مبعوث شد حضرت خلیل‌و وصی خودکرد حضرت اسمعیل رابودند دوازده‌نفر از اوصیای آن بزرگوار تازمان‌غیبت‌وفترت رسیده‌بعدمبعوث شدحضرت‌کلیم‌و وصی خود فرمود یوشع‌را کذلك‌بودنددوازده‌نفراو اوصیای‌آنحضرت تازمان غیبت وفترت شده بعدمبعوث شد حضرت روح ووصی خود فرمود شمعون را وبعد دوازده‌نفر ازاوصیای آنحضرت را تاآنکه زمان فترت وغیبت شد پس مبعوث شد نقطه فرقان و وصی‌خود فرمود ابن‌عم خودعلی ابن‌ابی‌طالب راویازده‌نفر از اولاد آنحضرت راواین امرغیبت وفترت درتمام امم‌بوده چنانکه میفرمایند حذوالنعل بالنعل والقذة‌بالقذة‌کذلك تعددو تعیین اوصیاء بهمین نهجی است‌که ذکر شدمشی و دیدن و رفتار جمیع انبیاء ازاین قراربوده ولن‌تجد لسنةالله تبدیلا حال بعداز این تفاصیلی که‌ذکر شد بخلق‌بیچاره چگونه بایدتبلیغ کرد بگویم حضرت نقطه بذر احکام الهیه را دراراضی افئده و نفوس خلق‌افکند ولی حافظ و حارس برای تربیت وحفظ آنها از آفات سماوی‌وارضی مقرر نفرموده‌که آنها رابثمر رساند ویا آن پدر رحیم القاء نطفه توحید و معرفت در ارحام نفوس بشریه‌کرد ولی مربی و دایه تعیین نفرمود که آنها را از پستان ولایت

شیر دهد و بحد رشد و کمال برساند بکدام ضعیف العقل و سخیف العقیده بگویم شمس من یظهر بشمس ربوبیت نقطه اولی اتصال پیدا کرد و ما بین این دو یوم لیلی فاصله نبود اگر بپرسند که انبیای قبل مبشر انبیای بعد بوده‌اند همچنین انبیای بعد مصدق انبیای قبل بوده‌اند آیا در حق این شخص مدعی نص قاطع از حضرت نقطه در دست داری ناچارم بگویم نصوص عدیده بخلاف ادعای ایشان در دست است اگر ایراد کنند پس برهانیکه موجب اطمینان ما بیچارگان شود چیست جز اینکه بگویم اولا که میفرمایند نفس ادعا حجة است و ثانیاً محض اسکات و اغفال جهال بعضی کلمات تلفیق نموده اسم آنها را آیات گذارده اند اگر سؤال کنند آیا آن آیات از روی کسب و تعلم و تحصیل است یا از لسان فطرت که نقطه بیان آورده لاعلاجم بگویم از بدایت سن جمیع اوقاترا صرف صرف و نحو و منطق و معانی بیان و حکمت الهی و ریاضی و طبیعی و علوم ادبیه و بدیع و عروض کرده و همیشه مشغول بمطالعهٔ کتب سماویه و مداومت اشعار و قصاید عربیه و معاشرت حکماء و عرفاء و دراویش و صوفیه بوده است زیاده از بیست سال در کتاب بیان و توقیعات مبارکه نقطه اولی غور و غوص داشته است اگر سئوال کنند که پس از این ریاضات و زحمات و ممارست بکتب سماوی و تحصیل علوم والسنه آیا آیاتیکه آورده عظمت و هیمنه و اثر آیات نقطه بیانرا دارد یا نه جز اینکه بگویم با آن همه تصنع و مراعات سجع و قوافی و تلفیق عبارات مغلغه چون خط سنکلاخ همه را بنقاشی و بزك آرایش داده که هر بصیری به بیند عیبش را میداند و کشف معایبش می تواند و اقتباس و استراق آنهارا از محل دیگری بخوبی میفهمد سوای اینها چیز دیگر درمیانه نیست اگر سئوال نمایند با کدام برهان قبول این امر

خطیر باید کرد جز اینکه بگویم محض ادعا که دیگر کس نتواند این ادعارا کرد ودرجواب بگویندتوخود دراوایل‌این‌اوراق اسامی‌اشخاصی چندنکاشته که همه‌دعوی من یظهری داشته‌اند ودعاوی آنها باطل بوده پس این ادعاهم باطل وبدون برهان ازدرجه اعتناوقبول ساقط و عاطل است اگر سؤال نمایند که نقطه بیان در احکام فرموده‌اند که ما حکم نجاست‌رااز نطفه برداشته‌ایم‌محض احترام‌وجودمبارک‌حضرت‌من‌یظهر که‌در نطفه‌ایشان حکم طهارت‌جاری‌شود و ایضاًدراحکام بیان در تعلیم‌اطفال فرموده‌اندکه اطفال‌را بچوب نزنند واذیت ننمایند شایدحضرت من‌یظهر درمیان آنهاباشد وقلب مبارک اومحزون شود درووقتیکه این احکامرا در کتاب‌بیان‌مرقوم فرمودنداین‌من یظهره‌الله مردی بودسی چهل ساله و همچنین توقیعی بحضرت من یظهر نکاشته اند که در مکتب خانه من یظهره‌الله بایشان برسد و صورت آن توقیع این است که نوشته میشود درصدر آن‌لوح بفارسی مرقوم فرموده‌اند.

درمکتب خانه من‌یظهره‌الله منور فرمایند

هوالابهی‌الله لااله الاهوالعزیز المحبوب له مافی‌السموات ومافی الارض ومابینهما وهوالمهیمن القیوم و انه‌لکتاب من‌الله المهیمن القیوم الی‌الله العزیز المحبوب علی ان‌البیان ومن فیه هدیة منی‌الیك موقناً علی ان‌لااله‌الاانت‌وان‌الامر والخلق‌لك‌ومالاحد من‌شئی الابك وان‌من‌تظهرنه عبدك و حجتك لاخاطبنه باذنك واقول لوتعزلن فی‌القیمة الاخری من فی‌البیان حین‌الذی تشرب اللبن من‌ثدی امك باشارة من یدیك لکنت محمودافی اشارتك ولوانه لاریب فیه‌لتصبرن تسعة عشرسنة لتجزی من دان‌به‌فضلا من‌عندك‌انك کنت ذافضل‌عظیماوانك‌تکفی کلشئی‌عن‌کلشئی و

لایکفی عنك من شئی لافی السموات ولافی الارض ولاما بینهما وانك انت
کنت کافیا علیما وانك کنت علی کلشئی قدیرا باید بگویم درجواب میگویند
که در مکتب خانه لدنی بوده است اگر سؤال کنند مکتب خانهٔ لدنی
عالم انوار ومجردات است توقیع لازم نبود باید بگویم ماعباد را در این
موارد لم وبم گفتن چون وچرا آوردن وفضولی کردن نمیرسد یعنی اگر
عذراست همین بس است اگر سؤال نمایند که حضرت ثمره را غیراز نص
حضرت نقطه برهانی برای اطمینان مابیچار گان هست که ازسلم ایمان
نلغزیم وباعلی مدارج علم وایقان فائز شویم جز اینکه بگویم بلی آثار
ظاهره وآیات نازله از آنحضرت ازحد احصاء وضبط خارج است چرا
ازروز اولی که ناطق بآیات الهی شده اند تاکنون علی التوالی در تمام ایام
ولیالی آیات وآثار از آنحضرت ظاهر ودر جمیع اقطار واطراف عالم منتشر
گردیده وجز خداوند عالم احدی محیط و محصی کل آنها نیست ولی
آنچه از آثار ظاهره وانوار باهره وآیات منزله وکتب مدونه و الواح
محفوظه بنظر این کمینه رسیده ازاین قرار است آثار الازلیه سه جلد مرآت
البیان اخلاق روحانیین کتاب علیین کتاب دیوان کتاب هیاکل بشان آیات
ومناجات هزار ویك هیکل دوجلد کتاب هیاکل بطرز مناجات صدوده
هیکل یك جلد زیارات مرتب شده دوجلد لئالی مجالی صحیفة الوحیدیه
صحیفه المخزون صحیفه النور صحیفه القدر صحیفه هائیه وواویه صحیفة الا-
بهجیه صحیفة الابتهاجیه صحیفة الا وسعیه صحیفة المرایا صحیفة المراثی
عربی صحیفة المراثی ترجمه بفارسی لمعات الازل کتاب حیات کتاب قدس-
الازل کتاب وجه کتاب طوبی کتاب مستیقظ تعزیدالانس کتاب واحد دو
جلد ایضاً کتاب واحد که سه جلد باشد وهر کدام نوزده سوره است بشان

آیات اهتزاز القدس کتاب وجدیه کتاب بسمله رسالهٔ احرفیه رسالهٔ صالحیهٔ رساله هادیه تفسیر سوره روم تفسیر معوذتین جواب سؤالات ملاعبدالرحیم قزوینی کتاب لوح مسطور کتب توقیعات چندین جلد ایضاً توقیعات لایعد و لایحصی کتب خطبات مرتب شده دو جلد کتاب بهاج خلاصة الاحکام دوجلد مفصل و مختصر کتب جواب سؤالات مرتب شده چندین جلد شرح قصیده عربی بعربی سه جلد شرح قصیده عربی بفارسی یک جلد شرح قصیده فارسی بعربی یك جلد شرح قصیده فارسی بفارسی سه قصیده کتاب نور کتاب اواه شرح تمام سوره بقره کتاب لمعات کتاب سطعات کتاب لحظات شرح سوره روم تفسیر سوره مریم تفسیر سوره هل اتی تفسیر سوره و المرسلات تفسیر سوره اذاوقعت الواقعه تفسیر سوره الرحمن تفسیر آیهٔ ماکان محمد اباا حد شرح آیه معراج کتاب آثار بلااسم متمم بیان لواحظ و نصایح بطرز هیکلی کتاب اقصی .

تمام این کتب ورسایل و تفاسیر والواح و آیات از لسان فطرت است چنانکه حضرت نقطهٔ اولی در توقیعات مبارکه تصریح باین مطلب میفرمایند و از آنجمله این توقیع است که خطاب بخود حضرت ثمره میفرمایند قل ماتعلمت مثل انتم تتعلمون قد فطرالله کینونیتی بامره و انطقنی کیف یشاء من عنده انه علام لطیف ودرمقامی دیگرمیفرماید قل ان مثل ما نزل الله علی کمثل ما نزل الله علی محمد رسول‌الله من قبل و کمثل ما نزل علی نقطة البیان ومایَنزل علی من یظهرنه دارالاخرة الی آخر ودرمقامی دیگر درباره حضرت ثمره میفرمایند و قدانطقه‌الله بقدرته وفطر کینونیته بمشیته ودر لوح حاجی سید جواد مرقوم میفرمایند یاجواد انالنبشرنك بمرات قدحکت عن‌الله ربك فی سن عدد الواحد لیتلون من عندالله مایلقین علی

فطرته‌جودا من‌لدنافطوبی للمستدرکین ودرجای‌دیگر میفرمایندکه تـا امروز مثل این‌ثمره ازلیه وءمرات الهیه کسی ازلسان فطرت محضه تکلم نکرده است بالجمله اینکه نوشته بودید .

تـاوقت باقی‌است فرصت راغنیمت دار ویوسف مصر الهی‌را بثمن بخس دراهم معدوده مفروش صحبت یوسف به‌ازدراهم معدود دراهم معدود در اینمقام نفوسی هستندکه سبب احتجاب کردند وعلت نقاب ان روی چون آفتاب اگر اندك ملاحظه شود مقامات وشؤن هرنفوسی ازروش وسلوك واضح ومشهودگردد »

اولا مقامات وشؤن هرنفوسی غلط‌است باید هرنفسی باشد نه‌هر نفوسی‌ثانیا اینکه نوشته‌ایددراهم معدود نفوسی‌هستند که‌سبب احتجاب گردند بلی این‌مطلب صحیح‌است‌همار‌ه‌دراهم‌معدودوطالبین آن‌مبغوض ومردود اهل‌فقر ومردان‌حق‌بوده وهمیشه اولیای خدا از دنیا واهل‌آن اعراض داشته‌اند هیچ‌وقت بدولت ومکنت وقعی نگذاشته‌اند این است که فرموده‌اند الدنیا جیفة وطلابها کلاب ولی الحال ازخودآن نورچشم عزیز انصاف میطلبم که پدر وعم شما هر کدامی مصداق چه حال بودند اوضاع تجلل وتجمل واسباب سلطنت وریاست پدربزرگوارت راکه‌از هرجهت بعین‌عیان دیده‌ومیدانی حال کثیرالاختلال حضرت ثمره را اگر ندیدهٔ لابد شنیده بحیث یکفی سمعه عن‌عیانه که آنحضرت بچه‌پریشانی وعسرت درآن‌گوشه محبس‌زندگانی میکند بیخود نبودکه همهٔ‌احباب وانصار ازدورش پاشیده گردشما جمع آمدندکه الناس مع‌الدنیایمیلون حیث مالت ویجتمعون حیث اجتمعت حتی همین آمدن اولاد آنحضرت بنزدشما که در فقرات بعدذکر میفرمائید ازهمین باب‌بوده چنانچه‌عقیل

برادر حضرت امیر ع آن‌حضرت را گذارده بشام نزدمعاویـه رفت .
وازبدو خلقت الی کنون هرچه دیده وشنیده شده طالبان دراهم معدود باحق طرف شده ودین‌را بثمن بخس فروخته‌اند چون اصحاب معاویه وانصار عثمان ولشکر عبیدالله زیاد وهمچنین سایر اشقیا درهمه اعصار و ادوار و هیچوقت اهل حق بر کثرت مال نبالیده و از اختلال حال ننالیده اند همیشه بزرگان دین و راهنمایان طریقهٔ حق الیقین از وجود فقرفخر داشته‌اند والفقر فخری و انامسکین اجالس المساکین فرموده‌اند واینکه نوشته‌اید مقامات هرنفوسی ازروش وسلوك اوواضح ومشهود گردد روش وسلوکی که عندالله مرضی‌ومحبوب باشد ندانستم کدام‌بود معارضه بانقطه بیان‌ومخالفت با کتاب‌وسنت وحکم‌بقتل‌جمعی ازادلاء بیان‌چون‌جناب‌حاجی سیدمحمد اصفهانی وغیره‌درعکا ودر کربلا چون‌جناب ملا رجبعلی قهیر وبرادرش و در کاظمین مثل میرزا بزرك - کرمانشاهی ودر عکا جمعی از مؤمنین دیگر با آن وصایائیکه حضرت نقطه درحفظ نفوس وشئون اهل‌بیان فرموده چنانکه درصلوات هیاکل میفرمایندالل‍هم‌صل علی‌البیان ومن آمن به‌فی کل‌شان احدی‌احدیرانباید محزون‌نمایدچه‌جای آنکه‌با کمال‌قساوت‌قلب‌حکم‌بقتل‌چنین بزرگواران نماید من‌قتل نفسا متعمداً فجزائه جهنم بگمان اینکه بواسطه قتل‌این نفوس‌مقدسه‌انوارالهی خاموش وعهدیکه‌بسته‌اندفراموش‌خواهدشدروش وسلوکی غیرازعوام‌فریفتن‌وخواص کشتن وانکارحق کردن‌ودعوی‌ناحق نمودن وتصدیق افعال حروف‌نفی کردن وانکارمعاد وجزا نمودن وابو - حنیفه رابرحضرت صادق که قوام مذهب اسلام بوجود آن‌بزرگوار بود رجحان‌دادن‌جعفر کذابرا جعفرصادق‌خواندن‌ابواب‌ونواب اربعه‌خصوصاً

حسین ابن روح راطعن و بد گفتن وشرب دخان کردن فتوی بملاهی و مناهی دادن صراحتاً دروغ گفتن تهمت زدن وافترا بستن واسمش راپلتیك الهی گذاردن نسبت کذب بنقطه بیان دادن سلوك وروشی دیگر دیده وشنیده نشده اگر این گونه اطوار وافعال دیدن وروش انبیاء وسفرای الهی است پس علی الاسلام السلام.

اینکه نوشته بودید. «**بدرمنیررا انوارمبین بایدوسراج وهاج راپرتواثیر بحراعظم را موج در ربار باید و عنقای مشرق قدم را اوج پرانوار ابرآذری را فیض بهاری شاید و نسیم سحریرا روایح جان پروری شجره طیبه ثمرهٔ آبدار آردو معین صافی آب خوشگوار**»

یامعاشر المنصفین انشدکم بالله این عبارات چیست که مربای مربی آفاق وانفس با کمال دقت واهتمام بانهایت فراغت بال نگاشته و ارسال داشته بعبارت اخری مراتبلیغ نموده باین عبارت که بدرمنیر را انوار مبین بایدوسراج وهاج راپرتو اثیر یعنی چه بحراعظم راموج دُرربار باید وعنقای مشرق قدم را اوج پرانوار بکجا برخورد ودعوی چه بود ابر آذریرا فیض بهاری شاید شاهد کدام مطلب است و نسیم سحریرا روایح جان پروری قاصد کدام مذهب شجره طیبه ثمره آب دار آرد صحیح ولی معین صافی آب خوشگوار چه معنی دارد علم الله که هرقدر این عبارات را دنبال نمایم وزبان نقادی برقدح قائل آن گشایم میبینم معایب خود گفتن است خاصه اگر در دست جاهلی افتد بعداوت جبلی این مضامین رادست آویز خود کرده بعارف و عامی نماید و زبان طعن و لعن بگشاید باری باین لحاظیکه نوشته شد میخواستم ازموسی وثعبانش وازعیسی ورهبانش صرف نظر نمایم ازآفتاب وانوار واز گلزار وازرایحهٔ عنبر بار سخنی در میان نیارم دریا

وموجش عنقاواوجش رابگذارم وبگذرم دیدم تمام او را قیکه نوشته‌اید مقدمات اظهار مطلبی است که درخزینه خاطر سپرده‌ایداندك اندك آن سر نهانی و آن مقصود اصلی خود رابواسطه قاصدقلم و رسول زبان بصورت بیان آورده‌اید و آن این است که نوشته‌ایدباوجود این «نفوس پرخمولی که بذاتها محتاج مربی ومحافظ و معین هستند چگونه توانند که مربی آفاق کردند وفایض براهل میثاق لاوالله ذات نایافته ازهستی بخش کی تواندکه شود هستی بخش مریض طبیب نگردد وناتوان پزشك دانا نشود.» چون از ایراد الفاظ مستحجنه متنفز و خسته‌ام برد و نقادی آنها نمیپردازم ولی مطلبیرا که مقصودت بود دانستم و آن این است کسیکه نتواند عیال و اطفال خودرا تربیت نماید چگونه مربی عوالم آفاق وانفس تواندشد اولا میگویم عبارتیرا که خدای متعال ازربان حبیبش خبر داده من اعتدی علیکم فاعتد واعلیه بمثل مااعتدی علیکم چون خود مبادرت بربی‌ادبی وجسارت کردی میگویم اگردر وجودخود شخص عیب ومنقصتی باشددفع ورفع او لازم‌تراست تاکسیکه باو انتساب دارد سالهای دراز جناب ابویرا مرض فتق ملازم رکاب ورعشهٔ دست شاهد حضور وغیاب.

(ودر کتاب سیاحت‌نامه ابراهیم بیك هم تصریح باین مطلب شده است)

این دو مرض را نتوانستند دفع ورفع کنند پس چگونه توانند امراض مزمنه نفسانیه عبادرا مداوا کنند طبیب یداوی الناس و هوعلیل وسالهای سال جمال قدم وملیك وجودوعدم مفتوق وبا «ید» مرتعش بسر بردند وحال آنکه بدلایل عقلیه ونقلیه ثابت میشود که شخص نبی و وصی کـه مظهر تامهٔ حق وآیةالله است باید ازتمام معایب ونقایص صوری و معنوی عری و

بری‌باشد قدح کرم شب‌تاب برطلعت آفتاب وذم سراب برآب از شرف خود کاستن ورسوائی خویش خواستن است امامطلبیکه قبل نوشته‌اید نتوانسته عیال واطفال خودرا تربیت‌نماید اگردر اخبار احوالات انبیاء وپیغمبران الهی‌نکاه‌کنی میدانی که اغلب انبیاء واوصیاء وبزرگان بجهت تحصیل علو درجات واستدراك مراتب عالیه مبتلاباولاد ناخلف و عیال نااهل واقارب موذی‌بوده‌اند چون‌حضرت لوط‌ونوح وحضرت‌ختمی‌مآب وحضرت حسن وبعضی ازائمة دیگر وهکذا سائر مؤمنین درهمه‌اعصار ونص‌صریح کتاب‌الهی‌خطاب بمؤمنین یاایهاالذین آمنوا‌ان‌من ازواجکم واولاد کم‌عدوالکم‌فاحذروهم دلیل‌حقانیت این‌مقال‌است اینکه‌نوشته‌اید

«ابناء برخی از مدعیان که خویش را مربی کل میخوانندو قطب فلك اعظم میشمارند باین بقعه مبارکه پناه آوردند و بقدر وسع خویش رساله درایمان وایقان خود واستدلال برامرمبارك و بطلان مادون مرقوم نمودند»

اولا نمیداند این چندورق‌را خود آن نورچشم ملاحظه نموده‌اید وفرستاده‌اید یاخیر اگرملاحظه‌ننموده‌اید خوب‌بود اول مطالعه نموده بعدارسال دارید اگرملاحظه شده‌خیلی عجب است که راضی‌شدید این اوراق‌رابدست عارف وعامی بیندازید وباین مزخرفات احتجاج نمائید وثانیاً عرض مینمایم وماهی‌اول قارورة کسرت فی‌الاسلام اگرچه‌سابقاً جواب‌اجمالی نوشته‌شده ولی‌باز سطری چندمحض‌یادآوردن ازمجاری حالات‌انبیای‌قبل مینویسم‌تامطلع باشید اول کسیکه ازحق اعراض کرد ازغلبه‌حسد برادر خودرا هلاك نمود قابیل بود دویمی پسر نوح که از حق هزیمت کرده و گفت‌ساوی الی جبل یعصمنی‌من‌الماء وبکوه‌ضلالت

پناه‌برد سیمی ابناء یعقوب بودند که کردند آنچه کردند ودر دوره فرقان عقیل برادر حضرت ولایتمآب وزید پسر امام حسن ودو پسران حضرت موسی ابن جعفر که هردو درصحن کاظمین مدفونند وجعفر کذاب وامثال ذلك بسیار بوده‌اند والذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم و علیهم غضب من ربهم و لهم عذاب شدید اما اینکه نوشته بودید.

«از روش و حرکت آنها درپیش بیگانه و خویش خجل و مجبور برجوع ومعاودت نمودند»

بلی چنین است ولی از قراریکه خبر صریح رسیده برای آنها شهریه مقرر داشته‌اید که آنچه ایات وتوقیعات مبارکه نازل میشود باسایر اخبار چون روزنامه نویسان بنگارند و شما را از آمد وشد اعدا واحباب آگاه دارند که هر کدام ازاحبا ومهاجرین را که بتوانید دستگیر نموده اگر بشود خودش را هلاك مصحوبات اورا ضبط والاهمان آثار و آیات محموله را گرفته سد سبل وقطع رسل کرده شهرت بدهید که نطق از آنحضرت گرفته شده اصلا آثاری ازاو ظاهر نمیشود.

یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره المشرکون

بالجمله اینکه نوشته بودید «آیا انصاف است که بقطرهٔ کدره از بحر حیات وعذب فرات محروم شدو بشراره از آفتاب جهانتاب محجوب گشت لاوالله لاوالله لاوالله»

یابن الانصاف کسیرا که نقطه بیان ارواح ماعداه فداه در توقیعات مبارکات و ایات بینات و کلمات مقدسات والواح ممتنعات که اغلب آنها بخط مبارك آن حضرت فعلا موجود است این همه تعریفات و

توصیفات و فضایل و کلمات در باره او ذکر بفرماید حتی اینکه عرش اورا عرش خود و مقام اورا مقام خود و نفس او را نفس خود و لسان او را لسان خود و ایات اورا آیات خود بخوانند و اورا قیم و مقوم و حافظ و ناصر بیان و اهل بیان قرار دهد اصدار و اظهار بقیه بیان را بعهده او وا گذارد چنانچه در نص صریح لوح وصیت میفرماید وان اظهر الله عزا فی ایامك فاظهر المناهج الثمانیه معنی این عبارت بسی واضح و ظاهر است چرا که که بناء و اساس بیان بر نوزده واحد و منهاج شده که هر واحدی نوزده باب است و زیاده از یازده واحد از خود حضرت نقطه اولی ظاهر نشده است اظهار مناهج ثمانیه بقیه بیانرا بعهده حضرت ثمره فرموده میفرماید اگر عز و غلبه در ایام حیات تو ظاهر شد مناهج ثمانیهٔ بقیه بیانرا بگو و ظاهر ساز و بمردم برسان چنین کسی قطرهٔ کدره و شراره شده شما بحر حیات وعذب فرات و آفتاب جهانتاب چه قدر شبیه است این عبارات شما باقاویل و مفتریات بعضی از منافقین در حق امیر المؤمنین علی ع که میگفتند علی شبها بدزدی میرود روزها بفقراء بذل میکند و بعضی میگفتند علی طهارت نمیگیرد بعضی دیگر میگفتند علی نماز نمیخواند و بعضی میگفتند علی دائم الجنب است و هر گز غسل جنابت نکرده حتی آنکه خود آنحضرت در باره مفتریات عمرو عاص میفرماید یاعجبا لابن النابغة یزعم لاهل الشام ان بی دعابة وانی امرء تلغابه اعافس و امارس الخخ باز خانهٔ آن منافقین آباد که نسبت عجل سامری بآن حضرت ندادند و دجال آخر الزمانش نخواندند چنانچه شما بحضرت ثمره نسبت دادید منافقین قبل هرچه کردند باز خلیفهٔ چهارمش دانستند و انکار همه فضایل و کرامتش را نکردند یا سبحان الله چه بی انصاف وقسی القلب

مردمانیکه از آیات منزله چشم پوشیده و از حق اعراض کرده‌ماتهوی انفس خود را بر رضای الهی رحجان دادند کسیکه بعد از پنجاه یا شصت سال تربیت و اطلاع بر مقدمات وتتبع دواوین فصحا و ادباء و محشور بودن با عرفاء و حکماء و ممارست تامه در کتاب بیان و ایات بدیعه و باصطلاح خودشان لوحی بخط خودش بیکی از اصحاب خود بنویسند باین عبارت که فلان مطلب را بضمیمهٔ فلان مطلب بفلان شخص برسانید ضمیمه را بظای اخت الطاء نوشته با قلمتراش دسته ظارا حك کرده که الان دردست است هر که انکاری دراین قضیه‌دارد بیاید بنمایانم‌چنین کسی دعوی من‌یظهری‌مینماید بدون برهان آن همه آیاتیکه در حق حضرت ثمره نازلشده و ایشانرا حضرت نقطه وصی وقائم مقام خود قرار داده و اجرای احکام بیان را موکول بامرایشان نموده کتمان‌نموده‌وخط نسخ‌برهمه‌احکام‌بیان کشیده گاهی میگوید که دراجرای احکام بیان بداءوارد شده گاهی این اشعار را انتشار میدهد

بیان از من شده صادر ‌ ‌ ‌ ‌ منم بر نسخ او قادر

کنون بر وی‌شدم‌آمر ‌ ‌ ‌ ‌ چرا کوشد مراساجد

گاهی میگوید که صاحب‌بیان‌بعضی مطالبرا نفهمیده بعضی‌اوقات میگوید که باحضرت نقطه‌قرار داده بودیم بجهت حفظ مراتب و شئون احکام‌الله که‌یك‌چندی‌احکام‌بیان‌درپرده خفابماندوزمام‌این‌امررا برحسب صورت‌بدست احقرواصغر واخس‌ناس بسپاریم که اعادی بطرف‌اومتوجه شده ازقتل من صرف نظرنمایند تادین بیان‌قوام و رواجی گیرد آنوقت طلعت قدم از افق عدم بروز و ظهور نماید گوسالهای باغ وحش هم‌این دعاویرا با آنهمه تباین وتضاد قبول کرده آمنا وصدقنا گفته کسی نیست

که از این شخص مدعی سؤال نماید قرارداد شما باحضرت نقطه در کجا اتفاق افتاده و برهان این دعوای شما چیست و شاهد بر این مطلب شما کیست اگر فی الواقع راست میگوئی صحت صدق و راستی از مستقلات عقلی است چون حسن وقبح اشیاء پس بناء علیه آن بزرگوار این همه تمجید و تبجیل از حضرت ثمره کرده و عرش و اورا عرش خود فرموده نفس اورا نفس خود شمرده واین همه آیات باهرات که درحق آنحضرت نازل فرموده نعوذ بالله دروغ بوده است لاوالله العلی العظیم مابدلایل عقلیه و نقلیه و آفاقیه وانفسیه ثابت کرده‌ایم که آنحضرت ازجانب حق برای هدایت و ترقی خلق مبعوث شده ودامن عصمتش ازلوث معاصی ومعایب ونقایص منزه وپاک است وچنین نسبتی باآنحضرت کفرمحض وشرك صرف است بااین دلایل و براهین مدعی دروغ میگوید واگر فی الواقع کسیکه دروغ بگوید و نسبت سهو و خطا بنقطه اولی بدهدو بعضی ازحلالهای خدارا حرام و برخی از حرامهای خدارا حلال نماید وبدون اقامهٔ حجت و برهان دعوی من یظهری کند پس من یظهر بودن کاری ندارد یاللعجب از حمقای زمان که مشك را از پشك نشناسند ومعنی را ازلفظ خالی بی‌معنی فرق نگذارند حق را ازباطل تمیز ندهند وحال آنکه فهمیدن این مطلب اظهر من الشمس است زیرا که اگرادعای بی‌بینه‌وبرهانرا کسی قبول نماید بحکم عقل سلیم آن شخص مجنون وسفیه‌است بجهة اینکه‌این دعوابرخلاف قوانین عقلاء وطریقهٔ انبیاء میباشد جمیع بیانیین متحداً معتقدند براینکه نقطه بیان تصریح فرموده درتحدید طول لیل الیل وفاصله مابین ظهور آنحضرت و ظهور حضرت من یظهره‌الله بمدت زمانیکه مطابق است باعدد مستغاث چنانکه‌فرموده است جل ذکره‌فاسئلك اللهم بعزتك ان تورقن تلك الشجرة

بكل اسمائك حتى تحصى عليها الى ماقداحطت به‌علما اذلااحد لذكرك و
لانفادلما عندك فاسئلك اللهم باسمائك التى قداحصيت على تلك الشجرة
من الابدالى المستغاث تبعه مدعی میگویند در جای دیگرهم فرموده‌اند
عبارتیکه حاصلش این است که اگرفی‌الحین ظاهرشود تصدیق او لازم
است ولی آنچه تجسس وتفحص درکلمات وآثار نقطه بیان نمودیم که
فی‌الحینی که دلالت براین‌زمان بکند نیافتیم برفرض که باشدمعنی آن
واضح است‌چنانچه‌درچندین‌موضع‌از بیان‌صریحاًذکرشده‌دربارهٔ‌من‌یظهره‌الله
که او است امروزه نفس من‌ظهر پس بناء علی‌هذا ظهور من یظهره‌الله
فی‌الحین همان ظهور حضرت نقطه است چنانچه شمس طالعه درامروز
عین‌همان شمس طالعه درفردا هست .

گر ز مغرب بر زند خورشید سر
عین خورشید است نی چیز دگر

وبعدذلك کله‌باز اتفاق کل‌عقلای عالم‌است دعوای‌بلا دلیل وادعای
بدون برهان را شخص عاقل‌هرکز اجابت نکند واگر دلیلی واضح و
برهانی لائح آورد که کل من‌علی‌الارض‌ازاتیان بمثل‌اوعاجز باشندبرکل
من‌فی‌الارض اجابتش لازم‌و اطاعتش واجب‌است‌نه‌اینکه بابعضی عبارات
مسروقه وکلمات محفوظه ولغات مغلوطه مغلطه‌کرده خودرا بیاراید
ودعوی باطل نماید

گیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار
کو زهر بهردشمن و کو مهره بهریار

ساحران‌باموسی‌ازاستیزها   برگرفته چون عصای اوعصا
زاین عصا تا آن عصا فرقیست ژرف
زاین عمل تاآن عمل راهی شگرف

لعنته‌الله آن عمل را در قفا   رحمة‌الله این عمل را از وفا

بالجمله اینکه نوشته بودید «گیرم که بعضی لسان عرب ندانند وفصاحت و بلاغت نشناسند و بصحیح‌وسقیم کلام در آن زبان پی نبرند ازاین جهت‌امر برایشان‌مشتبه شود اشعار فارسی از قصاید» وغزلیات ومثنوی که دردست است کفایت است» .

چه که‌مقصودم ختم کلام وقطع‌رشته سخن‌است والامینوشتم بعضی از آن قصاید وغزلیات ومثنوی‌های جناب‌ابوی راتابراهل دانش و بینش و فصحای‌زمان وشعرای زمین‌مشهود ومکشوف نمایم پایه‌ومایهٔ اشعار ایشان را که‌درتمام غزلیات‌یك‌غزل‌بسلاست‌وملاحت‌مجمر اصفهانی وفروغی ندارندچه‌جای شیخ‌سعدی‌ودر تمام‌قصاید یك‌قصیده‌چون‌قاآنی و فرخی وحکیم ذوقی‌بسطامی‌ندارند چه‌جای انوری‌ومنوچهری‌وخاقانی وشعرای ترکستان‌ودرتمام مثنویهای ایشان یك‌حکایتی مثل فاضل‌نراقی وحکیم‌نصیر اصفهانی‌ندارند چه‌جای شیخ‌بهائی ومولوی رومی آقاجان من‌این عباراترابرای‌چه مینویسید بگمان‌شما آنکه‌برای‌مخدرات‌تاکور مازندران وبجهة ورقات مشعشعات یزدو خراسان لوح صادرمیفرمائید واقعاً اگرجناب ابوی خیال داشتند برخلاف رویه ودیدن انبیاء ورسل الهی ونصوص صریحهٔ قرآن‌مجید که درجائی میفرماید وما علمناه‌الشعر وماینبغی له‌ان‌هوالا ذکرو قرآن مبین‌ودر جای دیگر میفرماید انه‌لقول رسول کریم‌وماهو بقول‌شاعر قلیلا ماتؤمنون‌برهان وحجت من‌یظهری‌خود را منظومات واشعار قراردهند وخویش‌را مصدوق آیهٔ‌شریفه والشعراء یتبعهم الغاون بگردانند خوب بود وامیداشتند ملامحمد لالزرندی که

شاعر ماهری بود ودر ابتدا هم‌خودش دعوی من یظهری کرد چون دید پیشرفت نکرد بجناب ابوی گروش نموده وقصاید غرا درمدح ایشان انشاد کرد از آن جمله قصیده‌ایست که بجنك قصیدهٔ معروف طراز یزدی رفته و بهمان سبك ساخته ویکی ازاشعار آن قصیده این است .

خلق گویند خدائی ومن اندر غضب آیم

پرده برداشته مپسند بخود ننك خدائی

وزوزیکه این قصیده رادر مجمع عام بحضور مبارك خواند چقدر ها مورد تحسین وتمجید گردید همین ملامحمد را وادار کرده بودند اشعار بلند فصیح ملیح بلیغ خوب ساخته باسم ایشان کرده بود والا این منظومات مهملات واشعار بی‌معنی امثال اشعار مفخر اصفهانی که از طبع مبارك خودشان صادرشده اسباب افتضاح ومایهٔ رسوائی است .

چندبیتی ازمثنوی ایشان محض آگاهی بیخبران دراین مقام درج شد فاعتبروا یااولی الابصار .

ایحیات العرش خورشید و داد	که‌جهان وامکان چه‌تو نوری نزاد
گر نبودی خلق محجوب از لقاء	یك دو حرفی گفتم از سر بقاء
تا که جانها جمله مجنونت شوند	تـا جنانها جمله مرهونت شوند
تـا به‌بینی عالمی مجنون و مست	روحها بهر نثار انـدر دو دست
تـا رسد امر تـو ای فخر زمان	بـر فشانند بـر قدومت رایگان
سر بر آراز کوه جان خورشیدوار	تـا به‌بینندت عیان از هـر کنار
جلوه ده آنروی هم چون ماه را	سبز وخرم کن زلطف این گاه را
قطره میجویـد ز بحرت کوثری	کوثری کن چونکه شاه ومهتری
ذره گشتـه ملتمس نـور تـو را	وارهش از لطف بیچون و چرا

دانه بگشاده دهن سوی سماء	تـا بیایـد بـروی از فضلت بهاء
قطره هـای مرحمت بـروی ببار	ای ملیك فضـل وای‌میر دیـار
خرق کن این پردهٔ صد توی را	خوش تماشا ده کنون این روی‌را
زانکـه در فضلت نبـاشد شبههٔ	بهر مـا بـر بند ز لطفت توشهٔ
مشرق کل کن کنون این غرب‌را	بهجت دل ده کنون این شرب را
نـور دل را نـور ده زانوار نـور	تـا به‌بیند از رخت اسرار طور
هـان بکش این تیغ اللهیت را	خوش بسوزان ماحد حربیت را
جمله خفا شند ای خورشید روز	سر بر آور جمله ظلمانی بسوز
صاف کن این دُرد غم آلوده را	نور ده این شمع شب افسرده را
عالمی قـائم بتو چون تـو بجان	تـا شود بیدار زاهرت کن فکان

مجملا بقول عوام ای‌بیچاره‌ها ازخر شیطان پیاده شوید و هادم لذات رامعانیه به‌بینید باخدای‌متعال مستیزید وازاغوا واضلال عبادالله بپرهیزید وباین دو روزه ریاست دنیاو لذایذ اومغرور نشوید اگردنیا منحصر بهمین پنجروز که اغلب بزحمت و نقمت ومشقت میگذرد بود آن‌ریاضات ومجاهدات شاقه و زجر نفس و گریه‌های شب و روزه‌های روز صبر بر بلایا ورزایا و محن و ترك لذایذ و حظوظ نفسانی انبیاء واولیاء وبزرگان دین برای چه‌بوده است اگر میگوئی همه‌برای مردم فریبی وریاست عامه بوده‌است پس‌شماهم صورت آنهاچه مزیتی است شمارابر آنها واگرمیگوئی همه‌این حرفها دروغ زجرنفس وترك‌لذایذ کردن‌انهابی‌اصل است‌ازمناجات وکلمات وعبارات گریه خیزحزن‌انگیز آنهاشخص بصیرمنصف میداند که حقیقت‌داشته چنانکه خداوند متعال به‌نبی رحمت خودمیفرماید طه‌ماانزلنا علیك‌القران لتشقی اگرمیگوئی

باین ریاضات وعبادات اثری مترتب نمیشود اینهم کمال بی انصافی است زیرا که خداوندعالم در تمام افعال واعمال اثر قهری گذارده است چنانکه از بودائیان و بت پرستان بجهت ریاضات شاقه خوارق عادات وغرایب بروزات فوق العادة والطاقة ظاهر میشود کتب بعضی ازجوکیان وبراهمه هنود و کتاب بشست نامهٔ را مچند و جاماسب نامه را ملاحظه نمائید تا برشما معلوم بلکه مشهود شود .

علم الله ارباب عقل ودانش دراین چندروزه عمرفانی وحیات دانی عاررا بنارغضب الهی اختیار نکنند وبعشوه‌های این ذال خسران مآل فریفته نگردند بدبخت وبد عاقبت کسیکه ازمعاویة ابن یزیدکم همت تروبی توفیق‌تر باشد ازاجماع و ازدحام اصحاب مبال که هر یك طالب آرزو و آمالند ودنباله رو خر دجال و مضیع احوال ما اری شیاء اضر بقلوب الرجال من حفق النعال وراء ظهورهم زبان را ذکر انابه بیاموز و در محمل دل شمع توبه بر افروز در تزکیه وآرایش صورت چندان کوشش منمای وجمال معنی را بزیور علم بیارای .

لیس الجمال بـا ثواب تزینها ان الجمال جمال العلم والادب

والله تا رشته غرور و نخوت از دست ندهی از وسوسهٔ ابلیس نفس نرهی تا بجناح جنان نپری جان از چنك عوانان شیطان بدرنبری ازقدح وشتم عباد جامهٔ صمت وسکوت بپوش وازجام سکون و ثبات بنوش **وکم ساکت نال المنی بسکوته وکم ناطق یجنی علیه لسانه**

دل وجانرا بصحبت یاری سپار که درروزگان پشت کردن بخواری نخاری
تافرصت داری درمزرعه خاطر غیراز بذرنکوکاری نکاری

هرکه درمزرع دل تخم وفا سبز نکرد
زرد روئی کشد ازکشتهٔ خود روز درو

اگرچه میدانم اثر این نصایح درشما چون آب در هاون سودن وسیاهی ازصورت زنگی زدودن است ولی برحسب تکلیف شمه معروض گردید بالجمله اینکه نوشته بودید.

«بالله این چه حمیت وغیرت پرمضرت است که چشمها را نابینا نموده و گوشها را ناشنوا.»

ازاین عبارت معلوم میشود فرق فی مابین حمیت وغیرت نداده اید که هردورا مرادف هم ذکر کرده اید اما حمیت مذموم است وهمیشه نسبتش بجهال داده میشود چنانکه در آیه شریفه نازل شده اذجعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة ودر صحیفهٔ سجادیه ذکر شده.

اللهم انی اعوذبك من هیجان الحرص وسورة الغضب وملكة الحمیة و متابعة الهوی ومخالفة الهدی الی آخره واما الغیرت غیرت عندالله محبوب ودر نزد اولیای خدا مرغوب ومطلوب است چنانچه درحدیث وارد شده غیرة المرء ایمان ودر حدیث دیگر من لاغیرة له لادین له ولی غیرتیکه دراقامهٔ دین واشاعهٔ آئین بکار نرود چه فائده دارد آن حمیة جاهلیة است که چشم راکور و گوش را کر مینماید و اوصاف ذمیمه رذیله خسیسهٔ نفسانی است که بمقتضای وقت باشکال مختلف بروز دارد.

گاه حرص و گاه شهوت گاه آز

گه غراب و گه خروس و گه گراز

خدای دانا راشاکرم وقادر توانا را ذاکر که درتمام مدت عمر بهواهای نفسانی نیفتاده و درسرپردهٔ هواجس شیطانی ننهاده و درعین عبودیت وبندگی آزاد بوده ام و گوی بی هوسی ازهمگنان ربوده میدانم عیب ومنقصت همه گان ازپیرو جوان را باز بهیچوجه لب نگشاده ومهر

خاموشی برزبان نهاده‌ام اینکه نوشته بودید

«سبحان‌الله این چه سری است که بعد ازصعود حضرت اعلی روحی له‌الفداء تابحال چه‌آثار قدرتی وبزرگواری ازمادون حق نمودار شدکه حجاب از مشاهده شمس حقیقت‌گشت»

الله‌الله یاسبحان‌الله این‌چه‌غفلت وجهالتی‌است که‌این‌نفوس دانیه و طبایع فانیه را فرا گرفته وچنان در بئر معطله طبیعت منغمروفروبرده وصفحه‌صحیفه‌خاطر آنهارا غبارغرور واعراض کدروتیره ساخته که گویا هیچوقت ازاعوان وانصاراین‌دین قویم‌وسالکان این‌طریقهٔ مستقیم‌نبوده‌اند درمعاونت ونصرت حق‌همراهی نداردسهل‌است ازاحکام وآیات‌وبینات هم آگاهی ندارد ای‌نورچشم عزیزاز زبان پدربزرگوارت بگویم آثار قدرت وجلالت آن‌شخصیرا که باو کافر شده‌اید کراراً ومراراً سراً وجهاراً لیلا ونهاراً درخلاء وملاء گفته که‌اگرمیرزاآقاخان صدراعظم‌میگوید که سیدباب‌درحوزه درس حاجی سید کاظم‌رشتی حاضر میشده واتخاذبعضی مطالب ازاوکرده ودرك معانی برخی ازاحادیث مشکله غیرمنحله ازاو نموده که‌باین‌سبك‌وطرز آیاتی‌بدیع آورده‌است‌اینکه‌میگویند‌درس‌نخوانده دروغ‌است من‌میخواهم دست این‌برادرکوچك‌خودم‌را که اومیداند‌درس نخوانده ومعلمی نداشته وازقواعد عربیت ولسان آیات‌بکلی بی‌بهره‌بوده بگیرم و پیش او ببرم وبگویم ای بی‌انصاف از حق بی‌خبر اگرمیگوئی سیدباب درس خوانده ودرمجلس درس حاجی سید کاظم حاضر میشده تومیدانیکه این‌یحیای مادرس نخوانده ومعلمی نداشته عربی سهل‌است عبارات عجمی وفارسیرا صحیحا یاد نگرفته است حال‌ببین بروزجلوات وظهور تجلیات الهی‌را درآو که آیات بینات‌وانوار باهرات‌علم وحکمت

که ازطلاطم امواج بحرفطرت اوچگونه ظاهر و هویدا و آثار عظمت و قدرت پروردگار راکه ازکلمات طیبات او چسان کون‌ومکانرا احاطه کرده که کل من‌علی‌الارض ازاتیان بمثل آیهٔ از آیات اوعاجز وقاصرند وتمام دانشمندان وحکمای زمان سرتسلیم وانقیاد در خط اطاعت او نهاده اند .

مجملا این است فرمایشات پدر بزرگوارتان حال‌شما مینویسید چه آثارقدرتی وبزرگواری ازمادون‌حق‌نمودار شده که حجاب‌ازمشاهده شمس حقیقت گشته صحیح است هیچوقت از مادون حق آثار قدرت و بزرگواری مشاهده نشده و نمیشود ولی ازحق همه وقت آثار قدرت مشاهده شده ومیشود .

اما آثار و دلایلی که برهان بروصایت و خلافت وبزرگواری آن حضرت است اگر چه‌در اوراق قبل بعضیرا مبسوطاً وبرخیرا مختصراً نوشته‌ام ولی حالانیز اوضح وابین بسمت‌تحریر میآورم تاحجت‌خدائی برهرشنونده وخوانندهٔ بالغ باشد که نتواند عذری بیاورد که من‌نشنیده وندیده‌ام اولا کلمات وبیانات‌و وصایای حضرت نقطه درحق حضرت‌ثمره که‌لسان‌مبارکش لسان‌فطرت است وبدون کسب وتعلیم آب‌حیات‌ابدیه ازینبوع‌غیب ازلیه متوالیاً ومتواتراً بدون‌سکون قلم‌وتامل‌بلسان آیات و خطب وشئون علمیه‌وادعیه ومناجات جریان وسریان یافته و آنحضرترا خلیفه‌و وصی خودقرارداده واجرای‌احکام بیان واظهار مناهج اورا‌باذن وامراوموکول‌داشته‌اند از آنجمله‌دردعاهای‌خودمیفرمایدوانك‌قداظهرت بدیع الاول وشیث وصیه ثم‌نوح‌وسام وصیه‌ثم ابراهیم واسمعیل وصیه ثم موسی‌ویوشع وصیه ثم عیسی وشمعون وصیه ثم محمدوعلی‌وصیه ثم من

قداظهرته بالایات فی البیان وجعلت من شرحت صدره ایةله فی ام الکتاب لتلاوة ایاتك وحفظها باللیل منهاجا من عندك یصدق من صدقته ویخزی من اخزیته ولایرید غیرك و لایقصد سواك ولایرد من قدنزلت علیه اسم الخیر ویثبت مناهجك ومایرفع به دینك من مراداتك انتهی .

از روی انصاف ملاحظه کن آنجائیکه میفرماید من قد اظهرته بالایات فی البیان که نفس مقدس خود آنحضرت باشد وجعلت من شرحت صدره ایةله فی ام الکتاب که حضرت ثمره باشد .

چه مقام منیع رفیعی از برای آنحضرت ذکر فرموده که ظهور وبروز وجود مقدس اورا آیت حقانیت خود فی ام الکتاب قرارداده است ومعین فرموده است که حفظ مینماید آیات او را در لیل که منظور غیبت شمس نقطه است ومرتفع مینماید مناهج بیانرا وابداً رد نخواهد فرمود آنحضرت کسیرا که در او خیری بوده باشد پس معلوم میشود هر کسرا که حضرت ثمره رد نمود در آن خیری نبوده ونیست امثال جناب ابوی ومیرزا اسدالله دیان وسایر مدعین من یظهری دراین عصر ایضا در بعضی از آیات باهرات است ان یاکلشئی فلتد خلن فی ذلك الرضوان کیف قداثمرت شجرةالهویة بثمرة قدسیة فانه قبل ما جعل الله ان یثمر قدا ثمر وهذا آیة من عنده للعالمین فلتعرفن قدر تلك الثمرة علی شجرتها فانکم انتم مثل ذلك قلیلا ماتوجدون فی کل فصل لم تثمر الاشجار وان تثمر لم تبق علی شجرتها ولکنکم فی ذلك الظهور کلیتهما تدرکون.

ودر مقام دیگر میفرماید فلك الحمد یاالهی علی ما اشهدتنی من مرآت قد اظهرتها وبلوریة قدابرزتها و کینونیة قد اشرقتها و ذاتیة قد اطرزتها وسازجیة قد ارفعتها فهاانا ذایاالهی لاحمدنك عن تلك الموهبة

وهمچنین درشان آیات ازشئون خمسه باسم کاتب میفرماید قل الحمدلله رب السموات و رب الارض رب ما یری و ما لا یری رب العالمین ان تنزل علینا بعدماقدقضی عدد الواو من یخلق فی الواو بآیات مستطرزات یستطرزن بهن عبادالله المستطرزون وکلمات مجذبات یستجذبن بهن عبادالله المنجذبون ان یااولی البیان انتم مثل ذلك المثل الابهی تتربیون و در توقیع ملا حسین خراسانی اسمه النازع میفرمایند و انا قد جعلنا لکم فی البیان شمسا مضیئا تدلن علی شمس الازل انتم بهاما فی البیان لتدرکون تلك کلمة الابهی فی ارض البهاء انتم جواهر الحکمة من سوازج مبدعها تملکون ولتستشرقون بضیاء ماقدشرحنا صدره بالایات من لدنا ویقدسنا باللیل والنهار و کان لنا من الساجدین ازاین عبارات ملتفت شدی که اسم ابهی را در حق حضرت ثمره ذکر میفرمایند ولقب بها رادر اوراق قبل نوشتم که جناب طاهره سلام الله علیها بجناب ابوی داده‌اند ولی در تمام بیان و کتاب اسماء هرچه لفظ بهاو ابهاوجمیع اشتقاقات آن ذکرشده راجع بحضرت ثمره است ودرجای دیگر میفرماید فلك الحمدیاذاالعز الشامخ المنیع و لك الحمد یاذاالجلال الباذخ الرفیع حیث قدخلقتنی و جعلتنی مرات نفسك ونزلت علی البیان بقدرتك وانطقتنی ببدایع ظهورات قیومیتك وارفعتنی بتجلیات عزصمدانیتك وخلقت لی مرایاً غیرمعدودة و اصطفیت من بینها من قد جعلتها مراتالنفسك و تلجلجتها بان ینطق من عندك و تنطقنها بان تنبئن من ایاتك فلك الحمدفی الابد المؤبد علی ذلك المرآت المعتمد حیث قد تجلیت لها بها بنفسها و جعلتها مقام ظهورك وبطونك وانطقتها ببدایع تجلیاتك وغیوبك واردت ان تنصرنها بقدرتك و تظهرنها بسلطنتك و تسلطنها بقیومیتك و تغلبنها بظهاریتك و ترفعنها

بکبریائیتك الی ان قال ولتخلقن اللهم بهامراتا مرتفعة اذکل مایرتفع فی‌البیان من مرات ذلك ارتفاع مظهر نفسك الی آخر

یابن العقل دیده انصاف باز کن ملتفت باش نکات و دقایق کلمات آنحضرترا وببین‌درهرظهوری درامروصایت آن ظهورچه‌مخالفتها کردند این‌ظهور که اتم‌واکمل از هرظهوری است‌بدیهیست که درامر وصایت و خلافت ایشان چه‌ایرادات بمیان خواهدآمد چنانکه در یوم غدیر خم روزنصب وصی رسول‌خدا نازل‌شدآیهٔ الیوم اکملت‌لکم دینکم‌واتممت علیکم نعمتی دراین ظهورمیفرماید ولکن‌الله فی‌ذلك الظهور یثبت امره ویتقن صنعه‌لان فیه‌لایبدل النور بالنار حال انصاف بده با این نصوص صریحه‌حضرت نقطه‌اولی این‌زمره بهیمه طینت‌الذین اتخذوا الههم‌هویهم میگویند همانکه مرآت از مقابل شمس دورشد مکدر میگردد وحال اینکه لامحاله بین‌ظهورین لیل‌واقع است‌چنانکه دراوراق‌قبل مشروحاً ذکر شد و در موضع دیگر میفرماید فوالذی خلق الحبه وبری‌النسمة و تفرد بالعزة و تجبر بالعظمة و تکبر بالرفعة وتظهر بالقیومیة وتظهر بالقدوسیة لو عندکم من حب الله فی بطون الله لا تسکنون قدر شئی و فی ظهور الله لاتحزنون قدر شئی فاستعرفوا قدر ایام الله فی ظهوره و استعدوا اظرافکم فی بطون الله وغروب الشمس و اسئلو الله و ادعوه لظهورها و طلوعها فانه عزو جل یسمع من یدعوه و یجیب من یسئله و جعل من اعظم العبادات و اقرب القربات التضرع للظهور فی البطون و التبهل فی‌البطون للظهور ایضاً در توقیع ذات حروف‌السبع میفرمایدان یااولی‌البیان فلتستمسکن بدین‌الله‌ولتصدقن کل مانزل‌فی‌البیان ولتنصرن اسم‌الازل الوحید ولتمسکن بحبه فانکم انتم به‌لتنجون لااله الاالله وان

علیا قبل نبیل نفس الله وان مافی البیان دین الله وان اسم الازل الوحید ذات الله
ایضاً در کتاب دیگر بایشان میفرمایند و ان هذا لایمکن الاعند ظهور من یظهره الله وقبل ظهوره فاستمسکوا بالمرایاء المدل علی الله و لاتختلفوا فی الله فان فی عالم الاسماء لااله الاالله وحده وحده وفی عالم الخلق هذا مرات قد دلت علی شمس الحقیقة لیقویکم بقوة الله ویجلی علیکم بمطالع الله ینصر کم الله به و یامر کم بمناهج احدی عشر واحد و مالم یبین من تلک المناهج یبین من عنده من اولو النصوص حیث قد علمت من یکتب بین یدی الله مناهج الظهور و البطون وان الحق قد انحصر فی البیان وان مادونهم لاشئی عندالله وان تریهم احیاء لم یکن فیهم روح معرفة الله ولارضاءالله عنهم معرفة الله
ایضاً ازجمله توقیعات مبارکات که نص در وصایت و ولایت و مراتیت آن حضرت است توقیعی است که بخط مبارك باسم کریم مرقوم شده است بسم الله الکرم ذی الکارمین بسم الله الکرم ذی الکرماء قد بهجتنی ان یا اسمی فی المرات الازلیه حیث قد حکی عن الله ربه و دل علی الله موجده الحمد لمجلیه کما هو اهله ومستحقه کمال مراقب اول در حفظ آن وثانی در شوق وابتهاج آن داشته که قدر ذکر امکانی هم خطور حزن بر قلب سازجش وارد نشود چگونه آنکه بتکون آید و پنج لوح مطرز از آثار اون بخط ابهی باروح وریحان فرستاده باش و کمال حفظ در آثار الله داشته چه ازلا و چه بدیعاً وشئونات ثمره بهیه را درالواح تذکار آورده حتی ینصر کم الله به انه خیر نصار قدیم ولتحفظن کل ما نزل من عندالله کعینیك فی کل حین وقبل حین وبعد حین وان کان علیا هنالك فاذکره بالثمر لینظرن من الله بامره الی مرات الله و وجهه فانا کنا ناظرین واحضر بین یدی الله ماقد رفع الی الله ذکرا من الله فی الکتاب انه هو خیر الذاکرین این بود عشری از اعشار

و اندکی از بسیار آیات و توقیعات مبارکات حضرت نقطه اولی درباب عظمت‌شان وجلالت قدر وبزرگواری حضرت ثمره که بطریق ایجاز و اختصار ذکر شد.

ثانی از آثار بزرگواری وجلالت قدرت آنحضرت عرایضی است که‌جناب والدشما بطریق مناجات و از مقام فنا وعبودیت بخط خودش بساحت قدس آنحضرت عرضه داشته والواحی است که در جواب بعضی ازمؤمنین بیان که در باب ادعای ایشان سئوال نمودند نوشته واز قائل این اقوال اعراض کرده وحمل براغراض نفسانیه نموده ومدعی این‌ادعا ومعتقدین باین اعتقاد رالعنت کرده اگرچه صورت یکی‌از آن الواح را دراوراق قبل نوشته‌ام این لوح نیزجواب‌جناب میرزا محمدهادی‌قزوینی است که دراین باب بایشان نوشته و ایشان جوابی که نوشته‌اند متن آن خط کاتب وحاشیه آنرابخط خودنوشته که الان‌موجود است کمینه آنچه که‌ازصدراین‌لوح بالوحی که‌درسابق‌ذکرشده حرفاً بحرف مطابق‌بودمن باب‌عدم تکرارذکر نکرده بقیه آنرا بعینه درج‌نموده از آنجائیکه‌نوشته اند سبحان الله از این خیالات مفقودهٔ معدومه و از این بیانات خبیثه مردوده‌ای اهل بیان‌بشنوید ندای مرا از کینونات فانی خودرجوع کنید بطلعت باقی وازافکار عدمیه متصاعد شوید بسوی‌سموات قدمیه که شاید نسیم رحمت‌وعنایت بوزد وانوار الهی‌شمارا فرا گیرد وبعد برخیام‌رفعت وقباب عظمت جالس‌شوید وبرفسطاط‌مکرمت واکراس مرحمت‌مستریح باشید تاندای‌سروش غیب‌را از گوش هوش بشنوید وازسکرغفلت‌بهوش آئید و جلوس سلطان ازلی را از یمین قوت وقدرت مشهودا مشاهده کنید که این‌است نتیجه اعظم ولطیفه‌افخم ودقیقه اقوم اگرعـاملشوید

بآنچه ذکر شده دراین ورقه مبیضهٔ منیره خواهید شنید نداء غنات طیور
را بر اغصان شجره کافور که بسازج جذب وجوهر وله ازجمیع جهات میخوانند
شما را و کفات طلعات سرور را براعراش محبور ملاحظه مینمائید که
چگونه طائفند شمارا پس بجمال افئده صافیه منیره متصاعد شوید که تا
نسائم رحمت الهی ازشرق جان میوزد ونفخه عبیر ازشمال شعر محبوب مشرق
میآید قسمت عمررا بردارید ونعمت جاوید نامتناهی را اخذ نمائید این
است حیات ابدی وعنایت سرمدی قدراین ایام را بدانید همیشه طلعت
امر ظاهر نیست سیخفی الجمال فی قمص الجلال وانتم حینئذ تتضرعون و
تصرخون لیکن تاعیون مرحمت جاریست و سحاب مکرمت مرتفع و
بحار محبت متموج است سعی نمائید که ازرضای مبارك ایشان غافل نشوید
واز اوامر و نواهی باز نمانید این عبد حزین که درارض حزن جالس
شده واز جواهر حزن مرزوق گشته وازسوازج حزن مشروب شده واز
هوای حزن امطارهم براو باریده وازسماء هم اغیاث غم براو ریخته بآواز
حزین ندا می کند شمارا وهر که باشما است که آنچه در وصایای قبل
وبعد مسطور گشته معمول دارید و از رشحات طفحات نسایم رحمت
نامتناهی باز نمانند وازجذبات نغمات ورقاء لایزالی دور نگردید که آنچه
از بدایع جوامع نغمات مشهود گشته معدوم خواهد گشت و هرچه از
طرایز ولطایف نغمات مسموع میگردد مفقود خواهد شد پس بسوازج
سعی وجواهر اهتمام برصراط حی رفیع مستقیم شوید وبعد بربساط عزت و
سلطان مکنت مستریح گردید که عنقریب کاوب فنارا ازدست ساقی بقا خواهید
نوشید و کاوس مودت را از دست حامل عذرا خواهید آشامید مستعد
شوید که شاید نعمت حیاترا ضایع ندارید واز معرضین محسوب نگردید

پس بکمال قدرت جهد کنید که شاید خدمتی از شما برآید که موجب رضای سلطان عماء و ملیك سناء گردد قسم بخدائیکه جالس نمود این عبد را برعرش حزن که این مقام اعظم است از آنچه از سموات اعلی وارض ادنی است سعی نموده که تانفس باقی است واز قفس تن خارج نشدیدامری رامرتکب نشوید که مایه تأسف وافسوس گردد این بنده باجمیع خدمات ولطمات که شنیدید و گویا که اعظم از آن در ملك ظاهر نشده آنی نمیگذرد مگر اینکه از طلعات قدس ووجهات انس شرم میکنم وخجلت میبرم زیرا که خدمتی ازدست این عاجز حزین برنیامد که موجب سرور حضرتشان شود نکواست این بیت دراین مقام .

چگونه سر زخجالت برآورم بردوست

که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم

واذا اقول لاحول ولاقوة الا بالله المهیمن القیوم وانالله وانا الیه راجعون ودر حواشی این لوح بخط خودشان نوشته که الان موجود است عرض میشود که نوشته آنجناب رسید وبعضی اخبارات متفرقه هم قبل از نوشته مسموع گشت بسیار حیرت افزود که مثل آن جناب چنین مطلب ذکر فرماید وانگهی بنده کجا خدمت آنجناب اظهار مطلبی نمودم که سندطلب فرموده اید اگر حاجی حسن ذکری نموده شما احتراما لامرالله وحبا لاولیائه باید ساکن باشید وسؤال نمائید آنچه شما ازکلمات حاجی ذکرفرمودید و حال در دست است چیزی نبود که سبب انکار شود بلکه خود آن جناب دراین رتبه بودند زیرا که بخط خودشما است که حاجی بنده رادرصفات وجناب میرزا رضاقلی صلوات الله علیه و علی احبائه را ازمظاهر اسماء و کل آنچه درظل ایشان یعنی بیان وصاحب آن وادلاء ایشان همه درمعانی

وظواهر اسماء وصفات هستند وخواهند بوداین مطلبی نبود که این همه
تفصیل بهم رساند ازهمه گذشته دو کلمه مینوشتید رافع را تغییر میدادیم
قسم بخداکه آنقدر بآنجناب مطمئن بودم که ذکر آن ممکن نیست
ودیگر نوشته بودید که از عبارات بنده ملاحظه شد که شمس ازلی در
زجاجهٔصمدی مستبرق شده هذاحق لاریب فیه اول اینکه جوهر ازل و نقطه
قدم رب اعلی بوده وهستندومرات ازل هم معلوم است که حضرت حی قیوم
بوده وخواهندبود. شمس ازلی که ذکر هویه باشد درزجاجه که ایشان باشند
ظاهر وهویداگشته ازاینها گذشته زجاجه هزارمرتبه ازمرآت پست تروحقیر
تراست بهر کس هم نسبت داده شود نقصی ندارد وحضرت هم مراتب مرآت را
هفت رتبه قرارفرموده اند انشاءالله ملاحظه فرمائید معلوم میشود که طائفین
حول ومخلصین درحب دررتبه چهارم مرایا واقف اند یعنی طلب نور و
ضیاء ازواحد بعد واحد مینمایند تامنتهی شود بمرآت اول ودیگر لفظ
زجاج رتبه ندارد درجنب مرات تامحل حرفی شود وازهمه گذشته قسم
بخداکه آنچه این عبدمیگوید ویاتحریرمینماید مقصود حضرت ایشانند
وبس وکفی بالله شهیدا وخود شما آن نوشته را ملاحظه فرمائید معلوم
میشود وجمیع آن نوشته‌ها بامر ایشان نوشته شده مخصوص در کتاب
نور صریح امر فرموده اند که از جواهر حکمت وسوازج علم و قدرت
بر کل القا نمایم نقطه وجود شاهد است که هرگز اراده اظهار شانی از
خود نداشته و ندارم چون حال لازم وواجب شد اظهار مینمایم آنچه
خود ایشان در کتاب نور صریح وصحیح نازل فرموده اند زیاده از آنست
که آنجناب نسبت بحاجی حسن داده اند وذکر احدی در کتاب نور نشده
و در مواضع متعدد مرقوم شده خودشان صورت آنها را جمع فرموده

برای جناب میرزارضاقلی فرستادند بنظر مبارك میرسد ودعای حسینیه که در دعوات ایشان است ملاحظه فرمائید ومعلوم بوده وهست که آنچه در کتاب مذکور نازل میشود اعظم است ازجمیع توقیعات وغیره واین کتاب که ارسال شد ازخط مبارك است تاحال ملاحظه نفرموده اید بعدانشاءالله بنظر میرسد ولیکن بحق حق که بنده خودرا قابل یکحرف آن نمیدانم بسیار خجلت بردم ازذکر این مراتب ایکاش نبودم که چنین ذکرها نمایم باری معلوم آنجناب بوده که غیراز نیستی وعبودیت صرفه ازآنحضرت چیزی نزدبنده نیست ولیکن قاصم شوکت معتدینم ابوالشروران سمت بود چرایکنفر امرالله را جاری نکرد شش ماه اهل بغداد این بنده را احاطه نمودند بفضل الله همه را مضمحل نمودم وامرالله را باتمام رساندم .

فعل من بردین من باشد گواه وهمچو گمان داشتم که از آنجناب بعداز این نصر کبری وابتلای لایحصی اظهار حب ودوستی میشود آخر نتیجه این بود درجمیع امورحمد خدارا من کان لله کان الله له جمعی از مفسدین این اراضی بعضی زمینه ها وصحبتها ذکرنموده اند که شایدبتوانند درامر رخنه نمایندچون نتوانستند لهذا فراری شدند ودرسکرغفلت افتاده و بهوای نفس متکلم اند هرچه باشد میگویند و آنچه بخواهند میکنند ولیکن عنقریب است که ملاحظه میشود که جمیع معدوم ومفقودخواهند شد . و دیگر عرض میشود که طلعت ازلی درحجاب اند وازنواظر خلق مستور و اصحاب و احباب میآیند و میروند بعضی توقعهای زیاد دارند معمول نمیشود لابد مکدر مراجعت مینمایند ولابداست جمعی مسرور بر گردند وبرخی محزون معلوم است که هرکدام علی ماهو علیه حکایت میکنند ونسبت میدهند همیشه این قسم بوده وخواهد بود .

باری حال بعد از وصول نوشته جمیع اصحاب را جمع فرمائید و
وآیات نور را برهمه القا فرمائید واظهار حب تام بفرمائید تاجمیع آن
اصحاب کمال حب را درشما ملاحظه نمایند تادیگر نتوانند رخنه نمایند
دنیـا را اعتبار و اعتنائی نیست آنچه باقی است و دائم تسلیم امرالله
است واین جانب همیشه دراقامه امرالله بوده وهستم و خواهم بود وبعد
ازکتاب نور بنده این نوشته راکه درمتن ثبت شده بجمیع اهل بیان نوشته-
ام که مبادا غلوی درامر این عبدنمایند این است که خدمت فرستاده ام
شماو همه اصحاب باید ملاحظه فرمائید واهمال نفرمائید درملاحظهٔ آن
آنوقت معلوم میشود همه مراتب وهمین نوشته بنفسه دلیل است برصدق
این عبدلوانتم فی کلماته تنظرون وازجمله آیات نوراین است که میفرمایند
ولقد امرنا الذین آمنوا بآیات الله ان یتبعوا قولك فی امرربك و جعلناك
نذیراً من لدنا لتلقی العلم والحکمة فی قلوب هؤلاء الخ اگر گوش باشد
کفایت میکند همه را انشاءالله همه معلوم میشود واین اسباب را دومدعی
کذاب ملعون فراهم نمودند یکی آن مرد که در همدان بجواد القا
نموده ودیگری مستور است تابعد معلوم شود قل للجواد استغفر فیما افرطت
فی امرالله وتعدیت فی حقه واکتسبت السوء باهواء نفسك فیما افتریت بعبده
هذا ان تحب ان تکون من الموقنین والا ان الله کان غنیا عنك وعن فعلك
وعن الذینهم بآیات الله لایهتدون جناب جواد هم مقصر نیست زیراکه مطلع
نبوده بسیار امورات هست که ذکر آن جایز نیست انشاءالله اگرملاقات
قسمت شد معلوم میشود پارسال جمعی از احباب از اهل آن ولا آمدند
وذکر تشریف آوردن آنجناب رانمودند ولیکن بعد ظاهر نشدچندی
منتظر بودیم وهمان احباب این بنده را ملاقات نمودند اقوال وافعال بنده

بر آنها معلوم‌شد تعجب است که چراعرض نکرده‌اند و اعراض نمودند ومسموع نشد حال استدعای بنده این است که همه‌این حرفها راتدارك بفرمائید اهل آنجا یاجای دیگر همچو ندانند که مغایرتی درمیان است بلکه کمال اتحاد ویکرنگی و یك جهتی بدانند ودیگر حفظ امرالله را بفرمائید در نهایت قدرت و قوت که خدا معلن خواهد بود توقیعات و نوشته‌جات اصحاب همه ارسال‌شدودیگر جمیع احبابرا ذاکرم والسلام انتهی اگر چه‌در این مقام جای اعتراض نیست مبادا رشته کلام از دست برود ولی همین یك‌مطلب را ناچارم بنویسم و آن‌این است که دراغلب نوشتجات شمامسطور است که قتل میرزا اسدالله ابوالشرور بامر واراده حضرت ثمره بودو باین‌واسطه علم عثمانرا بر پا کردهٔ و از دور ونزدیك استنصار برای ثاراو میکنی ومیخواهی در زمره اعوان و خونخواهان اوباشی چه‌میگوئی در اقرار پدربزرگوارت در همین لوحی که بجناب آقامیرزا محمد هادی حاشیه آنرا بخط خودشان نوشته‌اند .

فعل من بر دین من باشد گواه - فی‌الواقع‌همین است که نوشته اند وحال این مطلب مبهم مانده‌است نمیدانم ایشان‌برای اجرای امرالله همان‌طوریکه نوشته‌اند راست است یا تکذیب‌شما ایشانرا و استنصار برای طلب ثارابوالشرور بر خلاف رضای خدا و تکذیب قول پدر بزرگوارت زیرا که میرزا . اسدالله دیان فاش‌واشکار از دین بیان‌مرتد شده و علنا بحضرت نقطهٔ اولی در مجالس‌عدیده رده گفته حتی آنکه یك بغچه بزرك الواح و آثار و آیات حضرت نقطه‌راکه خطوط‌مبارکه هم در ضمن آنها بوده در آتش ریخته و سوخته و خودش در چند محضر از احباب و غیر احباب اقرار باین عمل شنیع نموده و علاوه

بر اینهاجساراتیکه درکلمات خودش بحضرت نقطه نموده بعضی آنها در کتاب مستیقظ مذکوراست و حضرت ثمره در در کتاب مستیقظاو را نفرین نموده و او بمکافات‌اعمال و افعال خود دچار شده‌است برعبد نیست که در افعال مولای خود چون و چرا گوید وطریقه ایراد پوید نعم ماقیل

آن‌پسر را کش خضر ببرید حلق　　فهم آنرا در نیابد عام خلق
آنکه جان بدهد اگر بکشد رواست　　نایب است و دست او دست خداست

پس دراین صورت ایراد شما عندالله و عندالخلق خطای محض است و اگر شما راست نوشته‌اید وحضرت ثمره امر بقتل او فرموده اند باز حکم حضرت حکم خدا است پدر بزرگوار شما دروغ گفته اند در هر صورت یا شما یا ایشان دروغ گفته‌اید وفحوای آیهٔ شریفه کونوامن‌الصادقین مانع از متابعت و همراهی با کاذبین است ولی من از روی نصیحت و حفظ رتبه شما زحمت میدهم که در نگاشتن بعضی مطالب صدر و ذیل عبارات خود را ملاحظه نمائید چون قلم از روی بغض و اغراض‌نفسانی جاری میشود خیلی جاها مطالب متضاده متباینه نقیضه ذکر میشود چنانچه در نوشته‌جات ابوی بزرگوار هم مشاهده شده مطالبی که اغلب آنها باهم بینونیت وضدیت دارند اگر بگوئید کلمات ایشان چون کلام خدا محکمات ومتشابهات و ناسخ ومنسوخ دارد لایعلم تاویله الا الله من باکمال ادب میگویم آن اوقاتیکه شمس حقیقت از زجاجهٔ وجود ایشان بروز وظهور نکرده بود و خودشان ظاهرا در خدمت حضرت ثمره اظهارعبودیت میکردند باکمال‌خضوع

وخشوع و بانهایت ذل وحقارت‌قسمها یاد کرده وخدا رابشهادت‌طلبیده و مدعی برخلاف ایـن اعتقادات را لعن کرده انـد چنانکه مضامین بعضی از آنها را در اوراق گذشته مسطور داشتیم‌فـی الواقع اگر آن عبارات و تصریحات مؤکده و آیمان و احلاف مغلظه‌واظهارات‌عبودیت و فدویت که بخط خودشان نوشته‌اند و فعلا دردست دشمن و دوست است واقعیت دارد ایـن ادعای بزرك را بچه حمل نمائیم و شما در جواب مدعی با شعور زبان فهم‌چه میگوئید اگربگوئیدآن عبارات و نوشتجات اول ایشان دروغ‌است محض‌پلتیك این همه قسمها راخورده و این همه عبارات دروغ را فرموده‌اند اهل‌دانش و بصیرت باین حرف البته وقع و وقری‌نگذارند واینگونه عبارات سخیف‌راار اجیف‌شمارند زیراکه‌در امردین واستحکام قوائم آئین‌مبالغه‌واغراق ناروواصرارویمین بی معنی و بیجا است و اگر بگوئید کلمات اول ایشان‌صحیح‌و ازروی صدق وحق‌بوده‌و دعوی ثانی ایشان ناحق‌و دروغ‌است‌هرگزنمیگوئید فعل و عمل شما که امروزه براریکه ریاست وصایت و خلافت ایشان جلوس فرموده ایـد مکذب این قول شما خواهد بـود وآن مـرده قـرده هم کـه همه در حقیقت مظاهر دب انـد و در صورت اصحاب و دادوحب هرگز راضی باین قول نخواهند شدبیچاره ابوالشرورنقطه فرقان در تبریك وتهنیت حضرت امیر المؤمنین‌علی (ع) یك دفعه بخ‌بخ لك یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه گفت وهفتادودو دفعه بکلمهٔ‌لولاعلی‌لهلك‌عمرتدارك‌کرد با آن همه خدماتی که درقوت دین اسلام از او بظهور رسید الی کنون که هزار وسیصد واندی است شیعه‌ها دست از گریبانش برنداشته و اورا زندیق محض وصنم قریش

انگاشته وداغ کفر ونفاق برجبهه‌اسلام‌او گذاشته‌اند چنانکه‌اخبار اخیار و کلمات ثقات از حجج الهی وائمه هدات شاهد برصدق وحقانیت‌این عقاید است که یا ازاول بنیان ایمانش چون بنیان روی‌آب و یا خیمه حباب بی اصل و ثبات ضایع و خراب بوده و یا پس از قبول اسلام و ایمان بواسطه حب ریاست و جهانداری و غلبه برخصم وقوام سلطنت و شهریاری از دین اغماض و از حق اعراض کرده ذخیره ایمانی که اندوخته بود بثمن بخس ریاست چند روزه دنیای فانی فروخت و بنار حقدوحسد کالای‌دین ومتاع آخرترا یکسره سوخت بالجمله اگرچه‌این مطلبیکه ذکر شده قاطع و حاسم آن رشته بوده که قبل از دخول در این مطلب بیك نهج مسطور داشت‌ولی‌بعضی از نوشتجات ایشان بلسان مناجات عربی و فارسی که مؤید مطالب مندرجه مهجوره و منافی بیانات معوجه منفجه شما بود و بخطوط خود ایشان که هر بصیر صافی ضمیر به بیند میشناسد خواستم بنویسم ای خدای دانا و ای قادر توانا تو میدانی که مرا بهیچ وجه غرض و مرضی و عداوت و حبی با کسی نبوده و نیست جز اطاعت‌امر تو و غیراز متابعت‌حکم تو مقصد و مقصودی نداشته و ندارم اگر مقصودم تحصیل معاش و فراهم آوردن نان وآش باشد بحمدالله که از توجه اولیای تواسباب معیشتم مهیااست وآماده و خوان احسان وجودم موجود و افتاده از دوست و دشمن‌هر که خواهد مایده خورد و فایدهٔ برد

هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو

بهتر آن است که رشته سخن بعد را قطع نمایم و بر سررشته همان مطلب نخستین باز آیم

این مناجاتی است که جناب ابوی‌در بغداد بخدمت حضرت ثمره عرض کرده قداخذت القلم حینئذ یا الهی من عندك ووصفت المراد بین یدیك ولم ادرما تریدان تنزل علیه وتظهر منه من مقادیر بدع صنعك وتدابیر عز حکمتك تا آنجائیکه ذکر مینماید ولکن انی فوعزتك ما ارضی بکل ذلك و ما احب ان التفت بشئی من ذلك الا بان تجعلنی بکلی منقطعا الیك و راجعا علیك وراضیا منك و ذلك یکون بان تشاهد شعری مخضبا بدمی حین الذی اکون جالسا علی التراب و کان راسی عریانا و رجلی متحافیا و جسمی متبلبلا وروحی من العطش مضطربا اذا انظر الی الیمین ولااجد ناصرادونك و اتوجه الی الیسار و لن اشاهد معیناسواك لیعیننی فی شئی اویسقینی بشربة ماء اویرافقنی فی ضری اویوافقنی فی کربی و بلائی اذا اقیم من مقامی ولن اقدر علی القیام من الضعف الذی اکون فیه واکبب علی وجهی علی التراب مرة اخری و انادیك حینئذ فی سری بان یا حبیبی اقبلت منی ورضیت عنی و انت تجیبنی یا حبیبی هنیئا لك فیما و فیت بعهدك وجئت بمیثاقك وعند ذلك اصعق بین یدیك من کثرة الدم جری من عروقی کان الارض کلها احمرت منه اکون فی صعقی بما لاعدله ولن یقدر احدان یحصیه الاانت و بعد الذی افارق روحی اتکلم معك فی خفیات سری من غیر حرف ولا صوت و لا ذکر اذا یحضر بین یدی من جملته اشقی العباد فی البلاد واضل الناس فی الرشاد لیقطع راسی ویرفعه علی القناة

خوب است در این مقام از این بیچارهای گول خوردهٔ مرده قردهٔ مدعی سؤال کند چه شد این پیشگوئیها و غیب نمائیها که جمال قدم در این عبارات از برای خودشان ذکر فرموده‌اند

ای عجب آن عهد و آن سوگند کو وعده‌های از لب چون قند کو
بکجا رسید وچه شد که واقع نشدو مثل سائر حرفها دروغ شد
مزاج عشق بس مشکل پسنداست قبول عشق بر طاق بلند است
هر بوالهوسی بمقام مقدس ودرجه رفیعه شهادت فی سبیل الله فائز ونائل نگردد .

شهپر زاغ وذغن زیبای صید وقید نیست
این کرامت همره شهباز وشاهین کرده‌اند

بالجمله تا آنجائیکه درمناجات ذکر مینماید لانك لم تزل کنت سلطانا علی ولم ازل کنت عابدالوجهك و کنت مالکالنفسی و کنت مملوکا لنفسك وذلیلا عندجنا بك وحقیرالسلطنتك ومعدو مالدی ظهور قدرتك ومفقودا عند تجلی انوار عزازلیتك رغماللذین یریدون ان یفسدون فی ارضك ویعلون فی بلادك ویحدثون فی الملك مالاقدرت لانفسهم ومراتبهم فسبحانك سبحانك عن کل ذلك وعن کل ماوصفتك به بل ان عبدك هذا یکون عابدالمن یعبدك وساجدالمن یسجدك وخادمالمن یخدمك وخاضعالسلطنتك و معینالمن یطلبك وناصرالمن ینصرك فوعزتك لم اجد لنفسی عزا اکبر من ذلك ولارتبة اعظم من هذا باقتدار مشیتك الی ذروة سموات ازلیتك و تصعد هذا فسبحانك سبحانك یا الهی ما اعجب بدایع صنعك فی مغرب الاشارات وتستره فی ظلمات الدلالات بحیث یسکن وحینئذ لماوصل الامر الی هذا المقام ینبغی ان ارجع القول الی لحن اخری لعل یصعد به العباد الی افق الاعلی ورفارف الابهی انانتهی اللوح وماتم مراتب الشوق فی صدر الورقاء ومقامات الذوق فی قلب الوفاء ولکن لماتم وانتهی اختم الذکر بانه لااله الاهو وطلعته الاعلی نوره وضیائه ووجهة القدس مجده وجماله

و هیکل النور ذاته و سراجه اناکل بکل موقنون بعد بفارسی نوشته‌اند
باین مضمون بریکی ازدوستان بخط خودشان این نوشته راهم نوشته‌ام
ارسال داشتم بنظر شما برسد بعد هر کس بخواهد مراتب عبودیت و
مقامیرا که نفس درهران وهرساعت باید از آن غافل نشود دراین نوشته
باید نظر کند یعنی خود قاری در همان رتبه باشد و الا از حق محسوب
نیست ابداً ابداً زیرا که عبدهمیشه باید در مقام انقطاع ومعارج فناسیر
نماید که همان رتبه بقاء بالله است بقول مردم هر گز این بنده دوست
نداشتم که چنین نوشته‌ها ویا چنین مکاتیب نوشته شود باری لابد شدم
اگر بقزوین مصلحت بدانید خدمت جناب آقا سید هادی بفرستید که
ایشان بجناب حاجی‌شیخ وغیره‌القا نمایند که شاید این حرفها تمام‌شود
اگرچه همه این حرفها معدوم ومفقود است .

یامعاشر المنصفین شما رابذات احدیت ونقطه بدیئت وآفتاب‌مشیت
ومرکز هویت قسم‌میدهم اگراهل زبان ونکته‌دان ومتدینین بدین‌بیان
هستید حب وبغض رابکلی‌بکنار بگذارید زیرا که آنهایعمی ویصم‌است
وبعداز اول مناجات تاآخر آن بنظردقت ملاحظه نمائید به‌بینید غیراز
عبارت پردازی وبخرج دادن وخود نمائی وددرضمن عبودیت و خشوع
اظهارشان وانیت نمودن وخود ستودن ودر تلو هرعبارتی دنبال سجع
وقافیه گردیدن‌وبرای اثبات‌شان از این شاخ بآن شاخ‌پریدن ومقصودی
غیراز القاء شبهه ومنظوری جزا غراء بجهل وخیالی جزا رائه بباطل از
این‌کلمات فهمیدید این عاصی ناسی واین فانی دانی را بیاگاهانیدواز
غفلت و جهالتم وارهانید زیرا که من از این عبارات آنچه
فهمیده ام این مرد غیر از شعبده بازی و شبهه کاری و خیال ریاست

چیزی درخاطر نداشته وجز بذر آمال و امانی که منتهای آرزوی اهل دنیا است دراراضی دل نکاشته واگر درمقام نقادی وتشریح این عبارات برآیم اسباب تصدیع است وبجهة خوانندگان خواهند گان عمرمایهٔ تضییع اینها که ذکر شد جواب آن عبارتی است که نوشته بودید که بعد از صعود حضرت اعلی روحی له‌الفداء تا بحال چه آثار قدرتـی و بزرگواری ازمادون حق نمودارشد که حجاب ازمشاهده شمس حقیقت کشت اگرچه در جواب قبل نوشته بودم که آثار قدرت و بزرگواری از مادون حق هیچوقت ظاهر نشده و نمیشود ولی آن آثاری که سبب متابعت و مطاوعت و اقـرار برعبودیت و انقیاد عباد شد اولا بـروز وظهور آن همه آیات باهرات و الواح مناجات وشئون علمیة و خطب وتفاسیر و توقیعات کالغیث الهاطل که از زبان فطرت آنحضرت جاری و صادر شده و میشود و اسامی بعضی ازآن کتابهای آسمانی را در الواح قبل مسطورداشته‌ام ثانیاً آیات بینات و توقیعات مبارکات حضرت اعلی که تصریحا در وصایت و خلافت و مراتیت آن حضرت نازل شده و بعضی از آنها را در اوراق گذشته نکاشته‌ام ثالثا مناجات و عرایض پدر بزرگوار شما که بـا نهایت عجز و انکسار و عبودیت و افتخار بچاکری و دربانی آنحضرت نکاشته وبعضی ازآنها در مـاسبق وبعضی در ماسیاتی ذکر شده و میشود انشاءالله تعالی حال خود بیا و انصاف بده بعد از این سه برهان جلی ایا مجال انکاری برای شخص عاقل منصف باقی میماند لاوالله لاوالله لاوالله الا از برای کسیکه اتخذ الهه هویه واضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة در این موقع ملهم غیبی و منادی سری اشاره بذکراین سئوال میفرماید

سؤال

این شخص مدعی که دعوی من یظهری کرد آیا خود صاحب کتاب و مقنن قانون و شریعتی است که ناسخ احکام و شرایع بیان است و یا مبلغ احکام بیان و مؤید شریعت حضرت نقطه بیان بوده است اگر مدعی مطلب اول است صدق این دعوی موکول بدومطلب است و بیان این دومطلب هم موقوف بریك مقدمه است واما مقدمه اینستکه بحکم عقل ونقل باید شمس حقیقت ومظهر تام الوهیت درزمانی طلوع وظهور نماید که لیل الیل شریعت سابق را درك کرده باشد نه ازقمر ولایت آثاری و نه از نجوم هدایت دیاری درعالم ظاهر و نمایان باشد و از بیغوله های هواهای نفوس خلایق ابالیس و شیاطین ضلالت و فتنه سر بر آورده اگر ضمیری صافی و نفس صالحی بنظر آرند بگمراهی و غفلت دلالت نمایند در چنان هنگام که زمان فتنه وفترة است تفضلا علی الخلق و ترحما للعباد شمس حقیقت و مظهر تام ربوبیت از مکمن غیب و افق خفی ظاهر و طالع و نور شعشعهٔ مقدسش از مشرق سنا و مطلع صفا ساطع و مشرق گردد که تمام عالم تکوینیه وتشریعیه محتاج بحیات ایمان و نور ایقان باشد تا برای احدی مجال اعراض و انکار نماند و همواره سنت الله براین دأب و دیدن جاری بوده است و لن تجد لسنة الله تبدیلا چنانچه حضرت امیر (ع) درخطب نهج البلاغه وضع زمان رسول الله ص را باین قسم ذکر میفرماید در چندین خطبه از آنجمله درخطبه اول نهج البلاغه که از ابتدای بعثت انبیا و رسل ذکر میفرماید تا آنجائیکه منتهی میشود بذکر خاتم می فرماید الی ان بعث الله سبحانه محمدا رسول الله و اهل الارض یومئذ ملل متفرقة واهوائهم منتشره و طوائف متشتته بین مشبه الله بخلقه اوملحدفی

اسمه‌او مشیر الی غیره فهداهم به‌من الضلالة و انقذهم بمکانه من‌الجهالة
و ایضا در خطبه‌دیگر میفرماید ان‌الله بعث محمداً‌و انتم معشرالعرب
یومئذ علی شردین و فی شردار بین حجارة خشن و حیات صم‌الاصنام
فیکم منصوبة و الاثام‌بکم معصوبة تشربون‌الکدر و تاکلون الجشب و
تقطعون ارحامکم الی آخر و ایضا در خطبه دیگر میفرماید ارسله
حین فترة من‌الرسل و طول هجعة من الامم و اعتزام من‌الفتن و انتشار
من الامور و تلذمن‌الحروب والدنیا کاسفة النور ظاهرةالغرور قددرست
مناد الهدی و ظهرت اعلام الردی فهی‌متجهمة لاهلها عابسته فی وجه
طالبها ثمرها الفتنة و طعامها‌الجیفة و شعارها الخوف ودثارها السیف
وایضا درخطبه دیگرمیفرماید بعثه‌صلی‌الله‌علیه‌واله‌والناس‌ضلال فی‌حیرة
وخابطون‌فی‌فتنة‌قداستوتهم‌الاهواء حیاری‌فی‌زلزال‌من‌الامرو بلاء‌من‌الجهل
ایضا در خطبه دیگر میفرماید بعثه ص حین لاقائم ولا منار ساطع و لا
منهج واضح و در خطبهٔ دیگر میفرماید ثم ان الله بعث محمد اباالحق
حین دنا من الدنیا الانقطاع واظلمت بهجتها بعد اشراق و قامت باهلها
علی ساق و خشن منها مهاد و ازف بینها قباد الی آخر

و اما مطلب اول که مدعی میگوید که من ناسخ بیان و احکام‌و
شرایع بیانم وصاحب کتاب وشریعتم‌حالا ازشماسؤال‌مینمایم اگرشخص
فلاح بصیر با دانش بذری صحیح بدون نقص در مزرعهٔ بیفشاند که از
محصول آن بهرهٔ ببرد و از ثمره آن فایدهٔ بر دارد و آن بذر هنوز
ریشهٔ بزمین ندوانیده وسرازخاك برنیاورده شاخ وبرگی نکرده ازهار
و اثمارش را کسی ندیده و نچیده بلکه درست نشنیده و نفهمیده
آن زمینرا بر گرداند وآن بذر را بکلی ضایع و باطل کند بحکم

عقل سلیم و دانش مستقیم یا باید آن فلاح بی بصیرت باشد و یا ان بذر ناقص و بیمغزا گر در شمسیت نقطهٔ اولی او را حرفی و اشکالی باشد که آن حضرت کامل و بینه‌اش کافی ومکفی نبوده است بحکم عقل صریح چنین کلامی قابل استماع نیست سهل است بحکم صاحب بیان گوینده او را کافر میدانیم و یا میگوئی که شریعت آن حضرت ناتمام و احکامش ناقص بوده است شخص مدعی برای تکمیل آن شریعت مبعوث شده این دعوی نیز باطل و محل اعتنا نیست بدو جهة جهت‌اول اینکه خداوند متعال‌میفرماید مانسخ من آیة اوننسهانات بخیرمنها او مثلها اگر آیات و احکام کتاب بیان برحسب استعداد زمان برفرقان سمت رحجان نداشته نسخ آن لزومی نداشته است که پس از نسخ آن نزول بیان بجهت نقصان آن مکمل ومصححی دیگر آید و بیانرا تکمیل نماید خاصه کسیکه بعداز اکتساب سالهائی دراز اگر بخواهد صفحهٔ بنویسد محتاج بحك و اصلاح قلمتراش باشد در مقابل آیاتیکه از ینبوع فطرت الهی میجوشد و چون بحرزخار میخروشد ابدا شایسته نیست که چنین عبارات بگوید و چنین ادعاها نماید

یکی قطره باران ز ابری‌چکید خجل شد چه پهنای دریا بدید
که جائیکه دریاست من کیستم گر اوهست حقاکه من نیستم

والحق والانصاف تمام کلمات و عبارات این مدعی و صد همچه این مدعی درجنب یك آیهٔ از آیات بیان بلکه یك کلمهٔ از کلمات آن نسبت قطره بدریا یا ذرهٔ بشمس سماء است بلکه بکلی قطع نسبت ومنع مشابهت است ماللتراب ورب الارباب

چه نسبت خاکرا با عالم پاك

جهت دیگر آنکه سابق نوشته ایم که آیات باید بدیع و از لسان فطرت باشد نه چون خطوط معوج مغلوط اورا آرایش و مشاطکی نمایند و اما مطلب ثانی اگر بگوید من مبلغ احکام بیان و مؤید و مشید قوائم این شریعت بدیعم این ادعا نیز بحکم عقل محل اعتنا نیست زیرا که بنص قاطع و برهانی حاسم و ساطع ثابت کرده مسلم داشته‌ایم که شمس حقیقت و مظهر تام الوهیت از افق‌غیب لاریب فیه‌هدی للمتقین‌بکسوت‌بشریت مطرز و طالع شده و قاطبه‌اهل امکان از غیب وشهود من‌الدرة الی الذرة ازشعشعه‌جمال نورای اومنور گردیده عامهٔ اهل عرفان و ایقان سر اطاعت و تمکین برخط فرمان واجب الاذعانش نهاده

پس از تحقق و ثبوت این‌مطلب بموجب شهادت نفسیکه‌شهادتش شهادة الله است مراتی که قائم مقام و جانشین آن شمس حقیقت است معین و برقرار گردیده و در حق او فضایل و مقاماتی ذکر شده و از جمله آنهائیکه مردود آنمرآت که نفس شمس است مردود و محبوب و مقبول آن‌مرات‌محبوب و مقبول است‌بلکه شهادت آنمرآت برشهادت کتاب‌الله رجحان دارد زیرا که‌این ناطق است‌و ان صامت این‌بشراشر وجود محکمات است و ان مرکب از محکمات ومتشابهات‌هرامریکه مطابق و موافق امر مرات‌الله ناطق است اگرچه مخالف ظواهر آیات کتاب الله صامت‌باشد امرالله است‌و احکام‌الله بهمین‌طریق جاری وساری است پس‌از بیان‌این تفصیل در صورتیکه مدعی بگوید من مؤید ومشید دین بیان واحکام آنم آن مدعی دیگر از دعوی من یظهری که‌ناسخ دین قبل است‌بکلی ساقط وهابط‌شده و در زمرهٔ مرایا و شهداء خواهد

بود یعنی ادعائی از این بالاتر برای او نمیماند یا باید دعوی مرآتیت نماید و یا شهدائیت و مدعی این دو مطلب نیز صدق دعوایش موقوف بتصدیق مرآت مسلم منصوص مخصوص است باید مقبول او باشد نه اینکه مردود مطرود یاللعجب از این ادعاهای ناحق بی‌قاعده که بهیچ برهانی از براهین عقلیه اصلاح نمیتوان کرد بیچاره عباد ساده لوح که در دام تذویر افتاده اند ومتمسك باین عبارات شده‌اند که حضرت‌اعلی جل ذکره در باب‌ظهور من‌یظهر فرموده اند که بمرایای بیانیه محتجب نشوید هیچ یك نفهمیده اند که مقصود حضرت اعلی بعد از ارتفاع و شوکت شجرهٔ بیان بوده است آنانکه خودرا مقتدی میشمارند چون علمای حالیه فرقان نه آن مرایائیکه منصوص بنص خاص اند مثل ائمهٔ هدای فرقان چنانکه در بعضی از مواضع بیان صریحا میفرماید ترحم بر انفس خود نموده طول لیل‌خودرا ضایع و باطل نکنید ومثل‌بظهور خود و اعراض علمای فرقان میزنند و میفرمایند می‌بینم که اهل بیان بیانهای هزار مثقال‌ذهبی‌تمام مینمایند ولی‌ازمنزل آن محجوب میمانند جدران بیت و مقاعد حروف حی را بابهی طراز مزین میکنند ولی از نفسیکه کل بکلمه او خلق شده اعراض مینمایند

و از این مقوله کلمات و فرمایشات در بیان بسیار است ولی تمام آنها بر ضد و خلاف ادعای مدعی‌دلالت دارند و هیچکدام‌مطابق و موافق ادعای او نیستند

بالجمله وصیت نامه ایست از پدر بزرگوارت که بلسان فارسی نگاشته اند لازم دانست که برای بیدار شدن عبادالله از خواب غفلت بنگارد و آن این است وصیت مینماید این ذره فانیه

در هنگاهیکه منقطع است از کل من فی الارض متکل است بسلطان فضل وعدل و ملیك جلال و صرف جمال پس بشنوید ندای مرا و قبول فرمائید پند مرا اوّل شهادت میدهد گوشت وپوست و دم وعظم و سرو شهود من براینکه سلطان بیان سرظهور و صرف بطون او است که برافراخت سموات بدیع را بقدرت کامله خود و مزین فرموده او را بشمس جمال و نقطه اجلال و مقرر داشت در او کواکب دریات و انجم لائحات تا دلیل باشند بر سلطان احدیت او و سبیلی باشند براظهار قدرت و هیمنت او نازل فرموده کتاب محکم و حکم معظم خود را و مقدر فرموده برای هر نفسی قسمت و نصیبی در کتاب خود و در ضمن هر حرفی خلقی مقدر فرموده که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند که که نفسی از خلق اورا منع نمایند قادر نیستند اروا ح کل ممکنات را در هیا کل کلمات بنفخه قدرت دمید از آنها الی مالانهایه سرامکان و اکوان دمیده خواهدشدو خلق خواهند گردیدولوان المشرکین لکارهین هل یقدر احدان یمنع حرفا منها عن اهلها لافوربی ولوان الکل قادرین پس بشتابید ای اهل بیان که شاید در آن حدیقه داخل شوید واز نعمتهائیکه در آن مقدر است مرزوق گردید قسم بخدائیکه سایر فرمود این شجره حزن را در اطراف و اکناف که اگر وصف نمایم تفصیل یك طبقه از طبقات اولی که مکنون است در بیان جمیع من فی الارض متحیر شوند الامن شاء ربی و انتم فی الحین تقولون فورب السموات والارض ماهذا الاخلق عظیم و حال اینکه این عبد مسکین حرفی از آنرا کماینبغی بسلطان عزه و ملك مجده احصانئموده فلتسرعن یا اهل البیان لعلکم تصطلون بماقدرالله لکم و لاتحرموا انفسکم ان انتم تعلمون

وبعد شهادت ظاهر وباطن این نقطه حزن آنکه ایقوم طلعت ازل سلطان است بر اهل سموات وارض واوست سر در کل کتب واواست مستسر در جمیع صحف بـا وقائم است ارکان بیان و باسم او مستقر شده عرش جنان در هویت امکان وبـاو مرتفع شد سموات علی وباو ساکن است ارض برعمود سنا من اطاعه نجی ومن تخلف هلك بر کل اهل ارض ازشرقها وغربها برها وبحرها سهلها و جبلها لازم وواجب است اطاعت ایشان بهر قسم که رضای مبارك ایشان است و کفی بالله ونفسه علی الحق ما اقول شهیدا پس بشناسید قدر این طلعت باقی را اگرچه حق شناختن او ممکن نیست و لکن برحد مکنت واستعداد شما ازبحر جود خود عنایت میفرماید وخود را میشناساند پس حق این ایام را دانسته کاری نکنید که ازجمیع رحمت کامله او محروم مانید ودیگر استدعا میکنم که این چندیوم که ازعمر شما باقی مانده بایکدیگر در نهایت رافت و رحمت رفتار و گذران نمائید تادرسایهٔ عنایت خاص مستریح ومسترقد باشید که آن است اصل درجمیع اکوار واواست مقصود در کل ادوار و متمسك شوید بعزت عطوفت او و متوسل شوید بحبل عفوا وبعد در کمال عز وسرور شاید برغرف رحمت متکی و براعراش رفعت مستریح باشید وهرگز کدورتی برخود راه مدهید که مایهٔ غفلت میشود در کمال مودت ایام را بگذرانید اسباب حزن را بالمره مرتفع نمائید اوصیکم یا اهل البیت بان تعملن کل ما وصیناکم ولاتکونن من الذینهم کانوا فی الارض هم مفسدون واز وصیت نامهٔ عربی ایشان همین چندفقره آخرانرا که صریح درمطلب است مینکارد اوصیکم یا عباد بما اوصیکم الله من قبل فی الواح عز مسطور ان اشهدوا فی افئدتکم بان بقیة الله فی تلك الایام هی طلعة النورو

بقیة المنتظر الذی یظهر فی المستغاث حق لاریب فیها انا کل منتظرون الی ان قال ان الذینهم اعرضوا عن الله ربك و یحرفون الکلم عن مواضعه فقدتولوا عن الصراط فما لهؤلاء من امر واولئك لایشعرون قل انه لصراط الله فی السموات والارض قدمروا علیها کل النبیین والمرسلین حین الذی انتم تغفلون ان اتقوا الله ولاتتبدلوا النور بالظلمه ولااللؤلؤ بالحصاة ولاالصباح بالمساء ان انتم قلیلا ماتتعرفون هوالذی خلقکم وصورکم ثم اظهرعلیکم نورا من بدایع فضله واید کم بجنود السموات والارض لعلکم تشکرون ثم اشهد وابانی عبدامنت بالله وطلعة النور وجلست فی نقطة الحزن بالذلة الکبری بماحرکت خیط السوداء علی الواح عز مسطور ان یا اهل الملاء هل سمعتم منی دون حرف العبودیة قل ویل لکم اتؤمنون بالله ثم بعبده تفترون وفی حقه تفرطون الی ان قال ان الذین قالوا فی حقی دون ماسمعوا منی اولئك حشرات الارض ولن یعرفوا شیئی من الامر ومالهم من شعور اولا بر سبیل جمله معترضه غافلین را ملتفت یك نکته دقیقه ازاین وصیت نامهٔ مینماید .

و بقیة المنتظر الذی یظهر فی المستغاث حق لاریب فیها انا کل منتظرون نمیدانم با این تصریح صحیح که بقیه منتظری که درمستغاث که دو هزار ویکسال دیگراست ظاهر میشود حق است بدون شك وماهمه منتظرظهوراوهستیم مقصود ازاین بقیه منتظر کیست اگرحضرت من یظهر است پس دیگر این ادعای من یظهری چیست واگر دیگری است پس او کیست فاعتبروا یااولی الالباب وثانیاً عرضه میدارد ای ناظر دراین الواح ازروی انصاف باکمال دقت نظر مشاهده نما ونظر کن بعبارات این دو وصیت نامه که بلسان عربی وفارسی نوشته اند به بینید چه میفهمید اغلب

عبارات آن مشوب بخیالات فاسده خود و آکنده بتدلیس و تلبیس که براهل دانش امررا مشتبه نماید واین همه‌اکاذیب واباطیل بقالب زند بیچاره نفهمیده آنانکه تصدیق اوراکردند بعضی از آنها از نار حبی که در کانون سینه ایشان مشتعل بوده مجذوب اسم مبارك حضرت اعلی و نقطه اولی جل‌ذکره‌بوده و بغیراز مدعی کسیرا ندیده وغیراز خوارعجل جسدآوازی نشنیده‌تسلیم شدند امثال مردم شام‌که بمعاویه گروش کرده باحضرت امیرجنك کردند چون کلیه فتح شام واسلام اهل آن در عهد خلفاء واقع‌شد وابداً مردم شام عارف وواقف برفضائل و مناقب حضرت امیر(ع) نشدند برخی‌ازهمج رعاع که جمیع حرکاتشان لایشعر بوداتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح گردیده‌اند جمعی بیچاره هم‌از بی‌سوادی وبی‌اطلاعی بعضی عبارات عربی و فارسی مغلق بهم بافته یافتند بگمان اینکه هر گردی گردواست آنهارا آیات الهی تصور کرده بزندان ابدی دچار گشتند جمعی دیگر از مدعی شنیدند که ماقمیص الوهیت را از حضرت ثمره‌خلع کردیم ونطق‌را از او گرفتیم باور کردند وحال آنکه غیراز کرورها آثار ظاهره وآیات باهره ازخود آنحضرت صادر شده و میشود الان هستند بزرگوارانیکه طایفند حول ان کعبه واقعی و از آنها آثاری بظهور میرسد که خود مدعی ازاتیان بمثل آثار آنهاعاجز است وانشاءالله تعالی درذیل این جواب بعضی ازآنها رامحض آگاهی بیخبران خواهیم نگاشت بالجمله‌ای اهل انصاف خوب ملاحظه فرمائید این‌شخص بزرگوار راکه میگوید من قمیص الوهیت را ازحضرت ثمره انتزاع کرده‌ام یك انسان بیغرض منصفی نیست از ایشان به‌پرسد این قمیص‌الوهیت خلعت حکومت یزدو کاشان بوده‌یاخرقه ودراعه‌درویشان

این قمیص شولای خزپوشان طهران بوده است و یا کپنك ساربانان خراسان این عبارات چیست که میگوئید اهل عرفان و ایقان چگونه باین عبارات واهی بیمعنی فریفته میشوند و ارباب تمیز بابصیرت کجا بدلایل دلیلهٔ محتاله شیفته میگردند .

نحن ابناءالدلیل اینان اشخاصی هستند که باقصی النهایة میدانند پس از اینکه شمس حقیقت ومظهر تام الوهیت واحدیت از افق کلشئی و مشرق کل نفوس و مطلع تمام ذرات طالع گردد همه کاینات و جمیع ممکنات را مظهر ذات ومظهر اسماء وصفات او بینند ونقطه ربوبیت را در تمام دوائر آفاقی وانفسی دائر وسایر مشاهده نمایند ومظهر نفس الله القائم بالسنن را که در کل عوالم قایم مقام اواست عارف وناظر شوند ومیدانند که لااله الاالله باوظاهر شده و اواست مشیت اولیه و اواست اراده ازلیه و آنچه راجع الی الله است راجع باواست و آنچه راجع باو نیست راجع الی الله نیست ازبرای اودو مرتبه است مرتبه اول مرتبه هویت و کینونیت اواست که محل مشیت واراده ومهبط وحی ومطلع امر ومنبع علم وعرفان ومشرق حکمت وایقان وافق انوار واسرار وقطب دائره غیب و وحدت است نبوده هیچوقت برای آن ذات مقدس ضدی وندی و نخواهد بود درهیچ عالمی ازعوالم برای آن سازج السوازج شبهی وشریکی و او تعالی شانه ازادراك وعرفان وبلوغ عقول وافهام و وصول مشاهر ومدارك و اوهام متعالی است .

واما رتبه ثانوی آن مرات الله است در کل شؤنات وجمیع مظاهر اثبات واهل علیین مرایای اویند ومرآت اولیه که مظهر مشیت واول من آمن بنقطه حقیقت است اجل وارفع ازعرفان وشناسائی است که اورا

بغیراو شناسند چنانچه نقطه فرقان درحقش فرمود ماعرف الله الاانا وعلی وما عرفنی الاالله و علی وماعرف علیاالاالله وانا چون از این رتبه تنزل نمایند بهترین دلیل ونیکوترین سبیل عرفان او بآیات باهرات است که ازسماء مشیت فطرت او نازل شده و آیات الله است وتمام ماسوی درجمیع مراتب و شؤن ازاتیان بمثل آنها عاجزند اگر چه برحسب صورت لفظ وظاهر عبارت باشد در اینجا یك نکته لطیف دقیق هست که ذکر آن لازمست چون مظاهر کلیه الهیه شموس حقیقت میباشند و بقیام ایشان قیامت قائم میگردد واذالوحوش حشرت پس باید مرایای علیینی وسجینی که حاکی ازاثبات ونفی باشند هردو ظاهر شده تامطلع انوار و اظلال شوند مانند آب راکد صافی درحیاض صافیه ویادر مزابل ومبازل عفنه هردو اگر بشمس مواجه ومقابل شوند البته عکسی وظلی دراین هردو آب هویدا آید واین مطلب ازمحسوسات ومشهودات است محتاج باقامه وبرهان ودلیل نیست زیرا که در زمان هر نقطه ازنقاط قبل این مطلب جاری وساری بوده چنانکه در زمان بدیع اول شیطان وعصر ابراهیم نمرود وعهد موسی فرعون وزمان نقطه فرقان ابوجهل وعصر قمر ولایت ابوالشرور و زمان حضرت مجتبی معاویه علیه الهاویه و بر همین قیاس درهمه اعصار و ازمان جاری بوده و خواهد بود و شاعر در همین باب گفته است .

این غایت اشراق الهی است که بنمود
از فرط ضیا در دل هر ذره تجلی
زان است کهین همچو مهین جلوه فروشد
اشراق کند همچو گهر صخره صما

چون چهر قمر چهره هر ذره فروزان

تابان دل گودال عفن چون دل دریا

بالجمله باین تدلیسات مخلصینی که غواص بحر حقیقتند راه اهریمن نشوند و بچنین تلبیسات موقنینی که از سلاسل هوی و هوس رسته‌اند در دام نیفتند اینان گوی معرفت و حق‌شناسی از قاطبه اهل شهود ربوده و از آینه قلب غبار جهل و غفلت زدوده‌اند و اگر شما را باسباب وزخارف دنیوی مباهات و مفاخرت هست و بکسر قلوب و قتل نفوس و سفك دماء مبادرت اینانرا بفقر و فاقه و تحمل و بردباری و در نزول بلایا و محن تصبر و سپاس گذاریست .

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در طریقت ما کافری است رنجیدن

ولی افسوس دارم از اینکه شخص سالها ازعمرش بگذرد و جمیع اوقات شبانه روزش بصحبت بزرگان و اخیار و تتبع در آیات و اخبار صرف شود در اواخر عمر و پایان زندگانی محض هوا و هوس نفسانی و ریاست و اقتدار چند روزه دنیای فانی با آنهمه اظهار عبودیت و جانثاری های سابقه از حق محجوب و از خیر ابدی و حیات سرمدی محروم ماند فاعتبروا یا اولی الابصار چاره ندارم جز اینکه بگوئیم ایمانش مستودع بوده که ازجنت ایقان اعراض نموده‌است بخاطرم آمد قضیه که درزمان غوغای قلعه طبرسیه جناب ابوی در خدمت حضرت ثمره برای نصرت امربان طرف میرفتند و در آنزمان عمر شریف حضرت ثمره بین شانزده و هفده بوده است در آمل حکومت اطلاع بهم‌رسانده مأمور فرستاد هردو را گرفتند و بردند وقتیکه میخواستند حضرت‌را اذیت کنند ایشان

خودرا بروی آنحضرت انداخته وازضرب ولطمه وقایه شده والتماس میکردند که اوطفل است وتقصیری ندارد عوض ایشان بمن ایذاء واذیت نمائید چه‌سود که نبودم دراین اواخر عمر بایشان بگویم کجا رفت آن روی چون سندروس آن جان نثاریها ودلسوزیهایت چه شد و کجا رفت اکفرت بالذی خلقك من تراب ثم سویك رجلا .

بالجمله بعداز این همه طغیان وغوایت و دعوی حسینی و گریه و زاریهای دروغی ومصنوعی واستنصار ازجمیع پیرزنهای یزدو کاشان نمودن من حسینم ٥ن حسینم ای خدا   روزوشب درشور وشینم ایخدا

درصورت خودرابلباس مظلومیت آراسته‌واین آیات رادرمظلومیت خودنازل کرده اننی اناالله لااله الااناالغریب المظلوم اننی اناالله لااله الاانا الکئیب المسموم اننی اناالله لااله الا اناالا سیر المسجون المغموم درظاهر قمیص مظلومیت پوشیده این نوع اظهارات میکردند ولی درمعنی وباطن چه‌خونهای ناحق که ریختند وامر بقتل ادلاء وشهدای بیان که دراین ادعا با ایشان همراه نبودند کردند وهریك از آن بزرگواران را بانواع شکنجه وعقوبت شهید نمودند ولاتحسبن الله بغافل عمایعمل الظالمون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .

اگردر این ایام اخیره خدمت ایشان رسیده بودم‌عرض میکردم ای‌بیچاره همینکه جاده انجام دادن خیال خودرا ازاهل اعراض وایراد صاف دیدی وچون طبیعیین و دهریه عوالم لایتناهی الهی را همین چند روزه دنیای دون فهمیدی از حق اعراض کرده لوای الوهیت افراشتی بدعوای من‌یظهری اسم خودرا طلعت قدم گذاشتی وبذر نفاق درقلوب کالحجاره آن گروه انبوه جهال ضلال کاشتی که جزخارشقاق برك‌وباری

ندهند وغیراز نکده ظلم وعدوان ثمری نیارند بعدازاین همه تفصیلات ندانستم دعویت راچه نام‌است وکتاب احکامت کدام اگر آن خالوئیه است که اسمش را ایقان گذاشته‌اید باجزئی تغییر وتبدیل آنرا که در زمان اظهار عبودیت خودبحضرت ثمره تصنیف کرده‌اید همان طوریکه شماترقی کرده‌اید آن کتاب هم‌ترقی کرده است برفرض هم‌اسم کتاب‌ترقی کرده‌باشد چرا مضامین وعبارات کتاب ابداً ترقی نکرده است شما را گمان اینکه فقط تلفیق عبارات مغلقه ومراعات سجع و قافیه مردمان زکی‌فطن خالص‌مخلص‌رابشبهه میاندازد وفرق فیمابین‌تکسب واستراق وطبع وفطرت نمیگذارند حاشا وکلا هرگز چنین نیست.

هردو صورت‌گر بهم ماند رواست
آب تلخ و آب شیرین را صفا است
جز که صاحب ذوق کا شناسد لباب.
او شناسد آب خوش از شوره آب

خوب‌است ازروی انصاف اندك ملاحظه نمائید که ازابتدای این ادعا تاکنون چقدرها ازنفوس مقدسه راعدوانا شهید کردید ومابقی از مؤمنین را تهدید وتخویف بقتل وزجرنمودید نسبتها بحضرت ثمره‌داده کمال اذیت وآزار را از هرجهة بآنحضرت رسانیدید چند دفعه برای قتل آنحضرت‌مأمور گماشتید اراذل واوباش‌خلقرابشتم وسب‌او واداشتید چقدراکاذیب ومفتریات وتهمت وبهتان درحق آن حضرت‌بناحق ذکرکردید بجمیع ولایات نسخ احکام بیانرا فرستادید دیدید از عهده يك‌حكم ازاحكام بیان بر نمیائید لابد باز عدول کردید با این تفاصیل خیلی آرزو دارید و گمان میکنید که شماوتابعین شما تاقیامت اخری

مثل اهل سنت وجماعت که در سلسلهٔ مسلمین محسوب‌اند شماهم در سلسلهٔ اهل بیان محسوب ودرظل اسم‌بیان اسمی وذکری ازشما باقی‌و برقرار خواهد ماند حاشا و کلا تلك امانیکم هر گزچنین نخواهد شد چراکه اهل سنت‌وجماعت هرچه کردند باز براصل دین وایمان منکر وجاهد نشدند وخودرا ازتبعیت اسلام خارج نکردند ولی مثال‌ومآل شما بعینه مثال ومآل بلعام باعور است درامت موسی که این آیهٔ شریفه درحق اونازل شده واتل علیهم بناءالذی اتیناه ایاتنا فانسلخ منهافاتبعه الشیطان فکان من الغاوین ولوشئنا لرفعناه بهاولکنه اخلدالی الارض و اتبع هواه فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث اوتتر که یلهث ذلك مثل‌القوم‌الذین کذبوابایاتناومثال‌حال‌ابومسیلمه کذاب‌دراهل‌فرقان‌واسلام باوجودآنکه نبوت ورسالت حضرت‌ختمی مرتبت را قبول کرده‌خودش هم‌دعوی‌نبوت کرده‌ومثل شما آیاتی‌هم برای استدلال برحقانیت‌خودنازل کرده باغی‌هم‌باسم حدیقةالرحمن در یمامه ساخت مثل حدیقةالرضوان عکاجمعی کثیرهم‌باو گروش کرده ایمان آوردند ولقب‌احمد برخود نهاده چنانچه‌مولوی فرموده .

شیرپشمین‌از برای کد کنند بومسیلم رالقب احمد کنند

بو مسیلم را لقب کذاب ماند

مر محمد را او لو الالباب ماند

مسلم بدانید ازبرای شما هم جزلقب‌کذابی چیزی دیگر باقی نخواهدماند چراکه واقع‌امرو حقیقت حال‌شما هم ازهمان منوال است چنانچه‌یکی ازسابقین اولین مؤمنین بیان که‌شخص ثقه‌وشغل اوصحافی بود نقل‌نمود اوقاتیکه‌حضرت‌ثمره دربغداد مستور ومختفی بودند بعزم

زیارت آن حضرت به بغداد رفته خدمت جناب ابوی رسیده از ایشان استدعـای تشرف خدمت حضرت راکرده جواب دادند ابداً ممکن نیست بعد از ایشان سؤال کرده بفرمائید رتبه ومقام خودشما دراین امر چه رتبه ومقام است جواب دادند من فانوسی هستم که آن شمع هدایت را ازتند باد حوادث حفظ مینمایم بعداز چندی دیگر که شنیدم این ادعای بزرگ را کرده وباحضرت ثمره کمال مخالفت وضدیت را پیدا نموده بعضی اسنادها بآنحضرت داده خیلی تعجب میکردم با آن لفظ صریحی که از زبان خودشان شنیده بودم چه شده که این نوع مخالفت کرده اند ودراین امرخیلی حیران وسر گردان بودم تا آنکه شبی در خواب دیدم بردکان صحافی نشسته بچه مجوسی وارد شده دست در بغل کرده جزوهٔ بیرون آورده جلوروی من گذارد ازاو پرسیدم این جزوه چیست گفت کاغذی هست که ابومسیلمه کذاب بسفیانی نوشته است وقتیکه بیدار شدم خیلی ازاین خواب تعجب میکردم روز همان شب بچه درویشی که بامن آشنا بود درهمان دکان نزد من آمده دست دربغل کرده جزوهٔ بیرون آورده جلو روی من گذارد از او پرسیدم این جزوه چیست جواب داد لوحی است که جمال قدم برای حاجی محمد کریمخان کرمانی فرستاده است فورا خواب شب بخاطرم آمده سجده شکر برای راهنمائی و هدایت پروردگار کردم چنانچه سفیانی بودن حاجی محمد کریمخانرا ازسابق بنص صریح حضرت نقطه اولی میدانستم از این غیب نمائی و رؤیـای صادق مرتبه و مقام این مدعی را نیزدانسته یقین حاصل کردم و یکی دیگر از شواهد و بینات که مثبت این مقام است از برای مدعی مفتری تاریخ وفات او است که از لسان الغیب برزبان یکی از مؤمنین بیان

جاری شده باین عبارت مات بلعا ما کذابا و مطابق است باسنه هزار سیصدونه که سال خسف و زهاق اواست و از وقوع این واقعه در این سال ظاهر گردید صدق کلام معجز نظام حضرت نقطه اولی که از پیش خبر داده بودند و فی سنة التسع کل خیر تدر کون چرا که هیچ خیری مافوق رفع شر وزهاق باطل ظلام نیست که حق از مزاج باطل خالص گردیده ظل ارض اسفل ادنی از وجهۀ مقدس قمر خلافت برطرف شده و بخسوف او خسوف قمر ولایت زایل گردیده شعشعه جمال مقدسش چنانچه باید وشاید شارق و تابان شود و از جهت دفع شر آن شریراشر اهل بیان کل خیر را کماینبغی درک نمایند و اکتفا بهمین ذکر تسع بدون ماقبل آن از ثلثمائة و الف برمشابه حدیث مروی در باره قائم است که میفرمایند و فی سنة ستین یظهر امره ویعلو ذکره فقط اکتفا بذکر ستین میفرمایند بدون ذکر ماقبل آن ازماتین و الف والحمدلله علی التوفیق بالجمله چون رشته کلام باین مقام منتهی گردید ملهم غیبی و منادی سری امر بکشیدن عنان توسن تیز روقلم واختتام کلام بمناجات ملك علام میفرماید

اللهم انانشکوا الیك فقد مجلینا و غربة مربینا و قلة عدد نا و کثره عدونا و تظاهر الزمان علینا و وقوع الفتن بنا فافرج ذلك اللهم بعدل منك تظهره و سلطان حق تظفره اللهم وصل علی ولی امرك و مرآت نفسك وحفه بملائکتك المقربین و ایده بروح القدس یارب العالمین وعز اولیائه وانصر احبائه و اخذل اعدائه واهلك خصمائه ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین

از آنجائیکه در طی اوراق سابقه وعده داده بودیم بنگارش آثار

ظاهره و کلمات باهره صادره از بعضی علماء مؤمنین وعرفاء موقنین طائفین حول حرم ازلیه و ساجدین نزد باب مرآت الهیة که شخص مدعی عاجز و قاصر است از اتیان بمثل آنها ازجمله آن مؤمنین عارفین جناب حاجی میرزا احمد کرمانی است و این شخص عظیم الشان از جمله تلامذه درس و اصحاب جناب ملامحمد جعفر کرمانی است و آن بزرگوار از اجله ارکان اهل بیان و سابقین اولین از مؤمنین بحضرت نقطه اولی است و در کرمان ایشان اعلای لوای بیان نموده جمعی کثیر را بقوه تبلیغ بلیغ و دعوت حقه داخل در این امر نموده و تا قدم آخرین و نفس واپسین برجاده هدایت و صراط حق مستقیم بوده و هیچگاه باظلال مضلین و اغوای مبطلین اعتنا نفرموده کالجبل الراسخ الرفیع والطود الشامخ المنیع بر امر الهی ثابت و مستقر بوده واوقاتیکه حضرت قدوس بعد ازمراجعت از سفر مکه در ملازمت حضرت نقطه مامور کرمان برای تبلیغ حاج محمد کریمخان شده و بکرمان تشریف آورده اسباب ایشان نهایت خدمتگذاری و جان نثاری را بجا آورده اسباب مسافرت و عزیمت آن حضرت رابطرف مازندران فراهم کردند واز طرف قرین الشرف حضرت ثمره در توقیعات رفیعات و الواح صادره نهایت توصیف و تعریف از ایشان شده اورا عالم جلیل و جعفر کبیر خطاب فرموده و این لوح را در زیارت ایشان بعد ازصعودشان نازل فرموده بسم اللّه و باللّه و ماشاء اللّه ولاامر الاباللّه الضیاء علیك یامن آمن بایات اللّه و انقطع الی اللّه وصدق مظهر نفس اللّه ورجاعفواللّه و عرج الی اللّه وشهد حقه و استعرج الی اللّه بشیخوخة بالغة صالحة و نام مع الصلحاء السعداء الرفعاء و نصر ربه بما استطاع فی حیاته و ثبت فی کلمته و عبده فی السلم و الامتناع و احسن

فی عمله و ما زعزعه کیدالوسواس و شرور الخناس و اتکل علی‌الله الملك العدل و اله‌الناس و عرف نفس‌الله و اتبع آیات الله و انار بوجه‌الله و فا ز برحمة الله و دخل رضوان رضی‌الله و شرب من جذبات حب‌الله لعن‌الله من فرح بعروجك و اخذالله من ابتهج بصعودك فقد عرجت الی‌الله مخلصا و صعدت‌لدیه خالصامرفعا مخصصا فسیلحقنا الله بك و بمن آمن به‌انه علام حکیم و انه فتاح قریب

بالجمله ازجمله آثار ظاهره از جناب حاجی میرزااحمدکرمانی یك خطبه عربی ورسالهٔ ردیه فارسی است که درخاتمهٔاین جواب‌محض تذکر اولی الالباب ذکر نموده

و من الله التوفیق

و علیه‌التکلان

جزء سیم از کتاب‌مستطاب تنبیه النائمین حاوی برخطبه ورسالهٔ ردیهٔ‌جناب حاجی میرزا احمد کرمانی است

صورت خطبه

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

الحمدلله‌الذی انسدت السبل الی عرفان ذاته و انقطعت الطرق الی‌الوصول الی‌هویته قدتقدس عن عرفان الممکنات‌و تنزه عن مشابهة الموجودات‌وتعظم‌عن مماثلة الکائنات و تعالی عن الاقتران‌بالجسمانیات و هوالفرد الوترلااله‌الا هوالعزیز البدیع سبحانه و تعالی عجزت الافهام عن معرفته وقصرت المدارك والمشاعر والاوهام عن البلوغ الی‌حقیقته و کلت‌الالسن‌عن اداء حق مدحته‌لیس له شریك فی ملکه و لا شبیه فی صفاته ولاندفی آیاته ولامثل فی امثاله و هوالله الصمد القادر الغنی‌لااله

الاهو الحی المتعال قد توحد بالعزة والعظمة والقدرة والقوة والبقاء و تفرد بالجلال و الجمال و الکمال والجبروت و الکبریاء جل عن احاطة هندسة القدر و علی عن مشاهدة النظر و معاینة البصر تعالی عما یقول الملحدون فی شانه و تقدس عما یصف الواصفون فی حقه و هو الله الواحد الاحد القاهر القیوم لا اله الا هو الکبیر الجلیل الجمیل قد ابدع الاشیاء بمشیته وان الانشاء مخترع بارادته و کلشئی مقبوض بقبضة قدرته معدوم صرف لدی ظهور انوار عظمته مفقود بحت لدی تجلی اشراق ضیاء شمس طلعته و هو القائم فی ذاته بذاته فی علو ذاتیته و سمو سرمدیته لا اول له بازلیته ولا اخر له بابدیته و هو الاول فی آخریته والاخر فی اولیته و هو الظاهر بانواره و آثاره و آیاته والباطن بحاق هویته و ظاهریته عین باطنیته و باطنیته نفس ظاهریته و هو القیوم لایقارنه شئی باحدیته و هو الواسع لایقابله شئی باحاطته دل ذاته بذاته فی ذاته لذاته علی ذاته ولا یفوت شئی عن قبضة قدرته و هو القوی القدوس الملك السلطان لا اله الا هو الرحمن الرحیم سبحانه سبحانه له الاسماء الحسنی مع تقدسه عن کل اسم غیر حقیقته و له الامثال العلیا مع تنزهه عن کل مثل سوی ما مثل لنفسه بنفسه و له الصفات الکبری مع عظم ذاته عن کل صفة غیر ذاته و له الاوصاف العظمی مع تعالیه عن کل وصف سوی ما وصف به نفسه و هو الله الرب الرؤف العطوف لا اله الا هو الجواد الکریم تعالی تعالی جعل الاشیاء کلها مظاهر اسمائه و مطالع صفاته و موادع ایاته و مشارق انواره و مطالع آثاره و مخازن اسراره و مهابط افضاله و مواضع بروز افاضاته و ظهور حکمه فالکل شاهد بربوبیته مدل علی و حدانیته ناطق بلسان هویته بثنائه و هو بسعة کرسیه ظاهر له به و متجلی به علیه و ناطق عنه بثناء نفسه و ینطق لسان کبریائه من ظاهر کلشئی و باطنه و سره و علانیته

بانني انا الله لا اله الا انا الاحد الصمد المحيط ومع تجليه على كل الذرات بكل الاسماء جعل كل واحد من الموجودات مظهر اسم من اسمائه كان ظاهرا منه به و جعله اظهر الاسماء من ذلك فتجلى على العرش باسمه العظيم وعلى الكرسى باسمه الرفيع و على السموات باسمه العلى و على العناصر باسمه الخالق الرازق المحى المميت وجعل من الاشياء مظهر الاسماء باجمعها فى كمال الظهور بلا عزية لاسم منها فيه هيكل الانسان واودع فيه كل ما خلق فى الامكان فهو بظاهره شاهد على ظاهريته و بباطنه مدل على باطنيته و بشهادته مدل على شاهديته و بغيبه دال على غيبوبة ذاته و بسمعه و بصره و حيوته و علمه و قدرته و اختياره و ارادته يشهد بانه هو السميع البصير الحى العليم القدير المختار المريد هو الله لا اله الا هو الاول الاخر الظاهر الباطن الجليل الجميل الكبير القدوس السبوح الممتنع المنيع سبحانه سبحانه خلق الانسان على هيكل احديته و نفخ فيه من روح سرمديته واودع فيه اية ازليته و جعله خليفته فى ارضه واصطفاه من سائر مخلوقاته فهو ثمرة شجرة الا- بداع و ابهى غصن دوحة الاختراع و هو مظهر العلو والارتفاع و مظهر القدس و الامتناع و هو مجمع الاضداد فيعرف الله به بحقيقة توحيده الذى هو الجمع بين التعطيل والتشبيه و به يعرف الفصل من الوصل الذى من عرفه عرف حقيقة توحيده و بلغ قرار التوحيد و هو آية العظمى التى تدل على مواقع الصفة التى من عرفها بلغ قرار المعرفة فهو العالى بروحه والدانى بجسده و يحكى ان الرب تعالى و تقدس عال فى دنوه و دان فى علوه و هو الظاهر بهيئته الباطن بحقيقة يدل على ان بارئه تكبر و تعظم ظاهر فى بطونه و باطن فى ظهوره و هو القريب بهيكله البعيد بحاق ذاته و غيب فؤاده يدل على ان خالقه عزوجل قريب فى بعده و بعيد فى قربه فهو الظهور الاعظم و

البروز الاقوم والرمز الاعلى والكنز الاخفى والسر المكنون الاقصى والكلمة المكتومة العليا والحقيقة الساذجة النوراء فتعالى الله مبدعه و خالقه و صانعه عن كل وصف سوى هويته المقدسه عن كل وصف هو الله الملك الحق المبين لااله الاهو المقدس المنزه العظيم وجعل الاناسى بعد اظهار مافى قابليتهم و ابراز ماهو المكنون فى قوتهم و استعدادهم اشباح الناس فى المرايا وجعل الولى الكامل القائم مقامه فى العوالم كلها وخليفته فى الابداع با جمعه ظاهرا فى هذه المرايا و تجلى له به وظهر منه عليه فهو هيكل مشيته و موضع ارادته و مظهر هندسة قدره و الحاكم على الكل بقضائه و مجرى المقدرات بامضائه وجعل معرفته نفس معرفته و طاعته عين طاعته و مشاهدته صرف مشاهدته فهو ظاهر الله وظهوره ومظهره واعظم مراياه و سبله و اقوم مجاليه وطرقه فهو شعشعة الذات الظاهر بالاسماء والصفات ولمعة الجمال الباهر بالجلال والكمال و ضياء طلعته الحاكى عن انوار وجهه بل هو وجه الله الظاهر عن كل الجهات المشرق على ظلمات الانيات والطالع عن مطلع الاشارات على اهل السبحات لاظهار التعينات و هو المراد بالحقيقة التى لاتعرف الا بعد كشف سبحات الجلال و قطع طرق الاشارات و هو المدينة التى من دخلها على حين غفلة من اهلها يجد مافيها من الكثرات مضمحلة بعد ظهور نور الذات و هو الذى لايعرف كنهه و لايجهل ظهوره ولا يوصل الى حقيقته و تبلغ الى الكل حجته و هو الباب الذى باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب و هو من الاعراف التى لايعرف الله الا بسبيل ولايتهم و هو فى مقام الجمع هيكل الربوبية و فى مقر الفرق ظاهر بالعبوديه فمن عرفه بالنورانية عرف الله ربه بل معرفته عين معرفته جل ثنائه وله مع الله حالات هو فيها هو وهو هو الاانه هو هو و هو هو وهو الظاهر بكل الامثال فهو قائم

مقامه فی العوالم اجمعها فی الاداء والقضاء حتی ظهران لااله الاهو هو الذی
لافرق بین الله و بینه الا انه عبده و خلقه بدئه منه و عوده الیه عضد و شهید
وحافظ و راود فیه ملاء سمائه وارضه حتی ظهران لااله الاهو و هو الذی
ظاهره امامة و وصایة و باطنه غیب ممتنع لایدرك بل هوممسوس فی
ذات الله فتعالی خالقه و رازقه و ممیته و محییه هو الله السلطان القدیر القوی
الملك المجید الفرد الحمید لااله الا هو المبدء المعید و من الا سرار الظاهرة
فی نفسه سر قول ربه لما یرید کن فیکون و ان الله ربه عالم بما کان و ما
یکون فهو آیة الله و ظهوره و نوره و بروزه و صفاته و صراطه و هو الظاهر
بسلطانه و هو المبعوث علی الکائنات بشرائع التکوین فلولاه ما لبس خلعة
الوجود شئی و ما تحلی بحلیة الکمال شئی فکل کمال دون کماله شبح کماله
و کل جمال دون جماله شبح جماله و کل جلال دون جلاله شبح جلاله و کل حیوة
دون حیوته من عین حیوته و کل علم دون علمه من ینبوع علمه و هو المسئول
عنه الذی اجاب لسانه بمحو الموهوم و صحو المعلوم اذ ماسواه کسراب
فی جنب وجوده و هو الذی لایری فی الجهات سوی جماله ولایری فی ـ
الوجوه الاوجهه و لایشاهد فی الاشیاء الانوره ولایسمع من الالسن الاصوته
اذانه هو نور الله نور السموات و الارض و هو المشکوة التی فیها مصباح
الاحدیة فی زجاجة الوحدة التی انها هی بنورانیتها کانها کوکب دری یوقد
من شجرة مبارکة زیتونة تنبت فی ارض الهویة بماء الازلیة و انها هی
لاشرقیة ولا غربیة مقدسة عن الحدو الجهة و منزهة عن النهایة و البدایة
یکاد زیتها یضئی من فرط القابلیة و الاستعداد و لولم تمسسه نارا لغیب
بسر الایجاد اذ انها هی المشیة التی خلقت بنفسها و خلقت الاشیاء بها نور
علی نور من نور فی نور لیس ورائه نور یهدی الله لنوره بنوره من یشاء من

اهل التقوى والاخلاص الذين لاينظرون الى شئى الاويرون الله قبله و بعده و معه ويرون ظهوره فى كلشئى مقدساعن ذكر نفس الشئى ويشهدون نوره بعينه التى لاتنام و يضرب الله الامثال للناس ليقربهم بها الى مقام الفناء فيه والبقاء ببقائه حتى لايشاؤا الامايشاء و لايريد واالامايريد والله بكل شئى عليم هوالله لااله الاهوالازلى الابدى الدائم السرمدى و هوالله القوى المتين وان الله جل سلطانه و على برهانه وعظم شانه جعل نفحات قدس توحيده ظاهرة عن مهب فيضه وروحات انس تجريده نافحة عن محل ظهورنور وجهه لعبيده ليجذبهم بهاالى سماءقدس عزه وجلاله و يقربهم الى كرسى صمدانيته لمشاهدة اسرار كماله جعل نسمات هواه عن كل الاقطار باهرةوفوحات حبه عن جميع الاشطار ظاهرة لئلا يحتجب من يريد لقائه عن كمال الصعود اليه والانجذاب بنفخات قدسه لديه كى يخرق الاحجاب بنور الانجذاب ويرقق رقائق الاستار التى منعته عن الورود فى بيت الجلال والوفود على مقاعد الاتصال بعد اضمحلال مساكن الانفصال لئلايقول احدان ارسلت رسولا لكنت من المهديين فانه رسول رب العالمين فى مقام التكوين و التشريع فله الحمد اظهر تجليه الذاتى و الصفاتى والافعالى والاسمائى والامثالى و الاثارى و الاياتى من كل جهة لاهتداء من يتوجه اليه بنور الوجه و انا ربضياء سناء بهاء عزه على حقائق الموجودات ليدل عليه من اراد العلو عن مهالك التعينات والسمو عن مهاوى الاشارات والارتقاء عن مهبط الطبيعة الى المرتبة الرفيعة فدل العشاق بنور الجمال الساطع على الافاق الى مطلع الاشراق واخذهم بيدى جوده الذى لاسبب له سواه وكرمه الذى لاعلة له دونه اليه ومكنهم بالاطمينان و الرضاء لديه فصاروا بذلك مظهر الحى الذى لايموت ومهيمنين على الملك و الملكوت فهم

مرايا السلطان الذى لايزال ومجالى الملك الذى لايزول والى هذا أشار
صاحب السر المكنون و الرمز المخزون المصون طلعة الهوية و جمال
الصمدانية وجلال الكبرياء والعظمة وهيكل السبوحية وظهور القدوسية و مجد
الربوبية وحقيقة التمجيد بقوله جذب الاحدية لصفة التوحيد فان السالك الى الله
والمنقطع عما سواه اذا وصل الى هذه المرتبة ورفع النقاب عن تلك الطلعة
فجلس على كرسى الرفعة واستوى على سرير القوة والقدرة واستقر على بساط
الانس والوحدة و راى جمال الحق لعيانه ببصيرة قلبية يشاهد طلعة الحق
الظاهر فى هيكل شمس الحقيقة ويقول بلسان حاله بجميع ذرات وجوده
فى غيبه وشهوده فى ثناء مقصوده ومعبوده فتبارك الله احسن الخالقين هو الله
الاحد الفرد الحى القيوم الملك الحكم العدل القدوس لااله الا هو الرب
العلى العظيم وان الانسان بعد نزول روحه القدسى الغيبى الالهى عن مقام القدس
والتجرد الى مقام التعين و التحدد وعن مقر العلو الى مقعد الدنو احتجب
عن درك نور الذات باغطية الكثرات وحجب التعينات واستار الانيات فغمر فى بحار
الغفلة والبعد وغمس فى مهاوى التعلق ومهالك التعين فاحتجب بما هو الموهوم
عن جمال المعلوم و نور طلعة القيوم وصار سباحا فى طمطام الانانية ويم الامال و
سياحا فى بيداء الهوى والامانى وصحارى سوء الافعال والاعمال فغفل عما يليق به بما
لاينبغى لعلو رتبته فابتلى بالجهل والغرور وغرق فى لجة الغضب والشهوة ورضى
بسرور دار الفناء عن نعيم يوم النشور و كلما تفضل عليه ربه بارسال الرسل وانزال
الكتب وتشريع الشرايع وبيان طريق الطاعة والعبودية اعرض فادبر وولى
واستكبر و اعترض ونفر و كذب انبياء الله فغر واغر و كلما دعوه الى الله ما
اقبل اليه وقال ما انتم الا بشر و كلما نصحوا جعلوا اصابعهم فى آذانهم و كلما وعظوا
قالوا فى قلوبنا غلف و لذلك ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة

ولهم عذاب اليم ولكن قليلا من الناس اتبعوا اوامر الله واحكامه واطاعوا رسله فاقبلوا بقلوبهم الى قبلة هيا كلهم وتمسكوا بحبل ولايتهم ومحبتهم واقتدوا باولياء الله المرضيين الذين لا ينطقون الا عن لسان الله ولا ينظرون الا بعينه و لا يتفوهون الا بذكره وثنائه وتوحيده ويعلمون الناس طرق الوصول اليه وسبل الوفود عليه والورود على بساط انسه والدخول فى بيت قدسه فاعتصموا بحبال محبة هذه النفوس القدوسية والانوار الازلية والاشعة الالهية الذينهم معادن الرحمة و مكامن الاسرار ومخازن العلم ومشارق الانوار فطافوا حول حرم ودادهم واحرموا الكعبة ارشادهم ولبوا حينما سمعوا ندائهم واجابوا حين اصغوا دعوتهم واستلموا حجر ايتهم وطافوا سبعة اشواط حول بيت جلالتهم وصلوا المعراج وصالهم و سعوا بين صفا صفاء قلوبهم الى مروة مراتية غيوبهم و هرولوا بين علمى طاعتهم و ولايتهم وقصروا شعر الانية بمقراض الانقطاع اليه وما كان ذلك كله الا بعد الغسل بماء الفناء فيهم الذى هو عين الفنآء فى الله بارئهم ولبس ردآء الكبريآء و ازار العظمة بالبقآء ببقائهم الذى هو عين البقاء ببقاء الله ربهم فى يوم التروية بماء عرفانهم والبيتوتة فى مناء قربهم ليلة عرفة معرفتهم والوقوف فى عرفات الاعتراف بولايتهم بعد ضحى يومها الى غروبه للاهتدآء بنور هدايتهم ووقوف مشعر الاشعار بمرآتيتهم لربهم بين طلوع فجر ظهور صبح هيكلهم و شمس حقيقتهم ورجعوا الى مناء القرب يوم عيد وصالهم ورموا بجمرات التوسل والتوكل والانقطاع والصبر والشكر و القناعة والرياضة ثم بجمرات الطاعة و العبادة و الخضوع والخشوع و الاقبال والايمان والحضور ثم بجمرات الانقياد والتقوى و الفنآء والشوق والوله والرضاء والتسليم ابليس وساوس النفس الامارة التى تدعوا الى البعد عنهم فقربوا قربان نفوسهم بعد سوق الهدى الى محضر عزهم وجلالهم والرجوع

الی مکة قربهم ثم ما کانت هذه کلها الا بعد عمرة الاقبال الذاتی الیهم عن
میقات عهود ولایتهم و مواثیق محبتهم بعد الغسل فی ماء ارشادهم و دلالتهم
ولبس رداء الاقتداء بهم و ازار ستر عورة الانیة بالطافهم والتلبیة بعد اصغاء
دعوتهم والورود علی حرم عرفانهم بعد الاحرام الی حریم کعبة مودتهم و ترك
مانهوا عنه سلاك سبل توحید بارئهم والورود علی مسجد الحرام محل ظهور
نورهم والطواف حول ارکان بیت جلالهم و تکبیر فناء ماسواهم جنب ظهور
نور عظمتهم واستلام حجر سواد اعلامهم والقیام لدی باب ارشادهم والصلوة
فی مقام خلیل حبهم الذی کسر اصنام مبغضیهم والسعی بین صفا صفوتهم و مروة
مروتهم و الهرولة بین علمی اماهتهم و بابیتهم و التقصیر بقطع شعر ما سوی
معاینهم للاحلال لادراك مقام بیانهم فبعد ذلك کله هتکوا الستر ستر الانیه لغلبة
السر سر الاحدیه فشاهدوا نور حقیقة امام زمانهم بعینه التی انها هی
عین الله الناظرة وقامت قیامتهم واشرقت ارض تعینهم بنور ربهم فحینئذ
من الله علی هؤلاء المستضعفین فی ارض الاشارات وجعلهم ائمة یقتدی بهم
فی ظلمات الهلکات وجعلهم الوارثین لملك البقآء وجنات اللقاء وحینئذ سیرت
جبال انیاتهم الی مقام الایمان وانشقت وانفطرت سموات حقائقهم بظهور حقیقة
سیدهم فی حقیقتهم وانتثرت کواکب مشاعرهم ومدارکهم وافهامهم واوهامهم
لبروز نور الکشف والعیان والشهود و العرفان عن مطلع سرهم و کورت
شمس قلوبهم بعد انشراح الصدر بطلوع ضیاء الحق عن غیب فؤادهم وانشق
قمر طبیعتهم بتجلی الرب علی حقیقتهم وسجرت علومهم الرسمیة باشراق
نور العلم الربانی علیهم وزلزلت ارض قابلیتهم لعظم امر مولاهم واخرجت
اثقال عاداتهم فحینئذ نفخ فی صور هویتهم نفخة الحیوة الابدیة بعد نفخة
بها یموتون لدی مشیة هادیهم التی هی عین مشیة الله وارادته التی هی عین

ارادة الله وقدره وقضائه واذنه واجله وكتابه التی هی عین قدر الله وقضائه و اذنه و اجله وكتابه فظهرت ملائكة الله للسؤال عن حجية من هو مظهر نفس الله بينهم وظهور الرب فيهم وظاهر الحق والحق الظاهر عليهم وحينئذ يقومون للحساب ويمرون علی الصراط ويوزن اعمالهم بميزان القسطفيد. خاو ن جنة الايمان بالله واسمائه وصفاته وآياته و آثاره الجنة التی يبقی مافيها بامر الله وهو غنی عمافيها وان من فيها ليسبحون بحمد ربهم فی كل حين وقبل ظهور الحين و بعد اضمحلال الحين وليوحدون الله بارئهم فی كل شان وقبل بروز شان وبعد فناء كل شان وان هذه الجنة العالية الرفيعة السامية القدسية و الروضة الجليلة القديمة الازلية الابدية الدائمة السرمدية الجنة الثامنه مقام الذی فيه تموج لجة بحر الاحدية و طمطام يم الصمدانية الجنة العليا القصوی التی انها هی جنة الماوی لن تدخل فيها نفس الا وانها لتقولن من عند ربها باذن بارئها ومن لسان موجدها بسر انيتها لمبدعها و صيرورة القلب الذی جعل الله فی هيكلها عرش صانعها وورودها علی مقام تسمع وتبصر بالله خالقها ورازقها ومميتها ومحييها وتقربها الی الله بالنوافل التی توجب ان يحبها سيدها و يصير سمعها ويدها ورجلها ولسانها الذی ينطق به اننی انا الله لا اله الا انا المهيمن القيوم فسبحان الله عن كل وصف سوی ما وصف به نفسه وعن كل ذكر سوی ذكره له هو الله لا اله الا هو المقدس المنزه المتعالی المتعظم الكبير الجليل الفرد الواحد الوتر الصمد العزيز القدوس وان الله تعالی لما افاض فيض الوجود علی الموجودات وخلع الاشيآء بخلع التحقق فی الذوات بعد انعدام الانيات صار الكل مرايا جماله الانور ومجالی وجهه الازهر الاظهر فدلوا عليه بصورها وموادها وطبائعها و حقايقها لان الكل آيات احديته و ظهورات صمدانيته و دلالات عظمته و تطورات فيضه و فضله وموهبته و

تجلیات ذاته واسمائه وصفاته وشهادات ربوبیته وعلمه وقدرته و حکمته
فاودع فیها حقائق صنعها وسوازج تدبیرها وجواهر تقدیرها فالکل هیاکل
التوحید ودلائل التفرید وبروزات آثار التمجید والکل بالسنة حقائقها
ناطقة بثنآئه مشیرة الی شمول نعمآئه وبالاتقان الظاهر من الصنع منها والحکمة
المودعة فیها نادت بذواتها وانیاتها وتعیناتها بان الله ربها مقدس عن مجانستها ومنزه
عن مشابهتها ومتعالی عن مماثلتها وانه هو بعلو ازلیته وسمو سرمدیته اعظم
من ان یقترن بشئی منها اوان یتخذ بحقیقة من حقائقها اوان یحل فی ذات
من ذواتها واجل من ان یتصل شئی منها به او یصل جوهر من جواهرها الیه وارفع
من ان یدرك اعلی مراتبها واثنی مقاماتها کنه حقیقته وهی بماهیاتها التی انها هی
مجعولة لربها الذی جعل الظلمات والنور والظل والحرور ظاهرة با حسن
تصویر ومصورة باتقن تدبیر ومدبرة بامتن تقدیر و واقعة فی محلها المناسب
لها الذی لایلیق دونه بها و لاینبغی غیره لها وهو مقتضی الحکمة المقتضیة
لایجادها والمصلحة الداعیة الی ابداعها وان ذلك بخفائه عن الافکار وعلوه
عن وقوع الانظار قد اشتبه علی اکثر الحکماء حتی احتجبوا عن ادراك
مجعولیتها و وقعوا فی اشکالات ممتنعة حلها مع ظهور عظم القدرة فی جعلها
واتمیة الفیض لدی اشراق نور الوجود علیها بشانه المودعة من فیضه فیها
وماظهر وقوع کل منها فی مواقعها و ماابین کون کل منها علی اتم وجه
واکمل طور و اعلی طراز وابهی صورة و ارفع محل واحسن مورد و اعظم
مقام و اکرم مقر یمکن فی حقها ولایکون ذلك الا بایجاد بارئها و مشیة
موجدها وارادة صانعها وابداع مبدعها واختراع مخترعها وانشاء منشئها
الذی بامره قد تحققت المتحققات بقضائه قد تذوتت المتذوتات وان الله جل
مجده وعز قدسه وعظم شانه جعل الانسان بجامعیته للعالمین وبرزخیته

بين البحرين وطيرانه فی هواء القدس وفضاء القرب بجناحين ومشيه فی بحبوحة الامكان برجلين وكونه ذالقرنين و ذاجنتين وملتقى الخليجين و المخلوق من المائين احدهما عذب فرات سائغ شرابه والاخر ملح اجاج مختاراً امـريدا من بينها مصدرا للخير والشر ومدركا للقبيح والحسن دونها ومع ذلك مااحسن صورته الجامعة لصور الكائنات باجمعها حتى يعد صورة بارئها و مااعظم روحه المتعالی عن مراتب ماسواه حتى نسبه الى نفسه بـل يليق ان يعد احسن هياكل التوحيد هيكله لولاعدم الفرق والتفاوت فی خلق الرحمن فهذا الهيكل وسائر الهياكل اشرق عن مطلع ضياء الله وانار عن افق سناء الله عليها نور الله المشرق عن صبح ازليه ذاته فتذوتت و تحققت وتكونت و وبرزت واستنارت واستضائت واستحكت واشارت الى فيض ربها فظهرت منها اطواره ولاح عليها انواره ومااحسن كلام سلطان سرير الولاية فی بيانه نوراشرق من صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره وهذا نور الوجود المنبسط الذی هو فيضه العام البسيط والفضل التام المحيط الذی هو ايضا مجعول بجعل ذاتی من ربه ماعرفه جمع آخر من الحكماء واشتبه على كثير من الطائفة الاولى التی سبق ذكرها زعمامنهم انه ظهوره بصورها وتطوره بشئونها و عروض تعيناتها عليه و كذلك اشتبه ذلك على اكثر العرفاء تعالى الله عن كل ذلك علوا عظيما هو الله خالق كلشئی مفيض الوجود من فيض سحاب الجود ومخلع الذوات والانيات بخلع التكوين هو الله لااله الاهو خالق كلشئی وهو الملك السلطان القديم وان هذا النور نور الوجود مااشرق الاعن مطلع اشراق شمس حقيقة ولی الله الاعظم الذی به قوام العالم فهو صبح الوجود الذی منه اضائت هياكل الغيب والشهود وان نور وجود ماسواه فی غياهب تعينها وظلمات انياتها وليالی ذاتياتها ودهماء هوياتها

كالسراج المنير بسر الابداع وان اعظم اشباه هيكله ارواح من فی لجج
الاكوان وبحار الامكان فداه مشاعر من تصور شبه صورته و مدارکهم و
افهامهم و عقولهم وانما سراج يتنور بنوره هوياتهم و انور هذه السرج
ماظهر فی الذين شايعوه بلهم شعاع نوره وهذا سر قوله صلوات الله وسلامه
عليه اطف السراج فقد طلع الصبح فانه سلام الله عليه حقيقة الحقايق يليق
نور وجودماسواه بل نور مشاعر من دونه ومدارکهم وافهامهم و عقولهم
بل الانوار الظاهرة فی مشايعيه بالاطفاء عندطلوع صبح وجوده بل انها هی
باسرها معدومات لديه وهو بتفرده شاهد علی فردانية الله الذی اظهر الاشياء
كلها من فاضل فيضه هو الله الوتر الحق الواحد القيوم لااله الا هو المهيمن
المتعالی السلطان المقتدر الفرد القدير الملك الجليل العزيز الجبار
رب العرش العظيم والحمدلله رب العالمين

(صورت رسالة رديه حاجی ميرزا احمد كرمانی)

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد وثناء وتسبيح وتقديس وتنزيه وتكبير وتهليل سزاوار واحد احد
فرد صمدی است لم يلد ولم يولد كه مبرا از حدو عدبوده وخواهد بود
نشناخته است اورا بكنه ذاتيت وهويت وحقيقت كينونيت هيچ نفسی و
نخواهد شناخت اورا چنانكه شايسته عرفان اواست كسی از اولين و آخرين
با اينكه ظاهر و باهر است در كلشئی واز كلشئی آيات احديت وصمديت وقاهريت
وقادريت وقيوميت وعلم وحكمت واحاطه وفردانيت وجلال وجمال و كمال
وجبروت وسلطنت او ومقدس ومنزه ومتعالی وممتنع است ازسر وخفا
ظهور وجه وطلعت اوظهر فی بطونه وبطن فی ظهوره وخفی لشدة نوره
وهو بكل شئی محيط نيست موجودی الا آنكه متجلی است دراو شمس

وجهه او ومتعالی است ازاقتران به‌او زیراکه ماسوی خلق‌شده بمشیت
واراده وقدر وقضا واذن واجل و کتاب او ومقبوض است درقبضه‌قدرت
او وبعید است از ساحت جلال وبساط قدس عزمجد ازلیت و ابدیت و
اولیت و آخریت او کمال توحید نفی صفات است از او جل‌ثنائه وعظم
کبریائه وعلی‌بهائه و تقدست اسمائه و احاطت الائه زیرا که صفت و
موصوف شاهدند بمغایرت واقتران واقتران دال است برحد وحددلیل
است برعد وعد دلالت کند برتثنیه وتثنیه روایت نماید ازتجزیه وتجزیه
حکایت ازجهل واصف‌وجهل مؤدی شود باشاره نبوده درچیزی تامحاط
گرددو نباشدبرچیزی‌تا ازاوجائی‌خالی ماند کائن است‌نه‌ازحدث‌موجود
است‌نه‌ازعدم‌باهرچیزاست‌نه‌بمقارنه‌وغیرهرچیزاست‌نه‌بمزایله‌ملك‌درملك
دائم ومخلوق‌بسوی‌مثل‌خودمنتهی‌ومختتم‌وطلب‌اواورابسوی‌شکل‌خودش
الجاکننده دلیلش ایاتش‌ووجودش اثباتش‌دلالت‌نموده‌ذاتش‌برذاتش‌ومنزه
ومتکبراست‌ازمجانست ومشابهت ومشاکلت‌ومماثلت مخلوقاتش وجلیل
است ازملائمت ومناسبت‌کیفیاتش سبیل بسوی اوعظم شانه‌وعلی‌برهانه
مسدود وطلب‌اوتعالی قدسه‌وتقدس مجده مردود غیراو را دربساط‌قدس
قیومیت وهیمنت وجبروت وعظمت وسلطنت وجلال و کمال وازلیت او
راه نیست چه جای آنکه به‌او واصل یامتصل گردد بلی آنانکه کشف
سبحات جلال نمودند بلا اینکه اشاره بسوی او کنند از حقیقت معرفت
او که درحد رتبه ایشان مقررومقدر نموده توانند بمرآتیت بهره برند
وعلی‌حین غفلة من اهلها داخل مدینه عرفان او کماینبغی لشانهم گردند
واین‌نیست مگر بمحو موهوم که ماسوای ذات وصفات واسماء او است
تقدس وتعالی وصحو معلوم که ظهور نور هویةودائمیة وسرمدیة و بقاء

ودوام آیات وظهورات وتجلیات و اشراقات ولمعات وشعشعهٔ وجه منیر مضئی بهی اواست تعظم وتکبر و تعالی وتجبرو نرسیده ونخواهد رسید نفسی باینمقام اجل ارفع اقدس اعلای امنع مگر بجذب احدیت که از نفحات قدس روضه‌هویت وطمطام یم صمدانیت اواست تاحجب راخرق ومحترق نمایند بنور انجذاب‌خویش وبرصفت توحید آشکار آیند واین نیست الابترقیق احجاب رقیقه مانعه ازورود دربیت جلال و وفودبرمقاعد عز واتصال بعداز اضمحلال‌مراتب انفصال زیراکه برای اواست‌عزوجل شرابی مخصوص اولیاء او که چون آشامند بطرب آیند آنگاه درطلب چالاک‌شوند وبیابند وبشناسند وبوجدآیند ودوست دارند وعاشق‌شوند وواصل گردند ومتصل شوند پس از آنکه ذائب وطیب وخالص شده باشند وچون متصل گشتند نیست فرقی میان ایشان وحبیبشان و نیست این‌وصول واتصال‌مگر بدانچه ودیعه گذارده‌درنفس ایشان ازآنچه‌تجلی فرموده برای ایشان بایشان تا مشرق شدند و آنانرا طالع نمود پس متلئلاء گردیدند پس درحقیقت وهویت ایشان مثال خویش را القا نمود وازایشان افعال خویشرا اظهار کرد چه کل‌مظاهرمشیت ومجالی‌طلعت احدیت‌اند دراین مقام هتک‌سر نمایند زیراکه سرغلبه نموده وچون‌مغز ولب زفت گردیده قشر شکفتن آغاز کرده آنگاه باهرات تجلیات و ظاهرات لمعات اورا بنگرند ودرمقام لایری الاالله واسمائه‌وصفاته وارد گردند وچشم مارایت شیئا الاورایت‌الله قبلـه وبعده ومعه گشایند وسر لطیف نحن‌اقرب الیکم من حبل‌الوریدراادراک نمایند وشمهٔ از حقائق مکنونه مخزونه مودعه درصدف وهومعکم اینماکنتم رابیابند واندکی از جواهر و لئالی ودرر ثمینهٔ مخزن عزمجد ونفخت فیه من روحی را

بدست آورند ز رقائق دقائق حقائق و شقائق حدائق اینما تولوا فثم وجه الله را ملتقط شوند و بر سریر قدس و کرسی ایقان ایکون لغیرك من الظهور مالیس لك حتی یکون هو المظهر لك مستقر و مستوی گردند و در جنت اعلای اقصای ابهای متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیك و متی بعدت حتی تکون الاثار هی التی توصل الیك وارد شوند و در فردوس خلد و ریاض بقاء و مقام لقاء قدم نهاده عمیت عین لاتراك ولاتزال علیها رقیبا بر آورند و نغمه خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصیبا بسرایند آنگاه نور مشرق از صبح ازل که آثار آن بر هیاکل توحید لائح است طالع ولامع و مشعشع و ساطع گردد و کوهٔ فؤاد را مانع و حائل که حاجب انوار لاهوت عماء احدیت است مرتفع و مندفع آید و ملکوت و جبروت اسما و صفات در ورا ماند پس آنگاه خلف و امام و وراء و قدام از میان برخیزد و ایمان و شمائل زائل شوند و سائط و دلائل رابط و حائل نباشند و وسائل نگردند حل مشاکل و مسائل شود و ضجه و نوحه قبایل از مکمن لایری فیها نور الانورك ولایسمع صوت الاصوتك پدیدار آید و جز حق عز و علی و تقدس و تعالی را مائل و سائل نگردند و بمقاصد و مطالب واصل و نائل شوند بصر بصیرت باز شود وضیاء هدی و تقی در لمعان و سناء آید سراج انیت و نفسانیت و تعین و تحدد و علم و عقل مشعر و مدرك و جهت و نسبت منطفی و صبح نور و ظهور و بقاء و لقاء طالع گردد اثنینیت که از لوازم عالم بعد است برود و شمس حقیقت واحدیت واحدیت از افق کلشئی و مشرق کل نفس و مطلع تمام ذرات طالع شود بنوعیکه همه کائنات و جمیع ممکنات و تمامی موجودات را مظهر ذات و مظهر اسماء و صفات بینند و نقطهٔ ربوبیت را در تمام دوائر دائر و سائر مشاهده کنند و مظهر نفس الله را که در کل عوالم قائم مقام او

است دراداء بنفسه شاهد گردند وعارف شوند و دانند که باولااله الاهو ظاهر گشته اواست مشیت اولیه و اواست ارادهٔ ازلیه اواست که همه آنچه‌راجع الی‌الله‌است راجع باواست و آنچه راجع باواست راجع الی‌الله است‌و آنچه‌راجع الی‌الله‌نیست راجع باو نیست‌و آنچه‌راجع باو نیست‌راجع الی‌الله‌نیست و برای‌اودومقام‌است مقامیکه‌جز ازخدا ناطق‌نشود ومقام‌نفس اوکه محل مشیت واراده ومهبط وحی ومشرق ذکرو مطلع امر ومنبع میاه علم وحکمت وموضع بروز انواروا‌سرار هویت ومرکز عالم امکان وکثرت وقطب دائره غیب‌و وحدت است نبوده برای اوشبهی و مثلی و ضدی وندی ونخواهدبود برای اوشریکی ونقیضی وظلی‌و اواست‌که در رتبه اولای اعلا جزخداوند بآنچه دراو است عارف نیست ومانند ذات اقدس احدیت از ادراك و عرفان وبلوغ عقل وافهام و وصول مشاعر و مدارك‌و اوهام متعالی‌است ودرمرتبه ثانیه ادنای اوجزحکایت وروایت ازحق تعالی قدسه ازوی پدیدارنه واواست‌که درکل‌شان مرات‌الله‌است ومادون اوازمظاهر اثبات و اهل علیین مرایای اویند ازمرات اولیه‌که مظهر مشیت اراده واول من آمن بنقطه حقیقت است تا ادنی ذرکه در ظل اوساکن باشد بلی‌اعلی مراتب معرفت شمس‌حقیقت ونقطه ربوبیت اینمقام‌اعزاجل‌ارفع‌است که‌اورا بشناسندچنانکه دراین رتبه‌خدارا بخدا عارف شوند وچون ازاین رتبه تنزل‌نمایند ابهی دلیل واقدم سبیل‌عرفان اواست بآیات نازلهٔ ازسماء مشیت اوکه آیات الله است و ماسوی در جمیع شئون و تمام مراتب ازاتیان بمثل او عاجز وقاصرند اگرچه در مقام صورت وظاهر عبارت باشدگذشته ازاینکه کلام الهی دارای‌روح حی‌حیوان است وخالق شئی‌است باصالت نه‌بمراتیت وشبحیت زیراکه

درهر دور از ادوار عالم که مظاهر کلیه الهیه که شموس حقیقتند و بقیامشان
قیامت قائم گردد ظاهر شوند مرایائی ازعلیین وسجین و اثبات و نفی که
حاکی وراوی ازایشان باشند وشبح شمس طلعت ایشان را باتمام آثار
وظهورات حاوی گردند ظاهر شده ومطلع انوار و مشرق آثار شوند
ومثل این مثل آب صافی وبول صافی است که چون باشمس سماء مواجه
شوند عکسی از آن در ایشان ظاهر آید چنانچه در کل ادوار عالم این
معنی ظاهر بوده بلکه درمرایای جزئیه نیز این مطلب را توان شاهد شد
چنانکه بعداز غروب قمر ولایت درافق غیب ازهیکل کاظمی سلام الله علیه
بسی از مرایای او که ازجمال ذات حروف السبع روح من فی عوالم الغیب
والشهود فداه معرض بودند در تمام آثار ظاهره ازسیدنا الکاظم علیه
بهاء الله حاکی وراوی شدند چه علوم عالیه وچه تصرف درنفوس خلایق
وجذب قلوب ومانند آن وهکذا بعد از غروب شمس حقیقت مصطفویه
و طلعة محمدیه علیه وآله الصلوة والسلام نفوس سجینیه حتی معاویه علیه
الهاویه حکایت از آن طلعت قدم و اسم اعظم وهیکل اکرم و ظهوراتم
نموده دال براو آمدند چنانکه مکاتبات او با حضرت مجتبی سلام الله
علیه وسایر حکایات او براینمعنی گواه صادق است این نفوسیکه دعوی
شمسیت نکردند واما اشخاصیکه بداعیهٔ این رتبه قیام نمودند وکلماتی
اتیان کرده وجمعیت بسیار گرد آوردند نیزدر تواریخ مسطورند حاصل
آنکه شمس حقیقت و نقطه ربوبیت همیشه در زمان فترت و جاهلیت
ظهور فرموده تا برای احدی مجال انکار نماند و ادعای اینکه آثار و
انوار او مقتبس ازشمس قبل است نتواند ولم یزل سنة الله براین جاری
بوده ولن تجد لسنة الله تبدیلا ولن تجد لسنة الله تحویلا گذشته ازاینکه هر گاه

مظهری که سبیل الی الله است چه بشمسیت وچه بمرآتیت اولیه که بنص خاص ثابت باشد میان رعیت ظاهراو مرجع وملجاء خواهد بود زیرا که یا بشهادة الله در آیات ثابت یا بشهادت نفسیکه شهادت او شهادة الله است مانند شمس حقیقت ومرآت اولیه او که قائم مقام او است که خود بآیات ومرآت او بشهادت او ثابت شده وکل بلامفر باید ناظر باو و قابل از او باشند وهر کس را ردنمود مردود وهر که را قبول کرد مقبول است حتی آنکه شهادت او بر شهادت کتاب الله مقدم است اگرچه مرآت شمس حقیقت باشد که بنص خاص او ثابت است چنانکه در آخر باب سابع از واحد سادس بیان بدان تصریح شده واو را نیز کتاب ناطق و مهیمن بر کتاب صامت خوانده و مثل بامیرالمؤمنین علیه السلام واولاد کرام آنحضرت علیهم افضل الصلوات آورده که تاوقتیکه درفرقان نص خاص از ایشان منقطع نشده بود آنچه طبق اوامر ایشان واقع شد لله بود وبعد از انقطاع نص خاص آنچه طبق کتاب الله واقع شده لله بود .

پس از آن فرموده حال هم بعد از غروب شمس حقیقت تا وقتیکه نص خاص منقطع نگشته آنچه واقع شود لله است وبعداز انقطاع نص خاص آنچه طبق بیان واقع شود لله است این است حاصل فرمایش آن مشرق آیات و خلاصه اش آن است که تا منصوص بنص خاص باشد چیزیکه طبق اوامر سنیه او واقع شود لله است اگرچه مخالف ظواهر کتاب باشد وهر گاه در زیارت جامعه دور قبل وزیارت جامعه نقطه اولی روح من فی لجج القدس والجبروت ومن فی بحار الملك والملكوت فداه تدبر رود حقیقت این معنی علی ماینبغی ظاهر شود واما آنچه در کتاب مذکور است که سائل از شیخ مرحوم علیه السلام از کلمه فرار سؤال نموده وبعد از جواب کلمه

کاف درحق او فرموده بعد از ثبوت امر قائم روحی فداه و انقضای زمان امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام بوده چنانکه در بیان هم امر مبرم من یظهره‌ـ الله تعالی شانه برمرایای بیانیه بعد از ثبوت امر او همین نحو جاری است واما ثبوت امر او یا بتصدیق نفوس مقدسه است که سبیل الله اند اگر در زمان ایشان باشد یا بعجز ماسوی از اتیان بمثل آیات او اگر بنحویکه سنة الله بر آن مستقر شده در زمان انقطاع نص خاص وارتفاع شجرهٔ بیانیه ظاهر شود وهر گاه درسخن مدارا کنیم اقلا باثاریکه منصوص بنص خاص از اتیان بمثل آن عاجز شود ظاهر شود اگرچه این فرضی است محال زیرا که آثار ظاهرهٔ از آن نفس مقدس که مرات الله ومنصوص ومخصوص بقائمیت درمقام او است آثار الله ومقدس است از اینکه غیر آن آثاری از حق ظاهر شود چنانکه طریق اول هم که تصدیق نمودن او باشد من یظهره الله را نیز محض مدارا است والا او است ظاهر من ظهر ومن یظهر و او است ظاهر درمن ظهر و من یظهر اگر ملاحظه ناطقیت او از خداوند عزوجل شود سبحان‌ـ الله امر اظهر از آن است که محتاج ببیان باشد با وجود این چه بسیار نفوس از صراط الله لغزیده اند وقلیل من عبادی الشکور .

و باید دانست که آثار ظاهره از شمس حقیقت در تمام مراتب لیس کمثله شئی است مثلا ایات او گذشته از خلاقیت و سلطنت واحاطه و نفوذ و جریان در صورت الفاظ و عبارات هم بلامثل و بلاشبه و عدل و بلاندا است که احدی از ما سوی الله قادر براتیان بمثل ایات او نیست حتی در ظاهر فصاحت و بلاغت کلام زیرا که الفاظ قوالب معانی وحاکی از حقایق مودعه در آنها است چنانکه تمام ما ینسب الی شمس الحقیقة بلاعدیل است مثلا در صورت و سیرت و خلق و خلقت و حسب و نسب و

غیر آن حتی قیام و قعود و مشی و تکلم و انحاء معاشرت او با هر طبقه از تمام ما سوی ممتاز است و اگر چنین نباشد ظهور کلی الهی نیست چنانکه در کتاب تصریح باین شده که اگر چه جمیع شئون شجره حقیقت مقطع غیر او است از مثل و کفو و عدل لیکن در ایات بنحوی است که اگر کل بخواهند بفهمند بتوانند این است مراد از آنچه پیش بدان اشاره نمودیم و هر گاه ازاین مرتبه ترقی کنیم توانیم ادعا نمود که برحسب آنچه از قبل ثابت شده در مقابل شمس حقیقت کسی از این سبیل بر نیامد اگر چه بقدر حبال و عصی سحره باشد در مقابل عصای حضرت کلیم و اما سبعهٔ معلقه بس از شان ایات خارج بود با اینکه خجل شده باز کردند و اباطیل و مزخرفات ابو مسیلمهٔ کذاب برسبیل مقابله نبود بلکه با تصدیق بنبوت جناب مقدس مصطفوی و دعوی نبوت بود نه در مقام ردع و ابطال و اگر از تمام اینمراتب صرف نظر نمائیم همین قدر از احتجاج مارا کافی که بعد از طلوع شمس جمال ذات حروف سبع مرایائی مواجه با آن طلعت قدم علی تفاوت مراتبهم شدند چه در زمان او و چه بعد از غروب شمس وجهه او و از هریك آثاری بدیعه ظاهر شد آنچه در زمان اشراق شمس بودند خود بمرآتیت و شبحیت معترف بودند و نفوس بعدهم بعضی از حد خود تجاوز ننمودند و بعضی بداعیه شمسیت قیام کردند و در نفوسی تصرف نمودند چنانکه اکنون هم مدعیان مظهریت کلیه هستند نهایت آنکه بعضی تصرف ایشان بیشتر و بعضی کمتر بعضی مضمحل شدند و بعضی از ادعای خود دفع ید نمودند و بعضی حال هم در کارند و اصرار دارند لابد در مقام انصاف ممیزی و میزانی لازم است که بدان فرق مرآت و شمس و شبح و شاخص و عکس

واصل معلوم شود اگر صورت کلمات است ممکنست که کلمات شبح بر صورت
کلمات نقطه حقیقت باشد و اگر نفوذ و احاطه و سلطنت و خلاقیت باشد می
شود که شبح مظهر نفوذ و احاطه و سلطنت و خلاقیت آیات اوجل
کبریائه باشد چنانکه می بینیم نفس مدعی اگرچه داعی بنفس است لیکن
نفوسیکه مقبل باو شده اند همه مجذوب اسم نقطه اولی عظم شانه و
ظهورات ظاهره از او یند بعضی من حیث لایشعرون و برخی بگمان اینکه
سفارشات و تاکیدات نقطه حقیقت در بیان نسبت بمن یظهره الله عز و علی
مقتضی آن است که نفسیرا من غیر دلیل بصرف ادعا تصدیق کنند یا آنکه
معنی ایاترا ندانسته بگمان اینکه هر کلام عربی مسجع و مقفا آیات
است یا آنکه بر آثار ظاهرهٔ از حضرت ثمره ازلیه اطلاع حاصل ننموده
گمان کرده اند که غیر نفس مدعی صاحب آثاری نیست چنانکه ارباب
غرض شهرت داده اند که بعد از ادعای نفس مدعی و رد فرمودن حضرت
ثمره تمام آثار از آنحضرت منقطع شده و حال آنکه از آنزمان الی
حال ازیدمن ان یعد و یحصی آیات و مناجات و شئون علمیه و خطب
و تفاسیر و کلمات فارسیه از آن مخزن جواهر علم و حکمت لدنیه
و منبع میاه توحید و معرفت الهیه ظاهر گردیده و تمام مدققین از اولی
العلم و محققین از اولی الافئدة نزد مشاهدهٔ آن خاضع و خاشع شده اند
و اکابر ارباب فضل و کمال و اعاظم اصحاب معرفت و حکمت و وجدو
حال بعجز خود اعتراف نموده چنانکه بر منصفین علو علم و تقوای نفوس
مؤمنه بآن حضرت از سالف و غابر و ماضی و حاضر پوشیده نیست و بعضی فریب
نفس مدعی را خورده که نوشته شبها تلقاء راس او قائم بود و مانند صبیان او
را تعلیم و تلقین مینمودم و حال آنکه هنوز اهل دوره نقطه اولیه هستند

که شاهد بر آنند که آنحضرت در زمان کودکی با اینکه امی بود بآیات ناطق شد و آثار ظاهرهٔ از آنحضرت بنظر مبارك حضرت اعلی ارواح المقدسین فداه رسید و مورد آنهمه عنایات گردید که اگر نفسی آن نصوص را که در حق آنحضرت از ساحت ربوبیت نازل شد به بیند بیقین میداند که جوهر کل عرفان و حقیقت ایمان و ایقان اقبال باو و طاعت اواست و خطاب مستطاب انك انت‌الله المهیمن القیوم کافی است اگر چه نفس مدعی با اینکه بیست سال در بیان تربیت شده بود و مدت متمادی هم بعد از ادعا شب و روز اشتغال بسیر آثار نقطه حقیقت و مرایای او و کلمات عرفاء و فصحای عرب و عجم که بسیاری ازمؤمنین و غیر هم میدانند داشته و دارد هنوز کلماتش قابل اعتنای صبیان بیان که دارای فضل و علم و کمالند نیست میگوید که من قمیص الوهیت را از ثمره ازلیه خلع کرده‌ام و حال اینکه خود ازاتیان بمثل آثار طائفین حول آنحضرت عاجز و قاصر است وحال اینکه در مکتب بیان سالها استفاده میکرده و از بعض مؤمنین مثل مرحوم شیخ ابوتراب اشتهاردی تعلم صرف و نحو مینموده و کتب تاریخ قدماء و نسخ‌عتیقه فصحا را از میرزا موسی پسر میرزاهادی‌جواهری میخواست و در زیر زمین خانه مشارالیه انتخاب نموده حفظ میکرد چنانکه بعد از ادعای نفس‌مدعی واقبال همج‌رعاع بهمین جهت اورا تکذیب نمود وخودمیرزا موسی برای یکی از علمای کرمان که اکنون مرجع مردم آنجا است بعینه همین‌قضیه رانقل نموده بود وبااینکه سالها مشق آیات ومناجات مینمود و میرزا آقاجان مینوشت وبعد از آن میشست وبا اینکه کلمات خودش دلیل برعلوم کسبیه است چنانکه از آنچه درلفظ قناع ودر معنی

بسیط الحقیقة کل اشیاء و در توجیه شعر مولوی چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد و امثال آن نوشته در کمال ظهور این مطلب را میتوان دانست و با اینکه در کلمات خود بسیاری از عقائد متصوفه را که مردود نقطه بیان روح من فی مواقع القدس و الجلال فداه و علمای ربانیین که قبل از آنحضرت بوده‌اند بوده بلکه عرفاء و صوفیه حقه و حکمای الهیین هم آن عقائد را مردود شمرده‌اند ذکر نموده چنانکه در رساله هفت وادی شاهد صدق این دعوی است و با اینکه مکرر بعض از اجله ثقات دیده‌اند که یک صفحه عبارت را در کمال تفکر مینوشته و حک و اصلاح مینموده و با اینکه اکابر اهل بیان از ادلاء و غیر ایشان که صاحب دقت نظر و مطلع از اسرار و حقائق امر بودند همگی تکذیب نفس مدعیرا فرمودند حتی اینکه بعضی را اتباع او بهمین جهت شهید نمودند اگر چه گاهی متمسک ببیان میشود که فرموده بمرایای بیانیه محتجب از او مشوید و همج رعاع بهمین کلام که معنی آنرا نفهمیده‌اند قناعت نموده‌اند و ندانسته‌اند که این مرایا نه منصوصین بنص خاصند بلکه آنانند که بعد از ارتفاع شجره بیان در زمان فطرت و جاهلیت مقتدای عوام خواهند بود چنانکه در بسیاری از مواضع بیان تصریح شده که آنروز بنسبت ببیان افتخار میکنند یکی میگوید قاضی بیانم یکی میگوید شیخ الاسلام بیانم و میفرماید ترحم برانفس خود نموده و طول لیل خود را باطل مکنید و مثل بظهور خود و اعراض علمای فرقان میزنند و امثال این کلمات الی ماشاء الله مثل اینکه بیانهای هزار مثقال ذهبی تمام نموده و از منزل آن محتجب میمانند یا آنکه جدران بیت الله و مقاعد حروف حی را بابهی طراز مرتفع نموده و از نفسیکه بکلمه او کل خلق شده معرض میکردند یا آنکه اطفال خودرا احترام کنید لعل پدر و مادر من یظهره الله باشند

یا آنکه اگر بعدد اسم‌الله الاغیث رسد وظاهر شود کل داخل شوید واگر
بعدد مستغاث رسید بدانید که فضل خدا از شما منقطع نشده و اگر نفسی
بقدر تنفسی صبر بعد از دوهزار ویکسال نماید در نار بوده وهکذا امانند
این فرمایشات که از حد عد واحصا بیرون واست اگر گویند ببیان وما نزل
فیه نباید محتجب شد این در صورتی است که کذب نفس مدعی بشهادت
کسیکه شهادتش شهادة الله است محقق و معلوم و متیقن نباشد ودیگر
آنکه بآیاتیکه کل از اتیان بمثل آن من جمیع الوجوه عاجز باشند
ظاهر شود علاوه‌براینکه معنی این کلام رابابد از کتاب ناطق که مهیمن
بر کتاب صامت است ومبین آن است استفسار نمود و آن دراین زمان
منصوص بنص خاص است و بعد از انقطاع نص خاص دیگر کتاب
ناطق نیست الا من یظهره الله که بعد از انقطاع نص مرجع کتاب
است و بشهادت خود کتاب بکتاب ازاو جل ثنائه نباید محتجب شد و
آنچه از آخر باب سابع ازواحد سادس نقل نمودیم دراثبات این مدعا
کافی است که امروز مرجع ثمرهٔ ازلیه است نه‌اوراق بیان و قطع نظر
ازتمام آنچه احتجاج بآن نمودیم هر گاه دراین مطلب که اینجا اشاره
بآن مینمائیم کسی تدبر نماید کذب نفس مدعی را یقین خواهد نمود و
آن این است که مثل من یظهره الله نسبت بنقطه بیان مثل نقطه بیان است به نقطه
فرقان و نقطه فرقان نسبت بحضرت مسیح و آنحضرت نسبت بجناب کلیم و هکذا
الی ان ینتهی الی البدیع الاول یعنی بقیام هریك قیامت ما کان من قبل قائم
وهریك مبدء ومعید وهریك ظهور کلی وشمس حقیقت اند وهریك نقطه
مشیت وهیکل ربوبیت ومظهر الوهیت وفردانیت واحدیت و واحدیت و
هریك صاحب مقام لیس کمثله شئی اند وماسوای او از اول مرآت مانند

یوشع وشمعون وعلی ویحیی مرایای اویند تا ادنی نفسیکه مهتدی بهدایت اوشده نهایت مرآت اولیه حاکی ازتمام اسماء وصفات و آثار وافعال و وشؤن اواست وسایرمرایا علی قدر مراتبهم ازآن شموس حقیقت حکایت مینمایند ومثل مظهر کلی درعالم کبیر شمس ودرعالم صغیر قلب و در اعداد واحد ودررقوم نقطه ودر دائره مرکز ودر کره قطب یعنی چنانکه در یك سماء دوشمس ودریك هیکل دوقلب ودرعالم اعداد دو واحد و در عالم ارقام دو نقطه ودریك دائره دو مرکز و در یك کره دو قطب محال است دومظهر کلی دریك زمان محال است وچگونه چنین نباشد وحال اینکه ظهور کلی وشمس حقیقت درهرعصر وزمان مظهرالله است درجمیع صفات و اسماء که از جمله وحدت واحدیت وفردانیت است لو کان فیهما الهة الاالله لفسدتا وباید لیس کمثله شئی باشد وبرای اوشریك وشبیه وکفو وند وعدیل نباشد واین رتبه رادر تمام مراتب خرد داراست چنانکه فؤاد اوشمس افئده وقلب اومرکز قلوب ونفس او قطب نفوس وجسم اوقلب عالم اجسام است حتی ذرات تراب مقعدی که او بر آن مستقر وجالس شده بر تمام ذرات بانك انی اناالله میزده چنانکه در کتاب در حق عمارت صدری که دراصفهان بر آن مستوی بوده وغیر آن تصریح فرموده تاچه رسد بتراب هیکل مبارك او فلهذا دریك زمان دوهیکل شمس حقیقت ودو مظهر ربوبیت والوهیت ودوظهور واحدیت و احدیت نشاید واگر گویند نقطه اولی جل شانه درزمان خود رب بود وشمس بود ونفس مدعی مربوب ومرآت واکنون بمقام ربوبیت وشمسیت نائل و واصل آمده جواب گوئیم که رب لم یزل رب بوده ومرآت لایزال مربوب خواهد بود هیچگاه شمس فاقد شمسیت نبوده وهیچوقت مرآت واجد شمسیت نتواند گشت همیشه اعضا

راحیوة ازقلب است وهر گز عضوی را ترقی ازمرتبه خودو وصول برتبه
قلب ممکن نه لازال ازطائفین حول مر کز جلال دعوی استقلال مردود بوده
و لایزال دائران بقطب را مدیر و مدار خواندن از عدل بعید مینموده
رحم الله امرء عرف قدره ولم یتعد طوره مخلوق ضعیف را ادعای خالقیت
نسزد و مرزوق نحیف را دعوای رازقیت نبرازد و چگونه شاید که
فؤاد وقلب وروح حضرت اعلی جل نوره وعظم ظهوره دربدن مرآتی از
مرایا رجعت فرماید با اینکه مرایای ثانویه قدرت تحمل انوار مرایای
اولیه ندارند چه جای آنکه روح الهی درمالوه وسر ربانی درمربوب پدید
شود تعالی عن ذلك علوا کبیرا کجا رفت لیله برزخیه که میان غروب و
طلوع شمس ناچار است تادر زمان واحد شمس متعدد که ببرهان متین
و دلیل مبین استحاله آنرا اثبات نمودیم لازم نیاید و دعوای ممتنع که
عقلاء راقبول آن نشاید چهره قبیح ننماید وقناع وقاحت نگشاید مجملا
دیگر بتوفیق الهی از برای منصف بی غرض بلکه از برای هیچ صاحب
سمع وبصری بقدر ذره شبهه دربطلان این دعوی باقی نمانده .

لقد اسمعت لو نادیت حیا ولکن لاحیوة لمن انادی

والسلام علی من اتبع الهدی وخالف الهوی والردی

پایان

لدنه عليك وعلى عباده المخلصين ثم اعمل كل ما وصّاك الله
وكتاب القبل ولا تكونن من الخائفين وانه لهو المقتدر
على ما يشاء وانه لسلطان حق عظيم قل لو اذكر عليكم ما
اشهد في الحبّ من فضل الله المهيمن الكبير لتنعدم من
الافئدة كلها وتنقلبوا الى اهلكم صاغرين ثم اشهد بان
كلّ الكلمات يرجع الى طلعة النور وانا كل به راجعين و
من قال غير هذا عليه لعنة الله وانا بريء منه و
ما انا من المشركين واني مع تلك الكلمات لمعدوم
عند حرف من كتاب الله العزيز الحكيم وكيف ينبغي
لاحد ان يدّعي الامر لا فو ربك الا القوم المفسدين و
السلام عليك وعلى من معك في صراط عز مجيد
هذا كتاب ... ابن الله ... [illegible]

بسم الله الحي القائم

القيوم الفرد المقتدر القدوس ان يا عبد اسمع نداء تلك
الورقة المباركة النعمانية التي ينطق باذن الله وتكلم
من وراء الحجبات عن يمين شجرة الحيات في طور البهاء ارض
القدس انه لا اله الا هو الحي العزيز المقتدر المحبوب
هو الذي جعله الله قيوماً على من في السموات والارضين
وما بينهما وهو الحي لا اله الا هو المهيمن القيوم وانها
لسراج الازلية التي يستضيء في مصباح السماء بمثل الشمس
في قبة البلور ركن الامضاء ان يا اهل الملأ اياه فاسجدون
قل انها الصراط الله التي قد استقرت على عرش العماء مرّوا
عليها لعلكم تفلحون وانها لفلك الله التي قد جرت على
بحر النور ان اركبوا فيها لعلكم تسلمون قل انها لعصاء الله
التي قد كان ثعبانا لمن لم يسجد لله الفرد المقتدر المحمود ونعمة
للذين هم كانوا بلقاء ربهم فائزون قل انها لكهف
الاحدية من دخل فيها نجى ومن اعرض عنها هالك ولكن
قليلا منكم ما تتذكرون قل انها لامر الله الذي قد نفخ
في صور البديع اذا قد صعق كل من في السموات والارض
الا قليلا من عباده المخلصون قل انها لنار الله التي قد استو
قدت في افئدتكم ولكن انتم لا تشعرون قل انها لعرش
الله التي قد اتكأ عليها مظهر نفسه ومن كان عليها في
صراط حق ممدود قل انه لماء المزن الذي يجري باذن
الله في انهار الصافية ان انتم قليلا ما تفكرون قل
انه لكف البيضاء في طور القضاء على اسرائيل البيان ينادي بكم
من كل شطر ولكن انتم لا تشتهون قل انها لشمس الاحدية
قد اشرقت من افق النور ان اشهدوها يا اهل الملأ
ان انتم تبصرون قل انه لقمر العماء قد لاح من شطر السماء

قل انها لعين الحيوة من شرب منها
قطرة قد دخل في لوح البقاء
ان اسرعوا يا اهل الملأ لعلكم
تشربون

فاسرعوه ان انتم تؤمنون قل انه لصنع الله هل يمكن ان يشابه
صنع احد من العباد لا فو عمرك ولو ان الكل ما دورون
قل انه لسلطان الحكم هل يقدر ان يشاركه في الامر
لا فو ربك ولو ان الكل في انفسهم مدعون قل انها لسراج
الامر التي يتشعشع باذن الله من وراء الزجاج في بر العماء
غيب السناء عن حول فوادكم لتوقنن الكل بانه لا اله الا هو
العزيز المهيمن القدوس قل انها لطلعة النور التي قد
استوت على عرش العطاء ان اعرفوها لعلكم تهتدون
قل لمن الملك اليوم لترتبا هذه نورا ان ينادو اذا
كنا المنادون لله الذي في قبضة قدرته ملكوت
ملك السموات والارض لا اله الا هو الحي المهيمن القيوم
قل لو تحبسوا في السموات العلى وما فيهن والارضين السفلى
ومن عليهن هل تجدون خالقاً غير الله قل سبحان الله عما
انتم تظنون قل ان في بدع الايات لبينات لقوم يهتدون
قل ان في خلق انفسكم وافئدتكم واختلاف مراتبكم لايات
لكم ان انتم تعرفون قل ان في روح الايات لبراهين و
اطياب ساطعات لقوم يشعرون قل ان انها لبيان
قد كان مكنونا في حديقة النور ذلك حكم الله الذي
قد قضى من قبل في كتاب ربك وانا كل بهم امنون

سبحانك اللهم يا الهي فاظهر انهار رشد ربك ليجري ماء الاحدية
في حقائق كل شيء حتى تستترفع بذلك اعلام هدايتك في
ملكوت امرك ويتشعشع انجم نوآريتك في سموات مجدك
انك انت المقتدر على ما تشاء وانك انت المهيمن القيوم
سبحان الذي نزل الايات كيف يشاء جوداً من لدنه وهو الحق
لا اله الا هو العزيز المحبوب وعنده خزائن النور يظهر على من
يشاء من خلقه ولو ان المشركون لكارهون له الخلق والامر
يحيي ويميت ثم يحيي بفضله كيف يشاء امراً من لدنه لقوم
يشكرون هو الذي سخر الامر بحكمه وانزل النور باذنه وهو
الحق لا اله الا هو قل كل له مسلمون قل قد قضى امر ربك
وارفع الحجبات واستجلس النور على عرش العماء كيف انتم
لا تشهدون ان يا اهل البيان ان اعرفوا قدر تلك الايام
ثم احضروا بين يديه ثم اياه فاسجدون وويل لكم سيخلع
الجمال في قمص الجلال وانتم حينئذ تتضرعون ثم تصرخون
قل ان هذه حمامة الذكر يذكركم باحسن عما انتم تذكرون
قل ويل لكم ولما اكتسبت ايديكم انتم تدعون ما شئتم
انفسكم وبالله ربكم تشركون هو الذي خلقكم ورزقكم
وجعلكم كبيرا لتمشوا على الارض وتؤمنوا بالله الغني
المقتدر الودود قل هو الذي جعل لكم الشمس ضياء لتستضيئوا

قائم حوه

بعلا دائم

والقمر نوراً لتهتدوا به وتكونوا في ظلمات الارض من الذين
كانوا بنور ربهم مهتدون ‌ اما تسمعون بان سموات البدع
مرفوعات بامره واستقرت عليها شمس من نور ربك ثم
قدر فيها اقمار لايحات والنجم مشعشعات فضلاً من عنده
لقوم يفقهون ‌ قل ان افئدتكم وارواحكم ثم هياكلكم
ليشهدن على انه لا اله الا هو ولكن انتم لا تعقلون ‌
يا اهل الملاء هل تجدون من مفر غير الله او من مفر دونه
قل سبحان الله عما انتم تشركون ‌ قل ان نور الله احاطكم
من كل شطر وروح الامر يؤيدكم في كل حين ان انتم قليلاً ما
تعرفون ‌ قل ان ارواح النبيين يتعلقون بنوره كيف
انتم لا تصدقون ولا تبصرون ‌ قل هل من ملك او من مرسل
غير الله قل سبحان الله عما انتم معرضون ‌ قل انه لنور ربكم في بدايع
الآيات عن يمين شجرة الصفراء على اوراق البيضاء الله لا اله الا
هو الملك المقتدر المقصود ‌ قل هو الذي ارسل الرياح
مبشرات من لدنه وارفع السموات وانزل النور لعلكم بلقاء
ربكم توقنون ‌ ما من اله الا اياه له الخلق والامر وان اليه
كل يرجعون ‌ هو الذي فصل لكم في الكتاب سبل الرشد من
الغي وبين الآيات فيه تبيان كل شيء هدى ونور لقوم
يعقلون ‌ ولقد حكم الله في الكتاب بعد الذكر الرجوع الى

وجهة الامر في تلك الايام ومن اعرض عن حكم ربه وقد تولى عن صراط
الله العزيز المقتدر المرفوع ‌ هو الذي يجدد لكم بذكره انفسكم
بما كنتم تعملون ‌ وله اسلم من في السموات والارض وما بينهما
وكل به موقنون ‌ اذا قد ينادي المناد من غيب العماء بان الذين
هم امنوا بالله واياته واتبعوا ما حدد الله في الكتاب اولئك
اصحاب العدل وفي جنة النور خالدون ‌ واما الذين هم اعرضوا
عن امر الله ربك واطاعوا كل ما شائت انفسهم اولئك اصحاب
النار وهم فيها المعذبون ‌ ان يا اهل البيان هل يقدر
احد ان ياتي بمثل ما انزل الله في الكتاب قل سبحان الله كل
عباد له وكل له خاضعون ‌ قل هو الذي حكم في الكتاب تفصيل
كل شيء هدى ورحمة لقوم متذكرون ‌ وما من شيء الا وقد
نزل حكمه في الكتاب ذكراً من لدنه لقوم يشعرون ‌ قل هو الله
الذي انزل السكينة وارفع السحابات وارسل ملائكته لنصر
بجنود السموات والارض لينصروا الذين كانوا اياه ينصرون
وانه هو السر في الشجرة ينادكم من كل الجهات عرش الطور ارض
البيان الله الله العزيز المنير المقتدر المهيمن المقصود ‌ اذا قد
ارتفعت الاشارات عن الكلمات واظهرت الحوريات من وراء القصبات
ذكراً من لدن حميد محمود ‌ قل مثل الذين هم اعرضوا عن
طلعة النور ويدعون الامر من دون ان يمسهم النار من شجرة

الصفراء كمثل في تلقاء الشمس هل يبقى فيها من نور ان انتم قليلاً ما
تتفكرون ‌ ومثل الذين امنوا بالله واياته وطلعة النور كمثل
نور يوقد من شجرة النور يستضيء منها كانها صفراء شعشاع
لونها تسر الناظرون ‌ ولقد جاء الامر في تلك الآن من عند
الله المهيمن العزيز الغيور متنزهاً عن امته فاذا كنا لعاملون
ان يا امة الله ان اخرجي من تلك البيت ثم اسكني في بيت
اخرى امراً من لدن حبيب محمود ‌ ثم استغفري لذنبك و
اسئل الله من بدايع فضله اذ هو الحق لا اله الا هو وانا
كل من فضله سائلون ‌ ثم اشهدي بان الامر كله من عنده
والسموات مطويات بيمينه والملائكة يسجدون
لدى طلعته والشمس والقمر والنجوم يشفقون من خيفته
وهو الحق في السموات والارضين وما بينهما وان لكل من خشيته خاشعون
قل سبحانك اللهم انك انت سلطان العماء ومليك لنها
لتغفرن من تشاء ولتعذبن من تشاء ولتنصرن من تشاء
ولتخذلن من تشاء بيدك ملكوت كل شيء تحكم ما تشاء بامرك
كن فيكون ‌ وله غيب السموات والارض وما بينهما و
يعلم كل ما انتم تعملون ثم تكتمون ‌ فسبحانك يا الهي انك لتعلم
باني ما دعوت عبادك الا بما حددت في الكتاب بعد
ما استمعتني ندائك في طور القضاء ان يا كل شيء انتم دون

ما شهد الله لا تشهدون ‌ اذا قد تلعت السموات امره وبلعت
الارضين مائه وقضي امر ربك واستوت الفلك على امر قوم
وقيل بعداً للقوم المفسدون ‌ ليبقى ذكرك في ملكوت
السموات والارض وثبت سلطنتك في كل شيء اذ انك انت
المقتدر المحبوب ‌ وان هذا هو السر في دور الاكوار لن
يبلغ بحقيقة ذلك الامر الا من اتى الله بقلب شكور ‌ قل اتقوا
الله ولا تتبعوا خطوات انفسكم فاعملوا كل ما امركم الله في
الكتاب وان هذا خير لكم ان انتم تعلمون ‌ هو الذي امركم
بالبر والفلاح واظهر لكم ينابيع الحكمة وعلمكم كل ما انتم لا تعلمونه
وليس لاحد ان يغير حرفاً من الكتاب او يبدل حكماً منه الا الذي
انزل من قبل او هو الذي ينزل من بعد جوداً من لدنه لقوم هم يهتدون
قل ويل لكم هل تجدون من محلل غير الله او من محرم دونه او
من معطي سواه كيف انتم لا تشعرون ولا تتفكرون ‌ اوصيكم يا
عباد بما وصاكم الله من قبل في الواح عز مسطوره ان اشهدوا
في افئدتكم بان بقية الله في تلك الايام هي طلعة النور
بقية المنتظر الذي يظهر في المستغاث حق لا ريب فيها انا كل
منتظرون ‌ ان اتقوا الله ثم اجتمعوا على الامر ولا تختلفون وانه
هو الثقل في السموات والارض وهو الكلمة الاكبر في كتاب
تمكنون ان الذين اعرضوا عن الله ربك ومحبوبه الكلم

الصفراء

عن وضع

عليكم وعلى الذين هم كانوا لوجه الله ساجدون

من مواضعه فقد تولوا عن الصراط فما لهؤلاء من امر وأولئك لا
يشعرون قل انه لصراط الله في السموات والارض قد مروا
عليها كل النبيين والمرسلين حين الذي انتم تغفلون ان
اتقوا الله ولا تتبدلوا النور بالظلمة ولا اللؤلؤ بالحصاة
ولا الصباح بالمساء ان انتم قليلا ما تعرفون هو الذي
خلقكم وصوركم ثم اظهر عليكم نورا من بدايع فضله وايد
بجنود السموات والارض لعلكم تشكرون ثم اشهدوا
باني عبد امنت بالله وطلعة النور وجلست في نقطة الحزن
بالذلة الكبرى بما حركت خيط السوداء على الواح عز مسطور
ان يا اهل الملاء هل سمعتم مني دون حرف العبودية
قل ويل لكم اتؤمنون بالله ثم بعبده تفترون ولحقه تفرطون
قل لو اذكر رشحا من بحر الحزن الذي مسني في تلك الايام
لينعدم الارواح كلها وتقشعر جلود المخلصون فسبحانك
اللهم يا الهي قرب ايام صعودي اليك وارفعني الى ساحة
قدسك اما كنت مجيب المضطر اذا دعاك وانا اول من
ناداك فاستجب لي ثم اكشف السوء عني اذ انك انت المقتدر
على كل شيء وانك انت الحق علام الغيوب وانت تسمع ضجيجي
وصريخي وتشهد اضطراب قلبي وتقلقل روحي في
احشاء الفؤاد كانها يحرق بمثل دهن الزيت في قدر من سنان

على جمر النار اما ترحمني بعد ذلك وبعد الذي ارفعني الى سموات مجدك
وبعد ايقاني بانك انت الله لا اله الا انت العزيز المقتدر الغفور
وان لم ترفعني فاشدد عضداي على اقامة نصرك ثم اثبت رجلاي
على صراطك اذ انك انت المهيمن القيوم ان الذين لو
في حقهم دون ما سمعوا مني اولئك حشرات الارض ولن يعرفوا شيئا من الامر
وما لهم من شعور قل اما يكفيكم وجهة النور التي تستجلس على
سرير الامر ويحكم من وراء الحجبات امرا من لدى الله المهيمن القيوم
ان يا اهل الملا اما دعوتكم بالله واياته وطلعة النور فاشهد بكم
سبل الهداية وبقية المنتظر خير لكم ان انتم تعرفون قل
ارباب متفرقون خير ام الله الواحد الفرد المقتدر العزيز
المهيمن المحبوب هو الذي ارفع السموات وانزل الكتاب بالحق
فيه آيات بينات وزبرات محكمات كيف انتم لا تتفكرون
ولا تتنبهون وهو الذي اظهر لكم بدع الرضوان وقدر
فيها حوريات كانهن يحكين عن حرف الجمال فضلا من لدن حكيم
عطوف وان فيها لاشجارا كانها اغرست في طور النار على انه
لا اله الا هو الملك المرهوب وان فيها لانهارا كان الماء فيها
يجري من بحر القدم كاللؤلؤ البيضاء لعلكم تشربون كل ذلك
اعدت لكم ان انتم قليلا ما تعرفون ان اسرعوا يا اهل الملاء
لعلكم تدخلون جنة ربكم الرحمن ثم فيها تنعمون وانا الذكر

عليكم

یاد آوری

ازخوانندگان گرام تقاضا میشود قبل از مطالعه اشتباهات زیر را تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	نادرست	درست
٢	١٥	برآیم از	برآیم واز
٢	٢١	درهین	درهمین
٣	١٥	رقیق	رقیقی
٤	٨	ازخاطر	ازآئینه‌خاطر
٩	٢	عین	اعین
١٠	٨	ان انت	انت ان
١٣	١٧	اغلة	انملة
١٣	١٨	بیداء	بیداء
٢٠	٢٠	اشخاص	اشخاصیکه
٢١	١٦	یجحر	یهجر
٢٧	١٣	منیت	منبت
٢٩	٦	طرز	طرزا
٢٩	٧	امن	من
٣٢	١٠	ابجذاب	انجذاب
٣٦	١	نزلن	نزلن
٣٦	١٠	الالخبائث	الاالخبائث
٣٧	٢	رحمة	لرحمة
٣٧	٣	وصیك به	وصاك الله فی - کتاب القبل
٣٧	١١	آنکسی	آنکسی را
٤٥	٧	دیگررا	دیگران را
٤٥	١٠	کون - کیا	گون - گیا
٤٥	١٠	آب	وآب
٤٨	٢٠	لایزان	لایزال
٤٩	٤	ماامرتم به	ماانتم امرتم
٤٩	٤	قد	لماقد
٤٩	٧	انشاء	اذاشاء
٤٩	١٠	مستضیؤ	مستضیؤن
٤٩	١٥	ینصرکم	لینصرکم
٥٠	١	رسول الله	رسول الله ص

صفحه	سطر	نادرست	درست
٥٠	٢	لاتخطوا	لاتخطؤا
٥٠	٢	لاتخطاکم	لاتخطأکم
٥٠	١٧	سطرت	سطرمن
٥٠	١٧	هناك	هنالك
٥٠	٢١	کبیرا	تکبیرا کبیرا..
٥١	٢	فایقین	فایقن
٥١	٧	لانفادو	ولانفاد
٥١	١١	النی	النفی
٥٦	١٣	داعی	راعی
٥٩	١٠	موقوم	مرقوم
٦٣	٤	زیار	زیاد
٦٤	١٣	درباید	درربار باید
٦٥	٢٢	صوری	صوری‌و
٧٠	١	رارداد	قرارداد
٧٤	١٢	وامعانیه	رامعانیه
٧٤	١٢	اغوی	اغوا
٧٥	٥	جامسب	جاماسب
٧٦	١١	الغیرت	الغیرت‌غیرت
٨٠	١٤	ذالعز	ذا العز
٨٠	١٥	ذالجلال	ذاالجلال
٨٠	١٩	لتنطقنها	تنطقنها
٨٠	١٩	ینبئن	تثبتن
٨١	٢٠	التسهل	التبهل
٨٢	٣	ظهور	ظهوره
٨٢	٩	مرفة	معرفة
٨٢	١٤	مراقبت	تراقب
٨٢	٢٠	بالثمرة	بالثمر
٨٢	٢١	وانا	فانا
٨٤	٤	بخیال	بجبال
٨٤	٥	شرق	مشرق

صفحه	سطر	نادرست	درست
۸۵	۷	وجهات	ووجهات
۸۶	۲	دافع	رافع
۸۹	۹	ارائة	ارادة
۹۲	۱٤	حتی	حبی
۹٦	۱۰	هدایات	همه آیات
۹۸	۲	محمد	محمدا
۹۸	٤	الانام	الاثام
۱۰٥	۱۰	گرویده	گردیده
۱۱٤	۲۲	اسناب	جناب
۱۱٤	۲۲	حیرته	حیاته
۱۱٥	۲۱	الالشن	الالسن
۱۱۷	۷	باطنیه	باطنیته
۱۱۸	۹	طاعة	طاعته
۱۱۹	۳	فیه	فبه
۱۱۹	۱۸	الازلیته	الازلیة
۱۱۹	۲۱	اذا	اذ
۱۲۰	۲۰	اخذهم	واخذهم
۱۲۱	۱۱	القدوس	القدس
۱۲۱	۱۲	احجب	احتجب
۱۲۱	۱۷	رتبة	رتبته
۱۲۲	۹	اتیهم	ایتهم
۱۲۳	۱۰	معاینهم	معانیهم
۱۲۳	۲۲	مشیته	مشیة
۱۲٤	٥	آیاته	وآیاته
۱۲٤	۱۰	الذی لجة	الذی فیه
۱۲٤	۱۲	انیتها	ایتیها
۱۲٤	۱٦	لااله انا	لااله الا انا
۱۲٥	٥	تعیناتهاو	وتعیناتها
۱۲٥	٦	ازلیة	ازلیته
۱۲٥	۱۲	الحکمته	الحکمة
۱۲٥	۲۲	برزخینته	برزخیته
۱۲٦	۳	مختارامر	مختارامریدا
۱۲٦	٤	مددکا	مدرکا
۱۲٦	٦	ماسوی	ماسواه
۱۲٦	۹	ازلیته	ازلیة
۱۲٦	۱۸	مخلع	ومخلع
۱۲٦	۲۱	صبح	صبح الوجود
۱۲۷	۱۹	احاطه	واحاطه
۱۳۹	۱۷	نقظه	نقطه